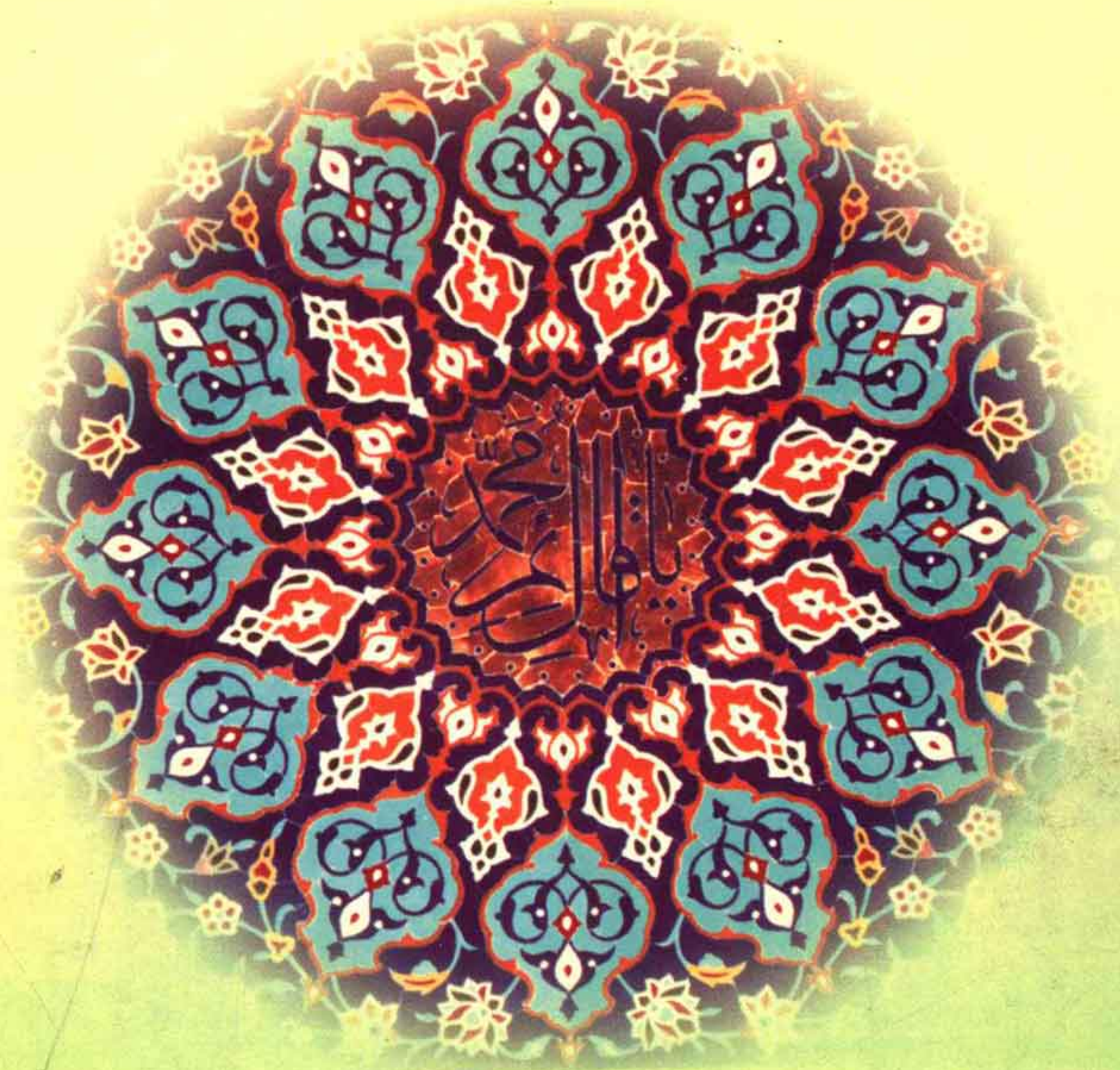


گفتار نهند ویت

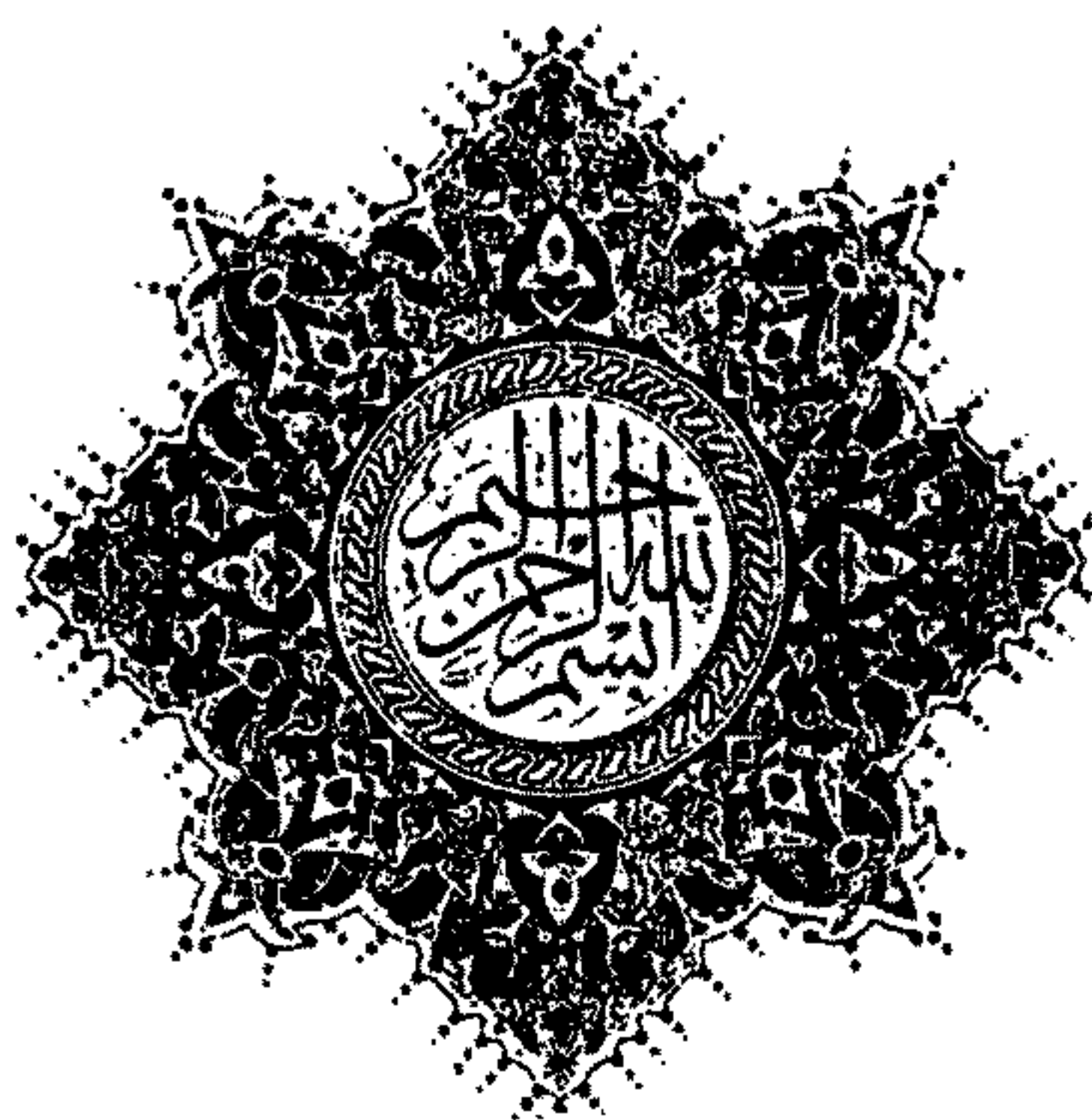


نویسنده: آیت الله العظمی صافی گلپایگانی

گفتمان مہدویت

تألیف

آیة اللہ العظمیٰ صافی گلپایگانی



شناسنامه

نام کتاب :	﴿گفتمان مهدویت﴾
تألیف :	آیت الله العظمی صافی گلپایگانی
تحقیق و ویرایش :	واحد تحقیقات مسجد مقدس جمکران
حروف چینی :	واحد کامپیوتر مسجد مقدس جمکران
ناشر :	انتشارات مسجد مقدس جمکران
نوبت و تاریخ چاپ :	اول / پاییز ۷۷
لیتوگرافی :	کوثر
چاپ :	دانش
تیراژ :	۳۰۰۰ نسخه
قیمت :	۶۲۵ تومان

مرکز پخش

انتشارات مسجد مقدس جمکران

* فروشگاه شماره ۱ : قم - مسجد مقدس جمکران

☎ ۰۲۵۲۳۲۵ - ۳۳۴۰

* فروشگاه شماره ۲ :

قم - خ آیت الله نجفی (ارم) جنب پاساژ قدس - پ ۳۲۵

☎ ۷۴۱۷۷۶ - ۷۴۳۵۹۴

شابک X - ۰۹ - ۶۷۰۵ - ۹۶۴

ISBN - 964 - 6705 - 09 - X

فهرست مطالب

فهرست مطالب	۵
پیش‌گفتار	۷
مقدمه مؤلف	۱۱

تشیع - ۱۳

۱ - عدم تأثیر عوامل تاریخی در پیدایش تشیع	۱۵
۲ - شیعه و قیام مسلحانه	۳۹
۳ - امام صادق علیه السلام و مذهب تشیع	۴۹
۴ - پیش از امام صادق علیه السلام	۵۳
۵ - علمی بودن ایدئولوژی شیعه	۵۷
۶ - موضع شیعه در برابر زمامداران غاصب	۶۵
۷ - تهمت غلو به شیعه	۷۱
۸ - ارتباط شیعه با معتزله	۷۹

امامت - ۸۵

۹ - سرگزینش امامان علیهم السلام	۸۷
۱۰ - علم خدا و علم غیب معصومین علیهم السلام	۹۹
۱۱ - جلوه عملکردهای ائمه علیهم السلام	۱۰۳
۱۲ - قلمرو رهبری امام	۱۰۹
۱۳ - تعداد امامان شیعه	۱۱۷
۱۴ - اصالت عقل یا سمع در تشخیص امام علیه السلام	۱۲۳

مهدویت - ۱۳۱

- ۱۵ - منبع اصلی اعتقاد به اصل امامت و ایمان به ظهور حضرت مهدی علیه السلام ۱۳۳
- ۱۶ - قرآن و مهدویت ۱۳۹
- ۱۷ - عقیده به ظهور مهدی و منجی و پیدایش متمدنیان ۱۴۷
- ۱۸ - تأثیر عوامل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در تفکرات دینی .. ۱۵۱
- ۱۹ - مهدی به مفهوم و اصطلاح خاص ۱۵۹
- ۲۰ - اختلاف در تاریخ ولادت حضرت مهدی علیه السلام ۱۶۵
- ۲۱ - اتفاق نظر شیعه در امامت حضرت صاحب الامر علیه السلام بعد از رحلت امام حسن عسکری علیه السلام ۱۶۹
- ۲۲ - القاب امام دوازدهم ۱۷۳
- ۲۳ - لقب القائم ۱۷۷
- ۲۴ - دو نوع غیبت ۱۹۱
- ۲۵ - تولد معجز آسای امام زمان علیه السلام ۱۹۷
- ۲۶ - فلسفه تأخیر ظهور با فراهم بودن شرایط ۲۰۱
- ۲۷ - مدت زمان غیبت و امتحانات سخت و دشوار ۲۰۷
- ۲۸ - قاعده لطف و امامت امام غایب ۲۱۵
- ۲۹ - مسأله بداء و حدیث ابی حمزه ۲۲۱
- ۳۰ - عقیده به رجعت در ارتباط با اعتقاد به مهدویت ۲۴۱

به عنوان پیش گفتار:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿ يا صاحب الزمان ادرکنا ﴾

خدا همه خلایق را به «اطاعت از حضرت مهدی علیه السلام» فرا خوانده است، زیرا اطاعت از او «اطاعت از پیغمبر ﷺ» است و اطاعت از پیغمبر ﷺ «اطاعت از پروردگار جل جلاله»، و خدا همه عالم را برای عبادت و اطاعت از خویش آفرید.

﴿ وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴾ (۱).

«من جن و بشر را جز برای عبادت خویش نیافریدم».
برای «اطاعت از مهدی علیه السلام» باید ولایت و محبت او را در دل داشت، و برای حصول محبت او باید او را شناخت.

بدون «شناخت» مهدی علیه السلام «محبت» او در دل نمی‌نشیند، و بدون محبت او اطاعت و «تبعیت» از او شکل نمی‌گیرد. و بدون تبعیت از او «دین‌داری» تحقق نمی‌پذیرد. و بدون دین‌داری سرگستگی و «ضلالت» و واماندن در

ظلمات قطعی خواهد بود و چنین است که در مقام دعا به ما آموخته‌اند:

«اللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي حَجَّتَكَ فَإِنَّكَ أَنْ لَمْ تَعْرِفْنِي
حَجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي» (۱).

«خدایا حجت خویش را به من بشناسان که اگر
حجت خود را به من شناسانی، از مسیر دین خویش
گمراه خواهم شد».

و فرموده‌اند: «مَنْ أَنْكَرَ الْمَهْدِيَّ فَقَدْ كَفَرَ».

«هر کس مهدی علیه السلام را انکار کند، کافر گردیده
است».

و فرموده‌اند: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيِّتَةً
جَاهِلِيَّةً» (۲).

«هر کس بمیرد در حالی که امام زمانش را نشناخته
باشد به مردن جاهلیت مرده است».

بر این اساس است که دین اسلام جز در محدوده «تشیع» - که همان
تبعیت دینی است - شکل نمی‌گیرد.

و تبعیت از فرامین دینی جز بر اساس «امامت» - که همان رهبری الهی
است - معنا پیدا نمی‌کند.

۱ - کافی ج ۱، ص ۳۳۷، ح ۵.

۲ - بحار الانوار، ج ۸، ص ۳۶۸، ح ۴۱.

و اعتقاد به امامت و رهبری در دوران پس از پیامبر ﷺ، جز با قبول «مهدویت» - که همان جهانشمولی هدایت است - سامان نمی‌یابد.

«تشیع» چیزی جز حقیقت اسلام ناب محمدی نیست.

«امامت» چیزی جز استمرار رسالت پیامبر گرامی اسلام ﷺ نیست.

و «مهدویت» چیزی جز حیات و پویایی امامت در عصر غیبت، و حاکمیت جهانی یافتن توحید و عدالت در عصر ظهور نیست.

همین نوع نگرش است که دشمنان اسلام را در طی تاریخ به توطئه چینی و دسیسه‌ورزی‌های گوناگون برای محو تشیع و امامت و مهدویت وادار ساخته است.

همواره به منظور پیدایش زمینه برای فعالیت پیروان کفر و نفاق، رهروان راه «تشیع» تحت فشار قرار گرفته‌اند.

به انگیزه تقویت اسلام خلافت و توجیه مصلحت‌طلبی‌های مسلمان نمایان حاکم، پیرامون «امامت» شبهه‌انگیزی شده است.

و برای سرکوبی مبارزان و ناامید ساختن مصلحان، اصل «مهدویت» مورد انکار واقع گردیده است.

با این همه تنها «اصالت تشیع»، «غنای امامت» و «اعتبار مهدویت» بوده است که بقای سنت راستین پیامبری و تحقق‌پذیری تعالیم قرآنی و رشد معارف آینده‌ساز و آرمان‌گرایی ولایی را تضمین نموده است.

کتابی که پیش رو دارید، یکی از تألیفات گرانمایه استاد عالیقدر و محقق صاحب نام، آیه الله العظمی صافی گلپایگانی است که با بهره گیری از شیوه پرسش و پاسخ - که یکی از مؤثرترین شیوه های بررسی و نگارش است - پیرامون سه محور اساسی «تشیع»، «امامت» و «مهدویت» نگاشته شده و شبهه های موجود را در حد ضرورت و مجال مختصر این مجموعه، پاسخ گفته است.

و من الله التوفیق

واحد تحقیقات مسجد مقدس جمکران

شعبان ۱۴۱۹

مقدمه مؤلف

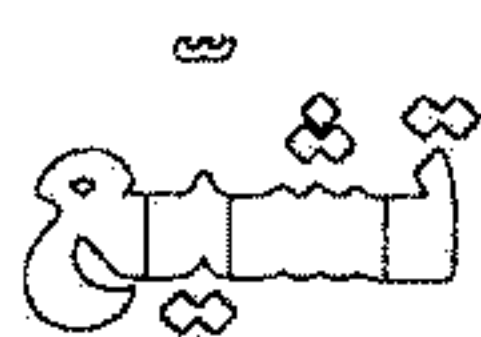
بسمه تعالی

مطالبی که خوانندگان محترم در این رساله مطالعه می‌فرمایند، توضیحاتی است درباره امامت و رهبری امت و اعتقاد به مهدویت و ظهور حضرت مهدی صاحب الامر - ارواح العالمین له الفداء - که بصورت پرسش و پاسخ تقدیم می‌شود.

امید است در آستان فرشته دربانِ آن قطب جهان و ولی دوران و کشف امان و صاحب عصر و زمان علیه السلام به عنوان ران ملخی از مور بسیار ضعیف و ناتوان و نیازمند به عنایات آن رهبر خوبان، به شرف قبول نایل آید.

و ما توفیقی الا بالله

علیه توکلت و الیه انیب





عدم تأثیر عوامل تاریخی
در پیدایش تشیع

پرسش اول:

آیا عوامل تاریخی در پیدایش تشیع مؤثر بوده است؟ یا این
آیین یک برنامه اعتقادی است که از آیات قرآن و فرمایشات
صریح رسول خدا ﷺ استفاده شده است؟

پاسخ:

در این جا برای روشن شدن موضوع و این که در پیدایش شیعه و اعتقاد
به وجود امام منجی علیه السلام، حوادث و علل تاریخی هیچ نقشی نداشته‌اند و
تمامی اعتقادات شیعه یک برنامه تمام عیار اسلامی است که از همان
منابع و مأخذی که سائر معتقدات مسلمانان از مبدأ تا معاد استفاده
می‌شوند، اخذ شده‌اند به توضیح چند مطلب می‌پردازیم:

القرآن - پیر و نذری و مثالی گیتی تشیع در عصر رسالت:

بر طبق دلائل محکم تاریخی و احادیث متواتر پی ریزی و شکل گیری تشیع در همان عصر رسالت انجام گرفته است و از سال های آغاز دعوت پیامبر ﷺ این کار شروع شده و از طریق طرح حدیث ثقلین و ابلاغ رسمی و همگانی آن در جریان غدیر خم و پایان یافته است.

البته رسول خدا ﷺ در آن بیماری که منجر به رحلت شان شد می خواستند که آن به صورت کتبی هم نوشته شود که به شهادت ادله محکم تاریخی و روایات معتبر با منع عمر و بنی ادبیه می که به پیامبر خدا شد آن حضرت را از نوشتن آن بازداشتند.

اصول اعتقادی شیعه در جای جای مضمونهای پیامبر ﷺ مورد اشاره قرار گرفته است، به عنوان مثال رجحان امت اسلام بارها در فرصت های مناسب در سخنان حضرت رسول به چشم می خورد و اهمیت مسأله امامت به اندازه ای در فرمایشات آن حضرت مورد تأکید واقع شده است که حتی در ضمن یک روایت معروف و بلکه متواتر فرموده اند:

«من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة» (۱).

[کسی که بمیرد و امام زمانش را شناخته باشد به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است].

۱ - بحار الانوار، ج ۸، ص ۲۶۸، در ضمن بیان مضمون مجلسی.

مرگ در حال جهل به امام با مردن در دوره جاهلیت برابر و بلکه عین آن شمرده شده است و یا اینکه شرایط امام چیست و امام از چه طایفه‌ای است و اینکه عدد ائمه علیهم‌السلام دوازده نفرند، همه بر حسب روایات متواتر از طرف شخص پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بیان شده است.

همچنین صفات علمی و روحی امام و این که باید اعلم و اکمل از همه باشد و نیز این مطلب که جانشینی پیامبر و امامت امت بعد از آن حضرت یک منصب الهی است که مثل اصل رسالت از سوی خدا برگزیده می‌شود و بسیاری امور دیگر که در قرآن و مصادر روایی مطرح شده است.

فکر شیعی در همان سال‌های اول ظهور اسلام بر اساس متون اصلی اسلام پی‌ریزی شده است ولی در آن عصر در برابر تفکر شیعی فکر مخالفی - که مدت‌ها بعد با عنوان فکر سنی نامیده شد - قرار نگرفته بود و اسلام و مسلمانان به دو شعبه تقسیم نشده بودند. زیرا افرادی که پس از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فکر مخالف را - که موجب انشعاب در صفوف مسلمین شد - مطرح کردند، در حیات آن حضرت به‌طور علنی در برابر اسلام ناب - که بعدها به‌نام اسلام شیعی معروف شد - نمی‌توانستند موضع‌گیری نمایند.

این انشعاب به‌طور رسمی بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با اجتماع عده‌ای در سقیفه و تعیین جانشین برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خودنمایی کرد.

باید اضافه کنیم که بر طبق رهنمودهای ارائه شده در قرآن کریم یک مرجع و منبع معتبر به‌منظور تفسیر و تنظیم و تشریح عقاید در اسلام

پیش‌بینی شده و در آیات متعدد از جمله در سوره نساء به آن تصریح شده است:

﴿...وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾^(۱).

[«در حالی که اگر آن را به پیامبر و پیشوایان

بازگردانند، از ریشه‌های مسائل آگاه خواهند شد»].

از این آیه اصل اختصاص رهبری به رسول و اولی الامر که همان امامان معصومانند استفاده می‌شود.

برحسب احادیث متواتر، پیامبر ﷺ این مرجع صالح را که همان عترت آن حضرت و ائمه اهل بیت هستند به صراحت معرفی کردند و فرمودند: آن‌ها با قرآن و قرآن با آن‌هاست و از هم جدا نخواهند شد. و حتی در ضمن یک حدیث اضافه کردند:

«فان فينا اهل البيت في كل خلف عدولا ينفون عنه تحريف الغالين و انتحال المبطلين»^(۲).

[«در میان ما اهل بیت، در هر نسلی، کسانی هستند که در دین استوارند و هرگونه تحریف غلوکنندگان و فتنه اهل باطل را، از دین دور می‌کنند»].

۱- سوره نساء (۴)، آیه ۸۳.

۲- بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۲، ح ۲۱.

ب - مبدا طرح مسأله خلافت:

مسأله «رهبری امت در دوره بعد از رسول خدا ﷺ» از همان آغاز بعثت و نزول وحی کم و بیش مورد توجه بوده است و حتی داستان آن شخص که ایمان آوردن به آن حضرت را مشروط به این کرد که بعد از آن حضرت رهبری با او باشد ولی حضرت نپذیرفتند مشهور است.

اصل دیدگاه شیعه در مورد جانشینی پیامبر ﷺ مطلبی است که در زمان آن حضرت به دستور خدا و به وسیله شخص پیامبر ﷺ به همه مردم اعلام شد و در آن زمان کسی با آن مخالف نکرد بلکه همه مردم حتی کسانی که بعدها جریان سقیفه را به وجود آوردند، شادی کردند و ضمن بیعت آن را تبریک گفتند، اما توطئه‌ها و نقش‌کشی‌های سری را از همان لحظه شروع کردند و تا آن جا پیش رفتند که می‌خواستند پیامبر را ترور کنند.

بعد از پیامبر مسأله به صورت بحرانی متجلی شد و مخالفان با شدت و قساوت فوق العاده به اسم مصلحت وارد عمل شدند و با تهدید و جو سازی فضایی را به وجود آوردند که در نهایت با برنامه‌ای که پیامبر ﷺ اعلام کرده بودند مخالفت نمودند تا آن جا که نسبت به مقام قدس حضرت زهرا علیها السلام مرتکب اهانت و جسارت شدند و سیر تاریخ مسلمین را از مسیری که پیامبر ﷺ معین کرده بود منحرف نمودند.

با خشونت بی اندازه‌ای که نشان دادند حتی حرمت یگانه فرزند پیامبر را هتک نمودند البته در سال‌های اول دو تفکر شیعی و سنی با تدبیری که

علی علیه السلام در پیش گرفته، به طور شدید و علنی رو در رو قرار نگرفت و فقط مسأله در عثمان رضی الله عنه که به مشروعیت حکومت می اندیشیدند باقی بود و سایرین هم که بی تفاوت یا وابسته به حزب حاکم بودند بحثی از آن به میان نمی آوردند و چه بسا که آن را پایان یافته می شمردند ولی افرادی مثل عمر بن الخطاب متوجه بودند که با وجود آن برنامه های اعلام شده از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عدلی شان همواره از لحاظ مشروعیت مورد سؤال قرار خواهد گرفت لذا با اعمال سیاست های خاصی از بازگشت مردم به آن تفکر اصیل اسلامی جلوگیری می کردند و به همین علت بود که تا حدود یک قرن و نیم روایت حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را ممنوع کردند و چون عمر می دانست پس از او اگر برای کنار زدن علی علیه السلام چاره ای نیندیشد حتماً او روی کار خواهد آمد نقشه تازهای کشید.

او می دانست اگر آن وصیت را - که معلوم نشد واقعی است یا عثمان در وصیت نامه نوشت - به ابوبکر نسبت ندهد بعد از مرگ عمر تفکر شیعی به صورت شدیدتر دوباره مطرح و نقشه های آن ها نقش بر آب خواهد شد از این رو مسأله شورای شش نفری را طراحی کرد و طوری برنامه آن را تعیین نمود که امیرالمؤمنین علیه السلام باز هم خانه نشین شود.

با این حال در این جا نیز برنامه تعیین شده از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در خاطرها تجدید شد و بالاخره در اواخر دوره عثمان که مظالم وی موجب خشم و نفرت عموم نسبت به او شد و مسلمانان را به قیام بر علیه او برانگیخت به این ترتیب، بار دیگر مسأله جانشینی پیامبر از نو مطرح

گرفتید و بسیاری از صحابه به همان دستور اصلی پیامبر اسلام ﷺ بازگشتند و علی را جانشین به حق پیامبر اعظم گزیدند و اطاعت و جهاد در تحت فرمان او را بالاترین عبادات دانستند.

بنابر این عقیده شیعه درباره جانشینی پیامبر ﷺ هیچ گاه به فراموشی سپرده نشد و قلب مردم همیشه از تعلق خاطر به اهل بیت و این که آن ها مظلوم واقع شدند و حقشان غصب شده است خالی نبود و گفته های شخصیت بنا و شهر شمرایی چون فرزندی در برابر هشام مطرح بودن این دیدگاه شیعی را آشکار می سازد و حتی فردی مثل موسی بن نصیر - حاکم آفریقا که غلام ابو طارق اسپانیا را فتح کرد - با این که جزو کارگزاران حکومت بنی امیه بود از طرف کاران تفکر شیعه است و سرانجام با آن همه خدماتی که از او صادر شد به همین خاطر امواتش مسامحه شد و از کار برکنار گردید.

و حتی کار به آنجا منجر شد که این دیدگاه در خاندان معاویه و یزید نفوذ کرد و پسر یزید بن معاویه به طور رسمی مدعی زور و نفوذ را محکوم و به حق حضرت علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام گردانید و دو خوره بنی عباس هم مسأله به همین وضع بود.

حقانیت تفکر شیعی و اصالت آن اگر چه از نظر سیاست حکومتی نمی بایست مطرح شود و پیروان این تفکر نباید مسؤولیت های دولتی داشته باشند ولی کار به آنجا رسید که خود حکام ظالم و غاصب بنی عباس مثل منصور و هارون و سامون متوجه حقانیت این تفکر شیعی شدند و هر

چند در عمل آن را سرکوب می‌کردند.

«منتصر» و برخی دیگر از حاکمان بنی‌عباس در نتیجه گسترش تفکر شیعه در زمینه جانشینی پیامبر به این دیدگاه تمایل پیدا کردند و حتی گفته‌اند «ناصر» که در زمان وی سرداب غیبت در سامرا بازسازی شد خود را شیعه معرفی کرد و نقل می‌کنند که خود را نایب حضرت امام دوازدهم حضرت مهدی علیه السلام می‌دانست.

از مجموعه این مطالب معلوم می‌شود اسلام راستین که همان تفکر شیعی و اسلام مطرح در عصر رسالت است در طول این چهارده قرن مطرح بوده است و تاریخ در به‌وجود آمدن این دیدگاه هیچ دخالتی نداشته است بلکه وجود این دیدگاه در پیدا شدن حرکات و نهضت‌ها و قیام‌ها و حوادث بزرگ مؤثر بوده است و به عکس آن چه برخی افراد بسیار ساده و کم‌اطلاع فکر می‌کنند باید گفت حکومت شیعی در مصر، آفریقا و دیالمه در ایران و عراق و بالاخره قیام صفویه همه حوادثی بودند که دیدگاه شیعی آن‌ها را به‌وجود آورد و گرنه آن‌ها در به‌وجود آمدن این دیدگاه هیچ نقشی نداشته‌اند.

ج - تسنن و اصطلاح فرقه‌ای آن (در برابر تشیع) بعد از عصر رسالت:

این تحلیل که تشیع هم مانند تسنن از آغاز شکل سیاسی داشته و به تدریج پشتمانه مذهبی یافته است صحیح نیست. مخالفت با جانشین اعلام شده از طرف پیامبر ﷺ جنبه سیاسی داشت و همان سیاست موجب انشعاب و اختلاف شد و نظر جدیدی را در برابر اعتقاد به امامت به وجود آورد و باعث شد که پیروان اسلام اصیل و ناب به صورت یک فرقه و با نام شیعه جهت‌گیری سیاسی داشته باشند.

ولی سیاستی را که شیعه پس از این جریان به عنوان یک گروه سیاسی دنبال کرد بر اساس تعالیم واقعی اسلام بود و پیش از آن که رنگ سیاسی بگیرد یک اصل عقیدتی و دینی بود و عقیده‌ای بود که سیاست را نیز فرا گرفته بود.

از این رو سیاست‌مداران با این عقیده مخالفت می‌کردند و کوشش می‌کردند که در برابر آن یک فرقه و جریان فکری تازه‌ای مطرح کنند و از این طریق به سیاستی که خلافت را از مسیر تعیین شده منحرف ساخت با صرف مخارج بسیاری و تطمیع و تهدید و ارباب در دوره‌های بعد شکل مذهبی دادند.

البته این جریان صرفاً خواهان در دست داشتن مدیریت جامعه بود و اگر در دیدگاه شیعه این جنبه را نمی‌دیدند با آن معارضه نمی‌نمودند و در برابر آن فرقه‌ای به نام اهل سنت راه نمی‌انداختند.

بنابر این سیاست، عامل مخالفت با تشیع و پ نامه اعلام شده از سوی پیامبر ﷺ گردید و در آغاز سردمداران این سیاست بدون این که تفکر روشنی ارائه دهند در آن وضع آشفته دست به کار شدند.

عوامل زیادی - که عمده آن ملاحظه خطر نابودی اسلام از درگیری مسلحانه داخلی بود - رقبای مذهبی سیاسی آن ها را از دست به شمشیر بردن باز می داشت، این کار رهبران مخالف تفکر شیعی را در به دست گرفتن زمام امور یاری داد.

با اینکه آن ها تفکر ثابتی که در عمل از آن پیروی کنند نداشتند و اصل بیعت و گزینش مردم را هم هیچ گاه محترم نشمردند پایه حکومت آن ها زور و ارباب بود.

بعد از ماجرای سقیفه که سبب روی کار آمدن ابوبکر شد، عمر با خشونت و غلظت خاصی که داشت شمشیر کشیده در کوچه ها می گشت و مردم را به بیعت با ابوبکر مجبور می نمود و کار این اجبار تا آن جا رسید که از علی علیه السلام نیز خواهان بیعت شدند و آن حضرت را نیز برای بیعت گرفتن - پس از جسارت های ناگفتنی به حضرت زهرا علیه السلام و هتک حرمت خانه او - با زور به مسجد بردند.

حکومت خود عمر - که بر طبق ادعای خودشان، به وصیت ابوبکر شکل گرفت - چنین بود که گفتند وقتی ابوبکر در حال جان دادن بود - گاهی از هوش می رفت و گاهی به هوش می آمد - در صدد وصیت کردن برآمد و در این حال وی بی آن که حاکم بعد از خود را معرفی نماید عثمان اسم عمر را

در وصیت‌نامه نوشت. وقتی ابوبکر به هوش آمد آن را تأیید کرد!
 هر چه بود آیا اصلاً وصیت در میان بود یا نه؟ در هر حال عمر روی کار
 آمد و کسی هم در این جا به ابوبکر نگفت: «غلب علیه الوجع»،^(۱) به گفته
 این مریض که هوشش را از دست داده است اعتباری نیست، اما به همین
 بهانه پیامبر ﷺ را از نوشتن وصیت منع کردند!

در هر حال با تعیین ابوبکر، عمر زمام امور را به دست گرفت و خود او
 برای بعد از خودش شورای شش نفری معین کرد.

پس معلوم شد که هیچ تفکر منسجمی که بر پایه حق مردم در گزینش
 مبتنی باشد در کار نبوده است ولی وقتی عثمان کشته شد، مسلمانان به در
 خانه حضرت علی علیه السلام هجوم آوردند... اگر چه او از نظر شیعه خلیفه به حق
 بود... همه با او بیعت کردند. بعدها اگرچه مخالفین تفکر شیعی در
 کتاب‌های خود کوشیدند مبنایی شرعی برای حکومت بیابند و بیعت عامه
 یا اهل حل و عقد و حرف‌های متناقض دیگر و حتی غلبه و زور را به عنوان
 مبنی مطرح کنند ولی در حقیقت غیر از زور چیز دیگری معیار نبود و
 به گونه‌ای عمل کردند که مردم غیر از بیعت با ولی عهدی که خلیفه معین
 کرده بود چاره‌ای نداشتند.

بنابر این مخالفان شیعه، در حکومت هیچ برنامه کلی نداشتند و حتی
 در دوره معاصر یکی از بزرگ‌ترین پژوهش‌گران آن‌ها که این حقیقت را

۱ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۵۵.

دریافته است می گوید:

اصلاً اسلام در سیاست تعیین حاکم، روش خاصی را پیش بینی نکرده
است و به هر صورت که خود مردم تعیین کنند همان صورت، حکم قانونی
پیدا می کند و جاری می شود.

د - عامل تقسیم مسلمانان به دو گروه شیعه و سنی:

حقیقت این است که عامل اصلی آن تقسیم حب جاه و ریاست بود. برخی دیدند با وضعی که پیش آمده آن‌ها در رهبری آینده، سهمی ندارند لذا از همان عصر پیامبر ﷺ به دسته‌بندی‌ها روی آوردند و از طریق طرح نقشه‌هایی وارد میدان شدند و از جمله نقشه‌های مهم آن‌ها این بود که یک جریان فکری جدیدی را در مقابل دیدگاه پیامبر اسلام ﷺ طرح و سپس تبلیغ کردند و شعار «حسبنا کتاب الله، سر دادند تا از اعتبار نصوص موجود درباره اصل امامت بکاهند و در نهایت آن را بی اعتبار معرفی نمایند، به همین سبب وقتی پیامبر ﷺ خواست وصیت خود را بنویسد، چون می‌دانستند که این وصیت کتبی موجب تقویت وصیت‌های شفاهی است، به شدت مانع شدند و عمر به تعبیری که اهل سنت هم آن را نقل کرده‌اند گفت:

«غلب علیه الوجع! حسبنا کتاب الله»^(۱).

[این سخنان را پیامبر از شدت درد و غلبه مرض

می‌گوید! کتاب خدا برای ما کافی است.]

بنا به نقل بعضی دیگر، او گفت:

«ان الرجل لیهجر»^(۲).

[«پیامبر هزیان می‌گوید» - نعوذ بالله - .]

۱ - شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۵۵.

۲ - بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۵۳۵.

در هر صورت وی مانع شد و گفت: «حسبنا کتاب الله» یعنی ما به وصیت پیامبر و تصریحات او نیازی نداریم.

لقب شیعه به پیروان حضرت علی علیه السلام در همان عصر، توسط شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داده شد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیروان مخلص او را شیعه نامید ولی این کار موجب تقسیم مسلمانان به دو گروه نشد. اگرچه افرادی چون سلمان و ابوذر و مقداد و... در همان عصر به حضرت علی علیه السلام اعتقاد خاص داشتند و در مقابل هم، مخالفین هنوز گروه مستقلی نبودند و این رهنمودهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره اصل امامت به این معنا بود که همگان از حضرت علی علیه السلام پیروی نمایند.

اما مخالفت با این دستور بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علنی شد و مسأله حب ریاست و حکومت بر مردم - همان چیزی که برخی آرزومند آن بودند - موجب شد عده‌ای علی رغم تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به جانشینی علی علیه السلام با آن به مخالفت برخاستند و در جمعیت مسلمانان تفرقه ایجاد کردند.

و اگر بخواهیم پرده‌پوشی کنیم و برای این تقسیم توجیه دیگری هر چند غیر واقعی ارائه کنیم، باید بگوییم این تفرقه از آن جا شروع شد که جمعی از مسلمانان به خاطر ضعف ایمانی که داشتند اصالت گفته‌ها و راهنمایی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در حد وحی معتبر نمی‌دانستند و گمان می‌کردند کتاب خدا برای هدایت مردم کافی است و نیازی به گفته‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیست. مثل این که خود را با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در درک مبانی و

مقاصد قرآن همردیف می دیدند.

بنابر این تابع برنامه و راهی که او تعیین فرموده بود، نشدند و نظر شخصی و مصلحت و مفسدهای را که خود درک می کردند، بر دستورهای پیامبر ﷺ مقدم داشتند و یا این که برخی از دستورهای آن حضرت را حکومتی و مربوط به مدیریت جامعه قلمداد کردند و آنها را به مقتضای شرایط تفسیر پذیر دانستند.

این ها مسأله تناقض را هم از همین امور فرخ می کردند و معتقد بودند هر چند پیامبر ﷺ جانشین خود را منصوب نموده باشد چون سخن و عمل آن حضرت به زعم آنها به اندازه وحی اعتبار ندارد، در نتیجه مخالفت با آن جایز است و از همین رو بعد از رحلت آن حضرت این افراد دستور پیامبر ﷺ را نادیده گرفتند و آن را کنار گذاردند و با این بهانه گیری های نادرست خلافت را از مسیری که معین شده بود خارج کردند.

این ها اگر چه برای مدیریت جامعه در آن شرایط، نظام فکری درستی که خلافت بر آن استوار شود در دست نداشتند، با این همه اصرار می کردند که شخصی که برگزیده پیامبر ﷺ است نباید یا مصلحت نیست عهده دار مدیریت جامعه باشد. و این در حالی بود که آنها در بعضی مسائل برای اجرای دستور دیگری از پیامبر ﷺ پافشاری می کردند ولی در این مسأله به عکس عمل کردند، همان طور که «اسامه» را وقتی پیامبر ﷺ به عنوان امیر لشکر معرفی کرد آنها وی را در امارتش

باقی نگذاشتند. در هر صورت آن‌ها برای خود این حق را قائل بودند که در دستوره‌ای پیامبر ﷺ تصرف نمایند و هر تغییر و تبدیلی را که به گمان خود لازم می‌دانند انجام دهند و به عذرهای بدتر از گناه متوسل شوند.

در برابر این‌ها حضرت علی علیه السلام و تنی چند از پیروان ایشان بودند که معتقد به حقانیت تعالیم و دستوره‌ای پیامبر ﷺ بودند و می‌گفتند کلام پیامبر ﷺ حکم وحی را دارد بلکه خود وحی است چرا که قرآن در این باره می‌فرماید:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ (۱).

[«و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید! آن‌چه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست!»].

و مقصود از ﴿...وَمَا آتَاكُم الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا...﴾ (۲).

[«آن‌چه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید - و اجرا کنید - و از آن‌چه نهی کرده خودداری نمایید»].

۱ - سورة نجم (۵۳)، آیه ۴ - ۳.

۲ - سورة حشر (۵۹)، آیه ۷.

امر و نهی‌های آن حضرت است که باید بی‌کم و کاست اجرا گردد و ما هرگز از ارشادات و تعالیم پیامبر ﷺ بی‌نیاز نیستیم. و دین اسلام از هر جهت جامع و کامل است و نقص و کمبود در آن متصور نیست.

در اصطلاح به این گروه اهل نص می‌گویند. این‌ها می‌گفتند باب تأویل و توجیه در این احادیث بسته است و خلافت حضرت علی علیه السلام به امر خدا از طریق وحی به پیامبر

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...﴾ (۱)

[«ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً - به مردم - برسان!»]

ابلاغ شده است.

در هر حال مسلمانان این‌گونه به دو دسته تقسیم شدند و حقیقت آن است که به کار بردن تعبیر «اهل سنت» در مورد آن گروهی که سنت را رد و در آن تصرف و تأویل می‌کنند صحیح نیست بلکه سزاوار به این عنوان همان کسانی هستند که به قرآن و سنت پیامبر ﷺ پای‌بند بوده و هستند.

در ضمن منظور کسانی که با تمسک به جمله: «حسبنا کتاب الله» مسلمانان را به دو دسته تقسیم کردند این است که اصل موضوع رسالت

پیامبر ﷺ همان کتاب الله است و نیازی به سنت پیامبر نیست! هر چند این دسته با طرز فکری که داشتند با دستور صریح پیامبر ﷺ درباره حضرت علی علیه السلام مخالفت کردند ولی بعد از آن که حضرت علی علیه السلام را خانه نشین نمودند در موارد زیادی به سنت پیامبر ﷺ بازگشتند. چون دیدند این مبنای فکری غلط آن‌ها پیش نمی‌رود با سر دادن شعار «حسبنا کتاب الله» نمی‌توان احکام مورد نیاز را بدست آورد و مشکلات جامعه را حل کرد.

البته مخالفان تفکر شیعی از این شعار بهره کافی بردند و گروه زیادی را که اغلب عامی و ناآگاه بودند فریب دادند و پیامبر ﷺ را از نوشتن وصیت بازداشتند، آن‌هایی را که می‌گفتند باید دستور پیامبر ﷺ را درباره خلافت حضرت علی علیه السلام محترم شمرد با این بهانه کنار گذاشتند و اصل را بر این گذاردند که فقط قرآن محور است. هدف آن‌ها این بود که سخن از حدیث غدیر و یوم الدار و احادیث دیگر پیش نیاید و بعدها که دیدند بدون احادیث نمی‌توانند امور را اداره کنند به اجتهاد در برابر احادیث دست زدند و در احکام خدا تصرف نمودند و به تأویل و توجیه و عمل به قیاس روی آوردند و بسیاری از نصوص را مورد تردید قرار دادند. پیدایش مذهب تشیع همچون پیدایش اصل اسلام به حوادث تاریخی ارتباط ندارد. البته حوادث در موضع گیری‌های سیاسی افراد و وقوع بعضی رویدادها مؤثر بوده و هست اما در همه امور علت اصلی نیست، به عنوان مثال: از جمله اسباب و حکمت‌های غیبت امام زمان علیه السلام - به

دلالت بعضی از اخبار - این بوده است که به بیعت با حاکمان ستمگر مبتلا نشود و ...، اما وجود آن حضرت و اصل غیبت ایشان بر طبق احادیث متواتر یک امر محقق الوقوع بوده که برنامه آن از پیش معین شده بود و طبق آن پیش آمده است.

نه این که مسأله امامت به تدریج در طول زمان پیش آمده است و سیر تاریخ ضرورت آن را لازم گرفته است.

از بررسی های تاریخی به روشنی معلوم می شود که این جریان فکری اهل تسنن درباره خلافت است که در نتیجه یک سلسله علل تاریخی به وجود آمده است و گرنه تفکر شیعی درباره اصل امامت همان گونه که بارها بیان شد از همان آغاز بعثت در نتیجه دستور خدا و رهنمودهای روشن پیامبر ﷺ پایه ریزی شده است.

بنابر این این تفکر شیعی بود که تاریخ ساز شد نه اینکه تاریخ آن را ساخته است.

مخالفین تفکر شیعی می گویند در این باره رهنمودی از پیامبر ﷺ در کار نبود، لذا پس از رحلت پیامبر ﷺ نگرانی و تشویشی که مسلمانان را فراگرفت موجب شد که آن ها شخصی را به عنوان خلیفه تعیین کنند و این کار در سقیفه پس از بحث و کنکاش های زیادی انجام گرفت که نتیجه آن این شد که ابوبکر به جانشینی پیامبر ﷺ انتخاب شد و پس از آن ابوبکر هم برای جلوگیری از وقایع ناگوار و هرج و مرج در جامعه، عمر را به جانشینی خود تعیین کرد و عمر هم یک شورای شش

نفری را برای بعد از خود تعیین نمود! که در آیین باره تصمیم بگیرد.
همه این رویدادها علل خاصی داشت که اغراض سیاسی در رأس
آنها بود گرچه طرفداران این دیدگاه سعی دارند این رخداد مهم تاریخی
را طبیعی جلوه دهند ولی واقعیت‌ها در طبیعی بودن این حرکت خدشه وارد
می‌سازد. و در مقابل دیدگاه شیعه درباره امامت را به طرق مختلف مورد
تأیید قرار می‌دهد.

هـ - اساس مذهبی حمایت از رهبری اهل بیت علیهم السلام :

پشتیبانی از رهبری اهل بیت علیهم السلام از ابتدای امر بر اساس تعالیم اسلامی انجام می‌گرفت. کسانی که با سقیفه و جانشینی ابوبکر مخالفت می‌کردند، انگیزه‌ای غیر از انجام تکلیف دینی و پاس‌داری از تعالیم و رهنمودهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نداشتند.

مراجعه به کتاب‌هایی چون «اصل الشیعه و اصولها»، «تاریخ الشیعه» و «الشیعه فی التاریخ» و دهها کتاب دیگر از شیعه و سنی حداقل این مطلب را اثبات می‌نماید که گرایش به تشیع از اول فقط یک انگیزه مذهبی داشته است.

خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج‌البلاغه این را تأیید می‌کند که جای‌گاه واقعی اهل بیت علیهم السلام همانا رهبری مادی معنوی و مذهبی مردم بوده است که حکومت از فروع آن به‌شمار می‌آید.

* * *



شیعه و قیام مسلحانه

پرسش دوم:

آیا از جمله شرط‌های امامت امام، قیام مسلحانه است؟ و آیا قیام مسلحانه به طور مطلق و در هر شرایطی جزء برنامه‌های شیعه است؟ یعنی شیعه باید همواره در حال نبرد مسلحانه با نظام‌های ستمگر حاکم باشد؟ یا این‌که در این موضوع نیز همان شرایطی که در امر به معروف و نهی از منکر مطرح است مورد نظر می‌باشد؟ و دیگر این‌که در قیام‌های مسلحانه علیه حکومت بنی‌امیه، شیعه چه نقشی داشته است؟

پاسخ:

شیعه در برنامه جهاد با کفار غیر از برنامه اسلام که در کتاب‌های فقه مشروحاً بیان شده برنامه دیگر ندارد که بسیاری از فقها شرط وجوب آن را حضور امام و دعوت او به جهاد می‌دانند.

ولی در دفاع از کیان اسلام و نوامیس مسلمین و دفع هجوم دشمنان از

حدود و ثغور اسلامی خواه این فیزیکی باشد یا فرهنگی و یا اقتصادی یک تکلیف واجب همگانی است و حتی به حکم آیه شریفه:

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ﴾ (۱)

[«هر نیرویی در قدرت دارید، برای مقابله با آنها - دشمنان - آماده سازید! و همچنین اسب‌های ورزیده - برای میدان نبرد - تا به وسیله آن، دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید»].

آمادگی برای حفظ و حراست از مرزهای فیزیکی و فرهنگی یک تکلیف واجب الهی است. منتهی در جبهه جنگ و نبرد فیزیکی از طریق تهیه اسلحه نظامی و در جبهه دفاع فرهنگی و اقتصادی از طریق آماده کردن ابزارهای خاص آن و در این جهت عصر حضور امام علیّه با دوره غیبت فرق نمی‌کند.

همان‌طور که خانه مسلمان و عیال و مال و جان او باید مأمون از خطر و هجوم بیگانگان باشد،

«وَمَنْ قَتَلَ دُونَ مَالِهِ فُهِمَ شَهِيدٌ» (۲)

[«و هر کس که برای دفاع از دارایی خویش کشته

۱ - سوره انفال (۸)، آیه ۶۰

۲ - بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۲۲۶.

گردد شهید است».

وطن اسلامی هم که خانه همه است باید از خطر در امان باشد. این اجمال برنامه در برخورد با دشمنان خارجی است. اما در برخورد با جریان‌های ضد اسلام داخلی و عواملی که از داخل منافقانه برای مقاصد جاه طلبانه به اسلام و مسلمین ضربه می‌زنند، مواضعی که برای دفع این مفاسد انجام می‌شود باید در حدی باشد که بتواند آن حرکت ضد اسلامی را برطرف نماید.

البته در مواردی که این حرکت، کیان اسلام را در خطر اندازد یا احکام اسلام و امنیت جامعه اسلامی را در معرض تهدید قرار دهد و دفع این خطر به حرکت نظامی نیاز پیدا کند در چنین شرایطی قیام مسلحانه واجب می‌شود.

خلاصه در تفکر شیعی بی تفاوتی در مقابل جریانات مخالف و ظالمانه محکوم است.

مسلمان باید به تمام اموری که به عزت و شوکت اسلام و مسلمین و اعلاء کلمة الله است ارتباط پیدا می‌کند اهمیت بدهد در هر مورد به وظیفه و تکلیف خود عمل کند.

مع‌ذلک از شرایط امامت امام چنانکه به زیدیّه نسبت می‌دهند قیام مسلحانه نیست و چنین نیست که هر رهبر گروه مسلحانه هر چند از سادات و خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد امام به حساب بیاید و کسی که به ظاهر قیام و مبارزه مسلحانه نداشت به این بهانه نمی‌شود او را غیر امام

دانست، چنانکه در مورد امام زین العابدین و امام باقر و امام صادق علیهم السلام چنین بود. چون

اولاً: سیاست غیر مسلحانه آنها در اعلاء کلمه اسلام و حراست از حق و نگهبانی از شرع در زمان خودشان از قیام مسلحانه کارسازتر بوده است.

ثانیاً: همان طور که در حدیث محمود بن لبید از حضرت زهرا علیها السلام روایت شده است «مثل الامام مثل الکعبة اذ یؤتی و لا یأتی»^(۱) وظیفه مردم است که گرد شمع وجود امام اجتماع کنند و برای نصرت او و اعلاء کلمه اسلام و پاس داری از اهداف دین اعلام حضور کنند در آن صورت امام به هر صورت که مقتضی باشد موضع گیری می کند.

چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از قتل عثمان وقتی مردم با آن شور و شوق از هر طرف برای بیعت با آن حضرت هجوم آوردند، مردم را بی جواب نگذاشتند. فرمودند:

«اما و الذی فلق الحبة و برأ النسمة لولا حضور
الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر و ما اخذ الله
على العلماء الا یقاروا على کظة ظالم و لا سغب
مظلوم لالقیتم حبلها على غاربها و السقیتم
آخرها بکاس اولها و لالفیتم دنیاکم هذه ازهد

عندی من عطفه عنز» (۱).

[آگاه باشید! به خدا سوگند، خدایی که دانه را شکافت، و انسان را آفرید، اگر نه این بود که جمعیت بسیاری گرداگردم را گرفته، و به یاریام قیام کرده‌اند، و از این جهت حجت تمام شده است، و اگر نبود عهد و مسئولیتی که خداوند از علما و دانشمندان - هر جامعه - گرفته که در برابر شکم‌خوارگی ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند، من مهار شتر خلافت را رها می‌ ساختم و از آن صرف نظر می‌ نمودم و آخر آن را با جام آغازش سیراب می‌ کردم، - آن وقت - خوب می‌ فهمیدید که دنیای شما - با همه زینت‌هایش - در نظر من بی‌ ارزش‌تر از آبی است که از بینی گوسفندی بیرون آید!].

و اما در مورد قیام‌های مسلحانه علیه بنی‌امیه غیر از شورش‌هایی که از سوی خوارج برپا شد و هیچکدام هم به نتیجه نرسید، انگیزه و علت سائر قیام‌ها خون‌خواهی از قاتلان حضرت سیدالشهداء علیه السلام و اعتراض به مظلومیت اهل بیت علیهم السلام بود و از جمله آن‌ها قیام عین‌الورده و قیام مختار

است که در هر دو تعداد زیادی از شیعیان شرکت داشتند و سپس قیام جناب زید و قیام‌های دیگر است که همه از محبت و مودت نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام و اعلام تنفر و انزجار نسبت به بنی‌امیه ناشی می‌شد، لذا می‌بینیم مردی چون کمیل در قیام عبدالرحمان بن محمد بن اشعث شرکت می‌جوید و یا در قیام اخیر که منتهی به انقراض حکومت بنی‌امیه و قطع سلطه آن‌ها از اکثر ممالک اسلام شد.

انگیزه اصلی واقعه جان‌سوز کربلا، و شهادت دل‌خراش زید بن علی علیه‌السلام و یا در یک کلمه مظلومیت اهل بیت علیهم‌السلام بوده است.

بنابر این در این قیام‌های بر ضد بنی‌امیه آن‌چه مهم بود نقش شیعه و استفاده از مواضع مظلومانه اهل بیت علیهم‌السلام است. هر چند بعد از شهادت سیدالشهداء علیه‌السلام سائر امامان در مقام قیام برنیامدند چون اوضاع را برای برقرار شدن حکومت عدل اسلامی از طریق قیام مسلحانه مناسب نمی‌دیدند، لذا در سنگرهای دیگری به انجام تکالیف الهی خود در خصوص نشر احکام و دفع بسیاری از بدعت‌ها پرداختند.

حتی در جریان آخرین قیام علیه بنی‌امیه بعد از پیروزی تنها شخصیتی که برای زعامت از همه سزاوارتر بود امام جعفر صادق علیه‌السلام بود، ولی با این‌که به آن حضرت این کار را پیشنهاد کردند، امام صادق علیه‌السلام از پذیرفتن آن خودداری کرد و در پیش گرفتن چنین سیاستی از جانب وی به اعتقاد شیعه در نتیجه یک فرمان از جانب پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود که به‌وسیله وحی برای پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خبر داده شده بود و به علاوه هر امامی تکلیف

خود را در برابر شرایط موجود بهتر از همه می‌داند، و همیشه مهم‌تر را بر سایر امور مقدم می‌نماید، در این مسأله هم اگر حضرت زعامت را می‌پذیرفت، مصالح مهم اسلام ضایع می‌شد، چون بر هر صاحب نظری روشن بود که در آن چنان شرایطی امکان اجرا احکام نورانی اسلامی و حاکمیت بخشیدن به نظام عدل اسلامی فراهم نبود.

* * *



امام صادق عليه السلام و مذهب تشيع

پرسش سوم:

آیا امام جعفر صادق علیه السلام بنیان‌گذار مذهب تشیع است، یا
تبیین و تشریح کننده آن؟

پاسخ:

امام صادق علیه السلام تفکر اصیل شیعی را - که چه بسا افرادی از دوستان و
محبان اهل بیت علیهم السلام آن را چنانکه باید نشناخته بودند - به همگان
شناساند وی با تأسیس آن مدرسه بزرگ علمی مردم را با حقایق اسلام
راستین - که با پیروی از علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام تحقق می‌یابد - آشنا
ساخت، در حالی که در دوره‌های قبل از حضرت صادق علیه السلام زمینه
گسترش معارف در حدی که در عصر آن حضرت بود فراهم نشده بود.

این بدان معنا نیست که امام جعفر صادق علیه السلام بنیان‌گذار تفکر شیعی
هستند، چون همان‌گونه که پیش از این بیان شد، تفکر شیعی در عصر
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به طور منسجم و مشخص بود و احادیث متواتر و ارشادات

روشن‌گرانه نبی اعظم صلی الله علیه و آله و سلم کم و کیف آن را مشخص کرده بود و گذشت زمان و وقوع حوادث در تکمیل آن هیچ‌گونه دخالتی نداشت، البته این امور در تبلیغ و ترویج و تنظیم آن در دوره‌های بعدی به ویژه در عصر امام صادق و امام باقر علیهما السلام مؤثر بودند و حتی خود این حوادث، حقانیت این تفکر را در مقابل تفکر مخالفان هرچه بیشتر آشکار کرد.

یکی از علل پیروزی تفکر شیعی در مسأله امامت این بود که مردم در دوره حاکمیت بنی امیه اعمال و رفتارهایی را از مدعیان جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مشاهده کردند که با هیچ‌یک از احکام و اصول اسلامی همخوانی نداشت.

این کار حتی سبب شورش مردم علیه آن‌ها در موارد مختلفی شد، گرچه این شورش‌ها اغلب به واسطه توسل به زور شکست خورد و حکومت بنی امیه در ظاهر ادامه پیدا کرد، ولی در کل این حوادث سبب شد که زمینه رسوخ و گسترش تفکر شیعی در دل‌های مردم فراهم شود.

* * *



پیش از امام صادق علیه السلام

پرسش چهارم:

آیا مذهب تشیع در فرمایشات پیشوایان دینی پیش از امام
صادق علیه السلام نیز مورد بحث قرار گرفته است؟

پاسخ:

چنانکه پیشتر گفتیم تشیع یک تفکر اصیل اسلامی است که از طرف
شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مطرح شده بود و هر کس می تواند این معنی را از
مطالب موجود در نهج البلاغه و کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام هم استفاده کند.
امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام ابعاد مختلف این تفکر را
برای مردم شرح دادند و اطلاعات مردم را در این باره کامل کردند و افراط و
تفریطهای موجود در این مسأله را برطرف نمودند.

آن ها ثابت نمودند که اصل امامت یک تفکر اصیل و تمام عیار
اسلامی است که مرجع بیان حقیقت و حدود آن ائمه علیهم السلام می باشند،
همان گونه که آنان مرجع تشریح و تفسیر همه مفاهیم و اصطلاحات

اسلامی و آیات قرآنی می‌باشند وقتی موقعیت بی‌مانند و عظیم علمی آن‌ها مشخص شد همه فهمیدند که آن بزرگواران واجد همه صلاحیت‌ها و در عین حال یگانه منبع قابل اعتماد در شناخت اصل امامت و مفهوم کامل و اصیل آن می‌باشند، البته این بدان معنی نیست که گمان شود اصل امامت امر ابداعی آن‌ها یا به قول بعضی که به عالم غیب ایمان ندارند دست‌آورد تاریخ است.

از جمله روایات معتبر در نزد اهل سنت روایات علی بن الحسین علیه السلام و امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام است چنانکه «احمد شاکر» در شرح «الباعث الحثیث» نوشته است، موقعیت معنوی و امامت ائمه قبل از این دو امام در دل‌های مردم بسیار استوار بوده است.

این اعتقاد که امامان قرآن ناطق هستند یعنی معانی و تعبیر خاص قرآن را می‌دانند قبل از امام محمد باقر علیه السلام در بیانات پدر بزرگوارش امام زین العابدین علیه السلام و قبل از او هم در روایات امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام بارها مطرح شده بود و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در ضمن احادیثی که از حد تواتر هم گذشته است به این مسأله اشاره دارند و آن حضرت ائمه علیهم السلام را هم‌ردیف قرآن معرفی کرده‌اند، در کتاب‌های اهل سنت خطبه‌ای از امام زین العابدین علیه السلام نقل شده است که در آن با صراحت از قرار داشتن امامت در اهل بیت علیهم السلام و این‌که این بزرگواران یگانه مرجع و حجت الهی بر خلق‌اند به تفصیل سخن گفته شده است.



علمی بودن ایدئولوژی شیعه

پرسش پنجم:

با توجه به این که مدیریت جامعه جز در یک زمان کوتاه پنج ساله عصر امیرالمؤمنین علیه السلام در اختیار ائمه علیهم السلام قرار نگرفت، برنامه حکومت دینی بر اساس دیدگاه شیعی تا چه حد از قابلیت عملی بودن برخوردار و پیاده کردن آن در جامعه امکان پذیر است؟

پاسخ:

تفکر شیعی یک تفکر منطقی است که زمینه و امکان پیاده شدن را در متن تعلیمات خود داشته و دارد.

دیدگاه شیعه در مسأله امامت این است که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باید زمامدار دینی و سیاسی جامعه کسی باشد که به تمام احکام و اصولی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن ها را از جانب خدا به مردم آورده است داناتر باشد؛ که بی تردید در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم غیر از علی علیه السلام کسی این ویژگی را

نداشت، لذا پیامبر ﷺ او را به جانشینی خود برگزید، سپس سایر ائمه شیعه را که در کل دوازده نفرند به ترتیب برای مردم معرفی کرد و آن‌ها را به جانشینی خود منصوب نمود.

البته این کار بخاطر نسبت سببی آن‌ها با پیامبر نبود بلکه ویژگی‌های معنوی و توانایی‌های علمی و... آن‌ها باعث شد که خداوند از میان مردم فقط آن‌ها را برای جانشینی پیامبر ﷺ برگزیند. چنانکه درباره جانشینان انبیا هم قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ
آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ (۱).

[«خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را
بر جهانیان برتری داد»].

مردم اگر بخواهند در همه امور در راه راست قدم بردارند، باید از آن‌ها پیروی نمایند و آن‌ها را ولی امر و واجب‌الاطاعه بدانند و اوامرشان را مثل اوامر پیامبر ﷺ محترم بشمارند، در عین حال احکام و برنامه‌های که در تفکر شیعی مطرح شده است امور خیالی و غیر واقعی نیستند که گفته شود امکان پیاده شدن آن‌ها وجود ندارد، بلکه آن‌ها اصیل‌ترین تعلیمات اسلامی‌اند که اگر شرائط فراهم شود در هر جامعه‌ای قابل اجرا هستند.

اگر می‌بینیم در یک بخش از تاریخ کسانی از تحقق پیدا کردن بعد

سیاسی آن جلوگیری به عمل آوردند این به معنای غیر قابل تحقق بودن آن‌ها نیست، بلکه چون این احکام با در نظر گرفتن واقعیت‌های وجود انسان طراحی شده‌اند. لذا همه جوامع بشری به دنبال آن هستند - و بر طبق اعتقاد شیعه - در نهایت هم به آن خواهند رسید و این کار در آخر الزمان به وسیله آخرین حجت الهی انجام می‌گیرد و جامعه بشری با یک نظام و قانون واحد اداره خواهد شد.

علاوه بر این که در دعوت انبیا آن چه اصل است بیان حقایق و راه نجات و راه منتهی به رستگاری است که حتی با علم به نپذیرفتن مردم باید به آن‌ها اعلام شود که:

﴿إِنَّا هَدَيْنَا السَّبِيلَ إِنَّمَا شَاكِرًا وَإِمَّا
كُفُورًا﴾ (۱).

[«ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد - و پذیرا گردد - یا ناسپاس!»].

زیرا وظیفه پیغمبر تبلیغ احکام الهی است که از جمله آن‌ها است اصل امامت، این مردم‌اند که باید دعوت انبیا را بپذیرند و در اجرا آن با انبیا و ائمه علیهم‌السلام همکاری کنند تا زمینه تحقق آن‌ها فراهم گردد. عملکرد ائمه علیهم‌السلام و سیاست‌های آن‌ها همه عملی و نتیجه بخش و در عین حال واقع‌بینانه بوده است.

مثلاً عملکرد امیرالمؤمنین علیه السلام با در نظر گرفتن شرایط واقعیات موجود بود و عملکرد حضرت مجتبی علیه السلام و حضرت سیدالشهدا علیه السلام هم اینگونه بوده است هر کاری را با در نظر گرفتن شرایط موجود انجام می دادند مثلاً امام حسن مجتبی علیه السلام اگر با معاویه صلح کرد تمام ابعاد مسأله را در نظر گرفت و در آن شرایط کاری بهتر از آن ندید و یا امام حسین علیه السلام آگاهانه از بیعت با یزید امتناع کرد و تا کربلا رفت و آن مصیبت های جانکاه را پذیرا شد و در نهایت هم به مقصدی که داشت رسید.

بلی اگر امام حسین علیه السلام در شرایط دیگری بودند یعنی می دیدند زمینه و ابزارهای به دست آوردن زمام حکومت آماده است باز برای کسب حق و دفع نامحرم از خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اقدام می کردند ولی در دوره ایشان شرایط به گونه ای بود که آن حضرت می دانست زمینه مساعد برای نیل به این مقصد نیست، لذا با یک برنامه عظیم و بی مانندی که به اجرا درآوردند رستاخیزی در جهان اسلام ایجاد کردند که تا دنیا دنیا است آن رستاخیز احیاگر اسلام زنده خواهد بود.

او یزید و یزیدیان و همه غاصبان خلافت را که بعد از او آمدند اگر چه به ظاهر از غصب خلافت باز نداشت ولی در باطن قلب های مردم را از آن ها منحرف کرد و نقشه های معاویه را در برانداختن اسلام نقش بر آب نمود و کاری کرد که در توصیف او بعدها گفته شد: اسلام «محمّدی الحدوث و حسینی البقاء» است.

سایر ائمه علیهم السلام هم هر یک با توجه به شرایط موجود رسالتی را که در حفظ اسلام بر عهده داشتند به خوبی انجام دادند.

اعتقاد به ظهور منجی و امام دوازدهم و مصلح آخر الزمان علیه السلام تسلی بخش شیعه و سازنده روح مقاومت و صبر و ایستادگی در مردم بود و مانع از تسلط یابی و نومیدی و بی اعتنایی به دین شد، و آن یک اعتقادی است که در متن تعالیم تشیع و احادیث معتبر به آن تصریح شده است و در عصر حضرت باقر و صادق علیهم السلام این اصل بیشتر مورد توجه قرار گرفت و گرایش مردم به آن اصل با توجه به جنایاتی که زمامداران غاصب مرتکب می شدند بیشتر شد.

مردم فهمیدند که - اگر بعضی از افراد بی تفاوت در عصر صحابه یعنی پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گمان می کردند که ایجاد تغییر در اصل امامت چندان تفاوتی در برنامه های اسلامی پیش نمی آورد - چه فاجعه ای به بار آورد و اسلام را چگونه از مسیر خود منحرف کرد و خلافت غاصبانه وسیله عیاشی و خوش گذرانی عده ای و به بند کشیدن مردم و بازگشت رسوم کسری و قیصر و دیگر طاغوت ها شده است.

این امر سبب تقویت ایمان آن ها به اصل امامت شد و فهمیدند که فقط این تفکر است که می تواند برنامه های اسلامی را به اجرا درآورد و بر آن وضعیت اسف بار پایان دهد.

بنابر این سیره و عملکرد شایسته ائمه علیهم السلام از یک طرف و رفتارهای ستمگرانه

غاصبان خلافت از طرف دیگر سبب شد که تفکر شیعی هرچه بیشتر در دل‌های مردم نفوذ پیدا کند و به دنبال آن، گرایش آن‌ها به طرف ائمه علیهم‌السلام رو به فزونی گذاشت و از این جا است که می‌بینیم امام صادق علیه‌السلام در زمان خود علیرغم تلاش سردمداران حکومت چنان محبوبیت عمومی پیدا می‌کند که حتی شیعه را به او می‌شناسند.



موضع شیعه در برابر زمامداران غاصب

پرسش هشتم:

موضع‌گیری شیعه در برابر زمام‌داران چگونه و بر چه مبنایی
بوده است؟

پاسخ:

مواضع شیعه همیشه بر اساس حفظ مصالح اسلام و بقاء دین و نفی
مشروعیت حکومت‌های ستمگر و غاصب بوده است و همواره به عنوان
یک جبهه معترض تلاش کرده است که یک حکومت مقتدر اسلامی بر
پایه ولایت شرعیه ایجاد نماید.

شیعه در تبیین مفاهیم شریعت تنها تابع نصوص کتاب و سنت است و
با دیگران بر طبق دستور قرآن که می‌فرماید:

﴿وَجَادِلْهُمْ بَالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ (۱).

[و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و

مناظره کن.]

و یا به شیوه گفتگو و مناظره نیکو و در مواقعی هم بر اساس اصل تقیه که در شرائط خاصی در هر زمان و مکان کم و بیش ضرورت پیدا می‌کند رفتار می‌کند تا بتواند دیگران را به اسلام راستین و مفاهیم واقعی شریعت هدایت نماید و جامعه را از تحت سیطره زمامداران غاصب و ستمگر و کارگزاران بی‌رحم آنها خارج سازد.

از این جا است که می‌بینیم شیعه در طول تاریخ پیوسته قیام‌هایی علیه قدرت‌های مسلط داشته است.

شیعه معتقد به امامت کسانی است که بارها از طرف پیامبر ﷺ به نام و عصمت آنها تصریح شده است و شیعه در جهت‌گیری‌ها همیشه بر اساس تعلیمات اسلام و سیره شخص رسول اکرم ﷺ عمل می‌کند و در صورت فراهم نبودن شرایط لازم مثل بخشی از دوره زندگی امیرالمؤمنین علیه السلام سکوت و کناره‌گیری ظاهری را بر قیام ترجیح می‌دهد یا مثل حضرت مجتبی علیه السلام رفتار می‌کند تا اسلام را از خطر فروپاشیدگی نجات دهد.

اما واقعه کربلا و امتناع سیدالشهدا علیه السلام از بیعت با یزید یک قیامی بود که نه پیش از آن چنین حرکتی سابقه داشت و نه بعد از این نظیر آن دیده خواهد شد.

آن حرکت برای مسلمانان یک الگو و برنامه راهگشای مبارزاتی است.

اگرچه آن قیام به ظاهر سرکوب و مغلوب شد ولی در واقع یک قیام پیروزی بود چرا که اسلام راستین را زنده کرد و عوامل یأس و ناامیدی را از چهره شیعیان برطرف نمود و سبب ثبات فکری و قوت روحی آنها گشت و پس از آن هم در بین شیعیان نهضت و یا قیامی که سرکوب شده و امیدها را به یأس مبدل نموده باشد واقع نشد و پیشوایان معصوم شیعه بر حسب روایات و به واسطه علم امامت که از آن برخوردار بودند می دانستند اعتقاد و ایمان به اهل بیت علیهم السلام را در دل های مردم باید گسترش داد تا از طریق ارتقاء آگاهی آنها و تربیت نیروهای توانمند در عرصه های علمی و سیاسی و فرهنگی زمامداران غاصب را از معارضه با آنها بازدارند، به این ترتیب زمینه حاکمیت دیدگاه های اصیل اسلامی را فراهم سازند.

* * *



تہمت غلو بہ شیعہ

پرسش هفتم:

برخی از نویسندگان، فرقه‌هایی از غلات را، در ردیف شیعه قرار می‌دهند و چه بسا شیعه را به غلو متهم می‌سازند و ما می‌دانیم این یک تهمت است که در زمان ما هم این کار از طرف وهابی‌ها بیشتر از راه چاپ و نشر رساله‌هایی در بین ناآگاهان به معارف شیعه دامن زده می‌شود، اگر ممکن است در این باره هم کمی توضیح دهید؟

پاسخ:

مسأله عقاید غلوآمیز در بین امام گذشته هم سابقه بیشتری دارد و در قرآن مجید در مورد یهود و نصاری می‌فرماید:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرُ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ

النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ» (۱).

[«یهود گفتند: «عزیز پسر خدا است!» و نصاری

گفتند: «مسیح پسر خدا است!»].

در میان مسلمانان هم این بیماری همان گونه که حدیث:

«تَسْلُكُنَّ سَبِيلَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حَذُوا النَّعْلَ بِالنَّعْلِ
وَالْقَذَّةَ بِالْقَذَّةِ حَتَّىٰ لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ دَخَلَ حَجْرًا
ضَبَّ لَدَخَلْتُمُوهُ» (۲).

[«هرآینه راه‌هایی را خواهید پیمود که پیشینیان
پیمودند، پابه پا و گوش تا گوش، حتی اگر یکی از
آنها در سوراخ سوسماری وارد شده باشد شما هم
وارد خواهید شد»].

به آن دلالت دارد به صورت‌های مختلف پیدا می‌شود که از آن جمله
است وضعی که نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام پیش آمد.
گروهی قائل به الوهیت و خدایی او شدند و آن حضرت را در ضمن
اشعار خود به عنوان خدای خود مدح کردند، مثلاً گفتند:

انت خالق الخلائق من زعزع ارکان خیر جذما
قد رضینا به اماماً و مولی و سجدنا له الهأ و رباً
[* آفریده شدگان را تو آفریدی، کسی که پایه‌های محکم قلعه خیر را

۱- سوره توبه (۹)، آیه ۳۰.

۲- بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۲۵۷.

به لرزه درآورد.

* ما خشنودیم به او که پیشوا و آقای ما است و به خاک می افتیم و سجده می کنیم او را که خدا و پروردگار ما است.

برخی از باب مبالغه و اغراق گویی نه این که واقعاً آن حضرت را خدای خود بدانند این سخنان و اشعار را گفته اند، به علاوه از خود آن حضرت هم روایت شده است که فرمود:

«هَلَكَ فِي رَجُلَانِ، مُحَبِّ غَالٍ وَ مَبْغُضِ قَالٍ»^(۱).

[«دو گروه درباره من تباه شدند، دوستی که در

دوستیش زیاده روی کند، و دشمنی که مقام و منزلت

مرا منکر شود»].

به هر حال افرادی در طول تاریخ بوده اند و هستند که عقاید غلوآمیز دارند اگرچه همه آن ها در این حد نباشد که کسی را تا مرتبه خدایی بالا ببرند در هر حال همه این امور به نوعی انحراف از اسلام و دیدگاه های صحیح تشیع است این گونه از عقاید بیشتر در میان صوفیه که اکثر از اهل سنت به حساب می آیند پیدا شده است، اموری چون حلول و اتحاد، و... اغلب در کلمات آن ها به چشم می خورد.

خوشبختانه مسأله تصوف در بین شیعه به برکت هدایت ائمه علیهم السلام نه تنها در حدی که در میان اهل تسنن رونق داشت شیوع پیدا نکرد بلکه از

طرف ائمه علیهم السلام و پیروان آنها و علمای بزرگ مطرود و محکوم هم شد. پس نسبت دادن این امور نسبت به شیعه یک تهمت است، عقاید شیعه در هر یک از زمینه‌های: توحید و نبوت و امامت و معاد و سایر امور از این‌گونه مطالب غلوآمیز و انحرافی خالی است، چون ائمه علیهم السلام به عنوان حافظان دین الهی در طول دو قرن و نیم چنان عمل کردند که راه نفوذ برای عقاید شرک‌آمیز بسته شد و حدود ثغور مبانی فکری و اعتقادی شیعه از هر جهت معلوم و مشخص گردید و بعدها علما هم از راه تدوین و تألیف کتاب‌های اعتقادی مثل اعتقادات مجلسی همه این عقاید را به طور مشخص توضیح دادند.

البته عده معدودی به عنوان صوفی و اهل خانقاه در میان شیعه هم بعدها پیدا شدند که تحت عنوان ولایت و ارادت به علی علیه السلام عقایدی غلوآمیز را مطرح کردند. که در هر مورد به همت علمای آگاه پاسخ‌های مناسب به آنها داده شد. در نتیجه نتوانستند زیاد مقاومت نمایند.

شیعه احدی را در صفات جلالیه و جمالیه با خدا شریک نمی‌داند. پیامبر و ائمه علیهم السلام را مخلوق و عبد خدا می‌شناسد که در هر جهت آنها محتاج خدایند، تنها خدا را غنی بالذات می‌دانند.

البته اوصاف و فضایل و مقامات عالی و درجات کمالیه‌ای که شیعه برای این بزرگواران بر حسب آیات و روایات معتبر ذکر می‌کند و مثلاً آنها را حجت و امام و ولی امر و صاحب معجزات و کرامات می‌داند، از هیچ یک از آن اوصاف بوی غلو و شرک استشمام نمی‌شود و همه حاکی از کمال و

اوج مرتبه عبودیت و میزان تسلیم آن‌ها در برابر دستورات خداوند متعال است.

خلاصه اصل امامت از اصول اصیل اسلام است که از آیات قرآن مجید و احادیث فراوانی که از شخص پیامبر ﷺ روایت شده استفاده می‌شود و گذشت زمان و شکست‌ها و فتح‌ها در توسعه و تکامل آن هیچ نقش و اثری نداشته است.

به علاوه اعتقاد به این اصل مستلزم هیچ‌گونه غلوی نیست و تمام اوصافی که بر حسب احادیث برای امام ثابت است منافاتی با این ندارد که امام بنده خدا است و مانند پیامبر به خدا محتاج است

«و لا یملک لنفسه نفعاً و لا ضرّاً»^(۱).

[«و توانایی سود و زیان خود را ندارد»].

و حتی امام پیامبر هم نیست یعنی به او شریعت و احکام شرع وحی نمی‌شود - هرچند محدث است یعنی ملائکه با او سخن می‌گویند - ولی ارتباط او با ملائکه مثل ارتباط نبی با فرشته وحی که احکام الهی را به پیامبر می‌رساند نیست - چون اصول همه احکام قبلاً بیان شده و رسالت و پیامبری با رحلت حضرت رسول ﷺ ختم شده است.

در امام‌شناسی مهم این است که فرد امامانی را که از جانب خدا به وسیله پیامبر ﷺ معرفی و به امامت منصوب شده‌اند بشناسد و آن‌ها

را مثل پیامبر ﷺ دارای ریاست عام و ولایت مطلق بر کلیه امور دین و دنیا بداند و غیر از نبوت سایر صفات پیامبر را مثل علم و عصمت و... را برای آن‌ها هم ثابت بداند و خلاصه ائمه علیهم السلام را قائم مقام به حق آن حضرت در امور دین و دنیا بشناسد.

از نظر صاحبان تفکر مادی و کسانی که به عالم غیب ایمان ندارند اعتقاد به عالم غیب و ادیان الهی و اوصافی که مؤمنان به پیامبران و اولیای خدا نسبت می‌دهند همه غلوآمیز است. چون مؤمنان در حق آن‌ها به صفات و اعمال و خصاصی عقیده دارند که شخص مادی از درک آن‌ها عاجز است لذا آن‌ها را غلو اهل ایمان در حق انبیا و اولیا به حساب می‌آورد. به عنوان مثال از نظر مادی‌ها، معجزات ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام که مؤمنان به آن معتقدند، همه نوعی غلو است. در حالی که هیچ‌گونه غلوی در این عقاید نیست. این‌ها همه یک سلسله واقعیت‌های هستند که منزلت والای صاحبان آن‌ها را نشان می‌دهد، غلو این است که پیامبر یا امام را با خدا شریک بدانیم یا خدا را با آن‌ها متحد بشماریم و...

* * *



ارتباط شیعه با معتزله

پرسش هشتم:

علت تقسیم اصول دین به پنج اصل چیست؟ و آیا ارتباط
شیعه با معتزله در آن نقشی داشته است یا نه؟

پاسخ:

شیعه در مسائل اسلامی و مذهبی با همه فرقه‌ها گفتگو و مناظره داشته است که در کتاب‌های احتجاج و کلام به آن‌ها اشاره شده است، ولی در هیچ یک از مسائل اعتقادی تحت تأثیر آن‌ها قرار نگرفته است، همان‌گونه که بارها اشاره کرده‌ایم تفکر شیعی یک تفکر اصیل اسلامی است، ولی سائر فرقه‌ها نوظهورند.

عقاید شیعه منحصر در این پنج اصل نیست، بلکه شامل مسائل زیاد دیگری هم می‌شود، البته به یک بیان می‌توان عقاید اسلامی و مذهبی را در توحید و نبوت و معاد یا در توحید و نبوت خلاصه کرد، زیرا سائر عقاید از

امامت و معاد و غیر آن‌ها جزء اموری هستند که پیغمبر ﷺ به آن دعوت کرده و از آن‌ها خبر داده است و بر حسب اخبار ایمان به نبوت ایمان به تمام آن‌چه نبی از آن خبر داده است.

«الایمان بالنبوة ایمان بكل ما انبأ عنه النبی».

[«اعتقاد به نبوت برابر است با ایمان به آن‌چه که

پیامبر از آن خبر داده است»].

بنابر این، این پنج اصل: توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد از جمله عقایدی است که هر مسلمانی باید به آن معتقد باشد، عقل و شرع هم آن‌را تأیید می‌کند و خلاصه کردن عقاید در این پنج اصل بدان جهت است که شیعه مسأله عدل خدا و امامت را هم در ردیف سایر اصول اعتقادی مهم می‌داند ولی اهل تسنن - فرقه اشعری - به آن معتقد نیستند.

شیعه عقاید اسلامی را به طور مستقیم از قرآن مجید و از روایات پیامبر و ائمه علیهم‌السلام اخذ کرده است و در هیچ یک از آن‌ها تحت تأثیر معتزله نبوده است چرا که مذهب اعتزال بعدها به وجود آمده است.

اگر می‌بینیم در بعضی مسائل مذهب اعتزال با شیعه نظر یکسان دارد، صحیح آن است که بگوییم: آن‌ها با واسطه یا بی واسطه این مطالب را از امامان شیعه اخذ کرده‌اند و مثل: «الجبر و التشبیه امویان و العدل و التوحید علویان» که معروف است، این ادعای ما را تأیید می‌کند.

با وجود این بعضی از نویسندگان که از مذهب شیعه و سوابق آن بی اطلاع بوده‌اند و مذاهب معتزله و اشاعره را مورد بررسی و کاوش قرار داده‌اند چون علمای شیعه از جمله سید مرتضی را در بعضی از عقاید با اشاعره مخالف دیده‌اند، گمان کرده‌اند که آن‌ها معتزلی هستند.

* * *

امامت



سرگزینش امامان علیهم السلام

پرسش نهم:

سرگزینش امامان علیهم السلام به مقام امامت و ولایت چیست؟ آیا
عقل بشر قادر است که به آن پی ببرد؟

پاسخ:

این سؤال تنها به انتخاب ائمه علیهم السلام اختصاص ندارد بلکه این پرسش در مورد برگزیده شدن تمام انبیا و حتی ملائکه‌ای چون جبریل، امین وحی و در مورد برتری بعضی از پیامبران بر بعض دیگر و بعضی اقوام و افراد و به اقوام و افراد دیگر، و همین‌طور برتری نوع انسان بر بسیاری از انواع مخلوقات دیگر هم قابل طرح است.

حقیقت این است که گزینش یکی از کارهای خدا است که آیات متعدد بر آن دلالت دارد، و از جمله آنها است:

۱- آیه: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ

آلِ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿١﴾

[«خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را
بر جهانیان برتری داد».]

﴿قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ
اصْطَفَىٰ﴾ ﴿٢﴾

۲- آیه:

[«بگو! حمد مخصوص خدا است و سلام بر بندگان
برگزیده اش».]

﴿يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ
اصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾ ﴿٣﴾

۳- آیه:

[«ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته و بر
تمام زنان جهان، برتری داده است».]

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ﴾ ﴿٤﴾

۴- آیه:

[«خدا او را بر شما برگزیده».]

﴿إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَتِي﴾ ﴿٥﴾

۵- آیه:

[«ای موسی! من تو را با رسالت های خویش و با

۱- سوره آل عمران (۳)، آیه ۳۳.

۲- سوره نمل (۲۷)، آیه ۵۹.

۳- سوره آل عمران (۳)، آیه ۴۲.

۴- سوره بقره (۲)، آیه ۲۴۷.

۵- سوره اعراف (۷)، آیه ۱۴۴.

سخن گفتیم بر مردم برتری دادیم.»
 ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ
 عِبَادِنَا﴾ (۱). آیه: ۶-

[«سپس این کتاب - آسمانی - را به گروهی از بندگان
 برگزیده خود به میراث دادیم.»]
 که حتی منصور خلیفه عباسی هم می گفت: امام جعفر صادق علیه السلام از
 مصادیق ﴿الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾ (۲) [«گروهی از بندگان
 برگزیده»] هستند.

﴿وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا﴾ (۳). آیه: ۷-
 [«ما او را در این جهان برگزیدیم.»]
 ﴿اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنْ
 النَّاسِ﴾ (۴). آیه: ۸-

[«خداوند از فرشتگان رسولانی برمیگزیند و
 همچنین از مردم.»]
 ﴿وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ﴾ (۵). آیه: ۹-

۱ - سوره فاطر (۳۵)، آیه ۳۲.

۲ - سوره فاطر (۳۵)، آیه ۳۲.

۳ - سوره بقره (۲)، آیه ۱۳۰.

۴ - سوره حج (۲۲)، آیه ۷۵.

۵ - سوره ص (۳۸)، آیه ۴۷.

[«و آن‌ها نزد ما از برگزیدگان و نیکانند».]

۱۰- آیه: ﴿وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا﴾^(۱).

[«و از کسانی که هدایت کردیم و برگزیدیم».]

۱۱- آیه: ﴿وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ﴾^(۲).

[«- افرادی را برتری دادیم - برگزیدیم و به راه

راست هدایت نمودیم».]

۱۲- آیه: ﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾^(۳).

[«ولی خداوند از میان رسولان خود هر کس را

بخواهد برمی‌گزیند - و قسمتی از اسرارِ نهان را که

برای مقام رهبری او لازم است، در اختیار او

می‌گذارد -».]

۱۳- آیه: ﴿اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ﴾^(۴).

[«خداوند هر کس را که بخواهد برمی‌گزیند».]

۱۴- آیه: ﴿وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ﴾^(۵).

[«و این‌گونه پروردگارت تو را برمی‌گزیند».]

۱- سوره مریم (۱۹)، آیه ۵۸.

۲- سوره انعام (۶)، آیه ۸۷.

۳- سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۷۹.

۴- سوره شوری (۴۲)، آیه ۱۳.

۵- سوره یوسف (۱۲)، آیه ۶.

و آیات بسیار دیگر، که همه به این دلالت دارند که گزینش از کارهای حکیمانه و بلکه از سنت‌های الهیه است.

از جناب زید شهید فرزند امام زین العابدین علیه السلام رساله‌ای بنام «الصفوة» باقی مانده است که در همان قرن اول هجری مسئله گزینش اهل بیت عترت را بررسی کرده است.

در عالم تکوین هم اعطاء مناصب مطرح است و لزوم آن کاملاً قابل درک برای عقل است. همان‌طور که نمی‌شود انواع منحصر در نوع انسان باشد، یا همه اعضا نمی‌شود چشم یا سر یا مغز باشند، و یا همه میوه‌ها و درختان و گیاهان و نباتات با ساق و بی ساق - نجم و شجر - نمی‌شود که توت یا کدو باشد، و یا همه درخت نمی‌شود شاخ و برگ یا ریشه باشد؛ همه افراد هم نمی‌شود در خصلت‌ها و صفات و شکل و شمایل فرد کامل باشند، یعنی همه محمد صلی الله علیه و آله و سلم یا علی علیه السلام یا ابراهیم خلیل علیه السلام و موسی کلیم علیه السلام باشند.

مسئله امامت و مأمومیت و مبعوث و مبعوث الیه هم به این ترتیب است، که یا به واسطه تقدیرات الهی و اسباب تکوینی است و یا به تعیین و تشریع و انتخاب مستقیم الهی انجام می‌گیرد، در هر حال همه از آیاتی است که پر از اسرار و حکمت‌هایی است که تنها خدا خود به آن‌ها عالم است.

در این مسائل کسی یا چیزی حق ندارد که بگوید، چرا من کس دیگر یا چیز دیگری نشدم؟ یا مثلاً چرا همه ملائکه جبرئیل امین، و همه انسان‌ها

محمد مصطفی ﷺ نشدند؟ و یا چرا همه کوه‌ها و سنگ‌های عالم طلا نشدند؟ چون اگر چنان چیزی اتفاق می‌افتاد کمال عالم دچار نقص می‌شد و نظم و هماهنگی موجود در بین اجزاء آن از بین می‌رفت.

این در حالی است که قرآن کریم خود از نظم و هماهنگی دقیق موجود در بین اجزاء عالم این‌گونه سخن می‌گوید:

﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ * وَالْقَمَرَ قَدَرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ * لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾ (۱).

[«و خورشید - نیز برای آن‌ها آیتی است - که پیوسته به سوی قرارگاهش در حرکت است، این تقدیر خداوند قادر و دانا است و برای ماه منزل‌گاه‌هایی قرار دادیم - و هنگامی که این منازل را طی کرد - سرانجام به صورت «شاخه کهنه قوسی شکل و زرد رنگ خرما» درمی‌آید نه خورشید را سزا است که به ماه رسد، و نه شب بر روز پیشی می‌گیرد، و هر کدام در مسیر خود شناورند»].

همه چیز جهان در جای خویش است

نکو گر بنگری نه کم نه بیش است

همه تقدیر حق عدل است و حکمت

نسیابد فهم ما اسرار خلقت

در عین حال عالم انسان عالم اختیار و انتخاب است، اسرار این مسائل یعنی تقدیرها و گزینش‌ها تا حد زیادی پیچیده است که می‌توان گفت اگر بشر میلیون‌ها سال دیگر هم کاوش و تحقیق کند باز هم اسرار ناشناخته بسیاری در پیش روی خواهد داشت.

خلاصه مباحث گذشته آن‌که، عالم خلقت، عالم اسباب و مسببات است و در عین حال عالم انسان، عالم اختیار و تکلیف است.

قضاء و قدر حکیمانه الهی بر همه امور حاکم است. پی بردن به علل انتخاب امام و پیغمبر و جهات تکوینی و اختیاری آن و مسائل دیگری از این قبیل نیاز به احاطه علمی بر تمام اسرار افعال الله و کائنات دارد که به دقایق آن تنها کسانی پی می‌برند که مورد عنایت خاص خدا واقع شوند - که همه انبیا و ائمه علیهم‌السلام چنین هستند -.

گرچه به همه افراد بشر از طرق مختلف پیشنهاد شده است که به تسخیر ماه و آفتاب و... پردازند، چون خداوند آن‌ها را مسخر انسان ساخته است، آن‌ها می‌توانند تلاش کنند که به راز امور پی ببرند و از فواید آن‌ها بهره‌مند شوند ولی اگر به علت یا علل پدیده‌ای نتوانستند پی ببرند باید آن‌را تقدیر الهی بدانند و از برکات وجودی آن استفاده کنند.

بنابر این ما موظفیم از تعالیم و راهنمایی‌های پیغمبران و امامان بهره بگیریم و نعمت وجود و هدایت آن‌ها را از اعظم نعمت‌های الهی بدانیم و آن‌ها را الگوی خود قرار دهیم و اگر فلسفه‌گزینش آن حجت‌های به حق الهی را با عقل ناقص خود نتوانستیم درک کنیم، نباید به انکار و یا مخالفت آن‌ها پردازیم، در غیر این صورت از جمله کسانی محسوب خواهیم شد که در زمان خود پیغمبر ﷺ جاهلانه یا مغرضانه الهی بودن گزینش عترت را منکر شدند و قرآن کریم هم در ضمن آیه‌ای از آن‌ها چنین یاد می‌کند:

﴿أَمْ يَحْسَدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾ (۱).

[«یا این‌که نسبت به مردم - پیامبر و خاندانش - بر آنچه خدا از فضلش به آنان بخشیده، حسد می‌ورزند، ما به آل ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم و حکومت عظیمی در اختیار آن‌ها گذاشتیم»].

بر حسب تفاسیر این آیه در شأن آن‌ها نازل شده است. ما باید از طریق تفکر و تعمق در اوضاع کائنات بفهمیم که هر چیز در جای خاص خود واقع شده است و علم و حکمت الهی در همه مخلوقات بزرگ و کوچک پروردگار

عالم نمایان است؛ لذا همان طور که در آیه‌ای از قرآن کریم می‌خوانیم

﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾ (۱).

[«خداوند آگاه‌تر است که رسالت خویش را کجا

قرار دهد»].

بنابر این انتخاب انبیا و اوصیا الهی از جمله اموری است که همچون سایر کارهای خدای عالم از حکمت خاص خود برخوردارند، هرچند بشر با علم و عقل ناقص خود قادر نباشد که به اسرار و پیچیدگی‌های آن پی ببرد.

* * *



علم خدا و علم غیب معصومین علیہم السلام

پرسش دهم:

درباره علم غیب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه طاهرین علیهم السلام توضیح دهید و در ضمن - با توجه به این اصل که کسی با خدا در علم و سائر صفات کمالیه جمالیه شریک نیست - فرق علم خدا با علم امام و علم امام با پیغمبر را بیان کنید؟

پاسخ:

هر کس تاریخ و احادیث و کتاب‌های سیره و تراجم را مطالعه کند در این امر که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه طاهرین علیهم السلام از امور غیبی بسیاری خبر داده‌اند و اغلب آن‌ها با کمی فاصله در خارج واقع شده است شک نخواهد کرد.

این اخبار خصوصاً آن‌چه از شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام رسیده بسیار زیاد است که هر یک از آن‌ها جزء معجزات بزرگ این خاندان به حساب می‌آیند.

حتی به تصدیق افرادی چون ابن خلدون در موارد زیادی امام جعفر صادق علیه السلام از امور غیبی خبر می‌دادند، البته فرق بین علم غیب خدا و علم آن بزرگواران این است که علم خدا بالذات است ولی علم پیغمبر و امام غیر ذاتی است، یعنی از طرف خداوند به آن‌ها اعطاء شده است.

خدا در همه صفات کمالیه یکتا و بی‌همتا و بی‌نیاز از غیر است ولی پیغمبر و امام در علم و در همه صفات کمالیه دیگری که دارند محتاج به خدایند و در یک کلام چه در ناحیه وجود یا در صفات هرچه دارند همه را از خدا دارند. قائم به او و عالم و قادر و موجود به او هستند.

و اما فرق پیغمبر و امام در آگاهی از امور غیبی از این جهت است که در علم پیغمبر بشری میان او و عالم غیب واسطه نیست در حالی که ائمه علیهم السلام بخشی از این علم را از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کسب کرده‌اند.

در هر صورت آن‌چه مسلم است آگاهی آن بزرگواران و اخبار ایشان از امور غیبی است که مثل آفتاب در وسط آسمان روشن و ثابت است.

در این مورد هر کس بخواهد به طور مفصل از خبرهای غیبی آگاهی به دست آورد باید به کتاب‌های سیره و تواریخ ائمه علیهم السلام رجوع کند.

حقیر نیز در کتاب‌های «فروغ ولایت»، «شرح دعای ندبه» و «ولایت تکوینی و تشریعی» در حدّ فهم خود توضیحاتی و لو مختصر، داده‌ام.



جلوهٔ عملکردهای ائمه علیهم السلام

پرسش یازدهم:

سرّ این که عملکرد و سیره و روش ائمه علیهم السلام در انجام
وظایف شان یکسان نبوده است، چیست؟

پاسخ:

برخلاف آن چه گفته می شود عملکرد ائمه علیهم السلام در برخورد با حوادث
گوناگون، که تا حدودی شبیه به هم بوده اند زیاد متفاوت نبوده است، چون
همه عملکردهای آنها در محدوده اصول و برنامه های تشیع، که همان
اصول اصیل اسلامی است قرار داشته است و همه کارها و برنامه های
آنها نشانگر حقیقت اسلام و تعالیم نجات بخش آن بوده است و اگر
می بینیم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام هر کدام در یک بخش مهم
از عمر شریف شان به گونه ای و در بخش دیگر به شیوه دیگری عمل
کرده اند، اینها همه در نتیجه دستورهای اسلام و قرآن بوده است.
چون اسلام هم دستور

﴿إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً﴾ (۱)

[«مگر این که از آن ها بپرهیزید - و به خاطر هدف های مهم تری تقیه کنید».]

﴿إِلَّا مَنْ أَكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾ (۲)

[«بجز آن ها که تحت فشار واقع شده اند در حالی که قلبشان آرام و با ایمان است».]

دارد و هم دستور العمل:

﴿جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ﴾ (۳)

[«ای پیامبر! با کفار و منافقین پیکار کن و بر آنان سخت بگیر!».]

﴿خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾ (۴)

[«- به هر حال - با آن ها مدارا کن و عذرشان را بپذیر، و به نیکی ها دعوت نما، و از جاهلان روی بگردان - و با آنان ستیزه مکن -!».]

۱ - سورة آل عمران (۳)، آیه ۲۸.

۲ - سورة نحل (۱۶)، آیه ۱۰۶.

۳ - سورة تحریم (۶۶)، آیه ۹.

۴ - سورة اعراف (۷)، آیه ۱۹۹.

﴿وَلَا تَسْتَوِ الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ (۱)

[«هرگز نیکی و بدی یکسان نیست، بدی را با نیکی دفع کن».]

و همچنین می فرماید:

﴿فَمَنْ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ﴾ (۲)

[«و - به طور کلی - هر کس به شما تجاوز کرد همانند آن بر او تعدی کنید».]

و هم درباره اجرای مجازات زناکاران دستور می دهد:

﴿وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ﴾ (۳)

[«و نباید رأفت - و محبت کاذب - نسبت به آن دو شما را از اجرای حکم الهی مانع شود».]

به طور کلی شرائط و اوضاع عصر ائمه علیهم السلام برای حفظ اصول اسلام و کیان تشیع همان گونه از عملکرد را تقاضا می کرده که آن ها در عمل داشته اند و البته شیعه باید از خط راستین اسلام که امام آن را از هر کس بهتر می شناسد و از آن ذره ای تعدی نمی کند پیروی نماید.

۱ - سورة فصلت (۴۱)، آیه ۳۴.

۲ - سورة بقره (۲)، آیه ۱۹۴.

۳ - سورة نور (۲۴)، آیه ۲.



قلمرو رهبری امام

پرسش دوازدهم:

قلمرو رهبری امام هم چنانکه شامل هدایت مردم و بیان احکام و تفسیر قرآن و دفع شبهه‌ها است شامل امور سیاسی و حفظ نظام جامعه و اجرای احکام و اقامه عدل و تأمین امنیت و دفاع از مرزهای اسلام نیز می‌باشد.

ارتباط این دو بخش را با اصل امامت بیان کنید و توضیح دهید که شیعیان تا چه حدی این مسأله را پذیرفتند؟

پاسخ:

همان‌طور که اشاره شده است قلمرو رهبری شامل هر دو بخش است و در حقیقت این دو بخش از یکدیگر تفکیک‌ناپذیر هستند، منتهی مسئله‌ای که مورد توجه و طمع سیاست‌مداران و زورگویان غاصب بوده رهبری سیاسی و در دست گرفتن زمام جامعه بوده است.

لذا مخالفت آن‌ها با ائمه علیهم‌السلام و اصل امامت در این جهت متمرکز

شده است و اگر در بخش هدایت امور دینی هم با آنها مخالفت می‌کردند یعنی از طریق ساختن مراکز علمی، مکتب‌ها و مدرسه‌ها وارد میدان می‌شدند به خاطر آن بوده است تا مردم کمتر احساس نیاز به هدایت ائمه علیهم‌السلام بنمایند و در نتیجه از آنها فاصله بگیرند تا تحت تأثیر تربیت دینی و معنوی آنها واقع نشوند.

باز برای همین بود که از مطرح شدن آنها در مراکز علمی و اجتماعی می‌ترسیدند، چون می‌دیدند ظهور توان علمی و هدایت‌های روشن‌گرانه آنها موجب رشد و اقتدار تفکر شیعی و گرایش بیشتر مردم به اهل بیت علیهم‌السلام می‌شود.

این‌که می‌بینیم در کتاب‌های کلامی امامت را از قول پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با عبارت: ریاست بر کل امور دین دنیای بشر تعریف کرده‌اند، به نظر می‌رسد در این تعریف بیشتر به جنبه ولایت امام نسبت به امور جامعه و جانشینی او از پیامبر در زمامداری توجه داشته‌اند. چون بعد رهبری و زمامداری امور دینی و معنوی و عظمت علمی اهل بیت علیهم‌السلام قابل انکار نبوده است و از آنجا که ارشاد و هدایت مردم در امور دینی و معنوی به مسائل سیاسی ارتباط پیدا نمی‌کرد، لذا مورد مخالفت جاه‌طلبان نبوده است.

و اگر می‌خواستند در این جهت هم به مخالفت با آنها بپردازند مردم قبول نمی‌کردند، چون مردم از توان علمی آنها با خبر بودند.

از مفهوم کلمه ولایت بیشتر زمامداری و مدیریت شئون جامعه و حکومت و حفظ نظم استفاده می‌شود.

آیاتى مثل:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا
الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ
زَاكِعُونَ﴾ (۱)

[«سرپرست و ولی شما تنها خدا است و پیامبر او و
آن‌ها که ایمان آورده‌اند همان‌ها که نماز را برپا
می‌دارند، و در حال رکوع، زکات می‌دهند»].

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ
مِنْكُمْ﴾ (۲)

و آیه

[«اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر [= اوصیاء
پیامبر] را»].

و احادیث بسیاری نظیر حدیث متواتر غدیر هم این برداشت را تأیید
می‌نماید.

به جنبه امامت معنوی و رهبری علمی و دینی هم در درجه اول لفظ
امام دلالت دارد، چنانکه در این آیه می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا
إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ﴾ (۳)

۱ - سوره مائده (۵)، آیه ۵۵.

۲ - سوره نساء (۴)، آیه ۵۹.

۳ - سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۷۳.

[و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما،
- مردم را - هدایت می‌کردند و انجام کارهای نیک
و... را به آنها وحی کردیم].

علاوه بر این، آیات و روایات بسیار دیگری مثل احادیث ثقلین و سفینه و امان و دیگر روایات به این معنی دلالت دارند. لذا در روایت ثقلین آمده است که:

«بر اهل البیت پیشی نگیرید و از آنها جلو نرفتید».

یعنی پیرو آنها باشید و اگر دقت بیشتری در مضمون آیات و روایات مذکور بشود معلوم می‌شود که آنها به هر دو بعد رهبری دلالت دارد، لذا شیعیان همیشه امام را صاحب هر دو مقام رهبری سیاسی و رهبری معنوی می‌دانستند و دیگران را غاصب می‌شمردند.

این حقیقت را - که به اعتقاد شیعه رهبری امام مطلق است - زمام‌داران غاصب هم می‌دانستند و لذا بعضی مواقع هر چند مطمئن بودند که امام وقت قصد قیام ندارد، به عنوان مثال: منصور نسبت به شخص امام صادق علیه السلام این عقیده را داشت. با این حال احتیاط را از دست نمی‌داد و همواره آن حضرت را تحت مراقبت مأموران سری خود قرار می‌داد و کم و بیش به او مزاحمت‌های ایجاد می‌کرد و سرانجام هم نتوانست وجود آن حضرت را تحمل کند، چون شیوه‌ای را که حضرت در پیش گرفته بودند برای حکومت خود خطرناک می‌دید، از همین رو آن حضرت را شهید کرد. هارون هم همین شیوه را در پیش گرفت، حضرت موسی بن

جعفر علیّه را سال ها در زندان ها و تحت نظر نگاه داشت. چون می دانست شیعه هر دو مقام رهبری معنوی و دنیوی را از آن امام علیّه می داند. از سوی دیگر نقش و عملکرد امامان که موجب حفظ تفکر شیعی و احکام اسلام می شد بسیار با اهمیت بود. می توان آن را معجزه آن ها دانست و این کار هم جز با تعلیم خاص الهی میسر نمی شد.

امیرالمؤمنین علیّه و امام حسن علیّه آن سیاست خاص را در پیش گرفتند، ولی امام حسین علیّه به آن نهضت عظیم دست زد. همین طور بقیه ائمه علیهم السلام هر یک به گونه ای عمل کردند. اگر چنین نمی کردند در زیر آن ضربات مهلک هیچ راه و روشی که مخالف آن سیاست های جبارانه باشد نمی توانست باقی بماند ولی می بینیم مذهب تشیع باقی ماند و تا امروز هم در دنیا به عنوان سنبل اسلام راستین و نوید بخش حکومت عدل جهانی مطرح است.

یک نکته شایان توجه این که ائمه علیهم السلام همه وعده می دادند که رهبری معنوی و فکری و عملی در آینده - در عصر ظهور امام مهدی علیّه - با رهبری سیاسی که پیش از این از سوی زمامداران ظالم غصب شده بود، توأم خواهد شد و در سایه آن، همه اهداف اسلام تحقق خواهد یافت.



پرسش سیزدهم:

چنانکه می‌دانیم فرقه حقه امامیه اثنی عشریه را از آن جهت اثنی عشریه می‌نامند که پیروان آن‌ها معتقدند بعد از پیغمبر ﷺ جانشینان آن حضرت دوازده نفرند و در میان تمام امت این‌ها یگانه گروهی هستند که این عقیده را دارند لذا احادیث ائمه اثنی عشر که شیعه و سنی هر دو آن‌ها را روایت کرده‌اند - و صدور آن‌ها از پیغمبر ﷺ غیر قابل انکار است - در بین مسلمانان فقط بر فرقه شیعه اثنی عشریه صدق می‌کند و طبعاً فرقه حقه منحصر در این گروه است با این همه گفته می‌شود که از بعضی احادیث - که از جمله در کتاب «سلیم» وارد شده است - ممکن است این برداشت بشود که عدد امامان سیزده نفر است و این رأی به ابی سهل نوبختی هم نسبت داده شده است اگر چنانکه گفته شده روایتی با این مضمون وجود داشته باشد (یا این که خود نوبختی این رأی را داشته که البته بعید به نظر می‌رسد) این چگونه قابل توجیه و تصحیح است؟

پاسخ:

ما درباره حدیث یا احادیثی که دلالت کنند بر این که تعداد ائمه علیهم السلام سیزده نفرند در رساله «جلاء البصر لمن يتولى الائمة الاثني عشر» توضیح کافی داده‌ایم. و در آن جاروشن کرده‌ایم که حدیثی به این معنی وجود خارجی ندارد علاوه بر آن اگر چنین حدیثی باشد هم چون خبر واحد است و به خبر واحد در اصول دین و عقاید و اموری که تحصیل یقین در آنها شرط است اعتماد نمی‌شود.

در چنین موردی تنها به دلیل عقلی محکم یا به حدیث متواتر و قطعی الصدور از معصوم می‌شود اعتماد کرد.

از طرف دیگر احادیث متواتر و بالاتر از تواتر دلالت دارند که عدد ائمه دوازده نفر است. در چنین موردی اگر یک خبر غیر قطعی در برابر این همه احادیث پیدا شد آن چه اعتباری می‌تواند داشته باشد و چگونه شخص محقق به آن می‌تواند اعتماد کند؟ به علاوه تنها در اخبار مسند احمد به سی و چند طریق از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده که تعداد ائمه علیهم السلام دوازده نفر است و در صحیح مسلم این مطلب از هشت طریق نقل شده است و همین‌طور در سایر جوامع و صحاح و سنن و کتاب‌های دیگر اهل سنت بارها به این موضوع اشاره شده است.

در کتاب‌های شیعه هم به دوازده نفر بودن امامان با صدها طریق روایت وجود دارد که همه آنها را افراد معروف و شناخته شده‌ای از صحابه

و مشاهیر تابعین حتی دو قرن قبل از تولد امام دوازدهم حضرت مهدی علیه السلام نقل نموده‌اند که در حقیقت این یک نوع پیش‌گویی و خبر از آینده هم محسوب می‌شود.

با این همه گفته شد که از «سلیم» خبری نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تو و دوازده نفر از نسل تو امامان بر حق هستند.

حقیقت این است که در نسخه موجود و در نسخه‌های معتبری که پیش از عصر ما در اختیار علما بوده است این روایت نبوده است و به علاوه اخبار بسیاری هم در همین کتاب «سلیم بن قیس» هست که امامان و اسامی آن‌ها را به صراحت دوازده نفر ذکر می‌کنند و اسامی آن دوازده نفر را از امیرالمؤمنین علیه السلام تا حضرت مهدی علیه السلام به همان ترتیبی که شیعه امامیه قائلند بیان کرده است.

این کتاب که در قرن اول هجری نوشته شده است مورد اعتماد است و مجموعه مطالب آن حقانیت مذهب امامیه را به وضوح ثابت می‌نماید زیرا در آن خبر از امامت امامانی داده می‌شود که هنوز در آن زمان متولد نشده بودند به صحت این کتاب قرائن و امارات محکمی دلالت دارد.

حال اگر فرض کنیم که چنین خبری در آن باشد با توجه به احادیث دیگر کتاب آن روایت قابل تفسیر است یعنی مقصود از آن روایت هم اشاره به عدد امامان بوده و هم این که آن‌ها از نسل علی علیه السلام هستند و چون بیشتر آن‌ها - یازده نفر از دوازده نفر - از اولاد آن حضرت هستند لذا

به این تعبیر - که به احتمال قوی کامل هم نقل نشده - بیان شده است. این رأی مخالف روایات اثنی عشر را ابن ندیم به ابی سهل نوبختی هم نسبت می‌دهد که درست به نظر نمی‌رسد، چون ابو سهل نوبختی کسی نیست که چنان رأیی را که هیچ دلیل قابل اعتنایی ندارد اظهار کند و در کتب تراجم و رجال شیعه که خاندان نوبختی را به تفصیل معرفی کرده‌اند در بررسی شرح حال ابو سهل و دیگران چنین نظری را از او نقل نکرده‌اند و همه مذهب و عقیده و عمل او را ستوده‌اند، به نظر می‌رسد این‌ها از همان سلسله اشتباهاتی است که در کتاب‌های تراجم و فِرَق رخ می‌دهد و مؤلفان آن‌ها به مسامحه از آن گذشته‌اند.

اسناد دادن این نسبت‌های بی پایه به اشخاص شناخته شده نتیجه‌ای جز به اشتباه انداختن افراد بی اطلاع یا کم اطلاع چیزی در پی ندارد. در هر حال مسأله مهدویت و غیبت و سایر امور مختص به امام دوازدهم علیه السلام از صدر اسلام مطرح بوده است. و بلکه بر حسب آن چه در همین تورات و انجیل‌های رایج هست سابقه این باور در ادیان الهی قبل از اسلام و کتب عهد عتیق و جدید هم ریشه دارد.



اصالت عقل یا سمع در تشخیص امام علیه السلام

پرسش چهاردهم:

در مسئله امامت از بین عقل و نقل کدام مقدم است؟ به عبارت دیگر مسائل مربوط به بحث امامت بیشتر با دلائل عقلی قابل اثبات است یا با دلائل نقلی؟

پاسخ:

چنانکه از خود سؤال نیز استفاده می‌شود مسائل دو نوع هستند یک قسمت از آنها مسائلی است که از طریق عقل شناسایی می‌شوند و به وسیله اعمال روش‌های منطقی و دلائل عقلی اثبات و مورد قبول واقع می‌شوند مانند اصل اثبات وجود خدا و صفات ذاتیه کمالیه او و لزوم نبوت یعنی اثبات نبوت عامه و بخش دیگر مسائلی است که منحصرأ از طریق نقل اثبات می‌شود یعنی راه دیگر برای اثبات آنها غیر از وحی و اخبار مخبر صادق، یعنی پیغمبر ثابت النبوه یا امام ثابت الامامه نیست در این بین مسائلی هم هستند که از هر دو طریق قابل اثبات می‌باشند البته در

چنین صورتی دلایل نقلی ارشاد به دلائل عقلی می‌کنند.

شخص کاوش‌گر باید به این جهت مسائل کاملاً توجه کند و ببیند کدام بحث را از طریق عقل و کدامیک را تنها از طریق نقل و یا از دو شیوه عقل و نقل می‌توان اثبات کرد و در هر مورد از طریق و شیوه خاص خود آن مسأله وارد شود تا به نتیجه مناسب برسد و گرنه اگر بخواهد در مسأله نقلی صرف از طریق عقل وارد شود طبیعی است که به نتیجه نخواهد رسید.

ممکن است برخی این پرسش را مطرح کنند که در مسأله امامت اصالت عقل بر اصالت نقل ارجحیت دارد یا خیر؟

پاسخش این است که در مسأله امامت مثل مسأله نبوت و شرایط نبی اثبات اصل امامت عامه یعنی اثبات اصل «نیاز به وجود امام» و شرایط امام با عقل ثابت می‌شود. البته اگر مسأله امامت از مسائلی بود که خارج از محدوده فهم عقل بود و عقل به طور مستقل آن را درک نمی‌کرد فقط با دلایل نقلی یعنی ارشاد نبی اثبات می‌شد زیرا اتکا و استناد به دلیل نقلی در مورد اصل امامت به خلاف اصل نبوت مستلزم دور نمی‌باشد ولی در مسأله نبوت مستلزم دور است.

بنابر این می‌توان دلائل نقلی امامت را هم مثل دلائل نقلی اصل نبوت ارشاد به حکم عقل دانست.

و مسائلی چون شرط عصمت و چگونگی نصب امام و این که این کار به مردم واگذار نشده است یک اصل عقلی است. و دلایل نقلی موجود مؤید این حکم عقل‌اند.

بدیهی است با گروه‌هایی چون اشاعره که به حسن و قبح عقلی معتقد نیستند فقط از راه همان دلائل نقلی بحث می‌شود. بعضی از آثار و فواید وجود امام و امتیازات او فقط با دلیل نقلی قابل اثبات است همان‌گونه که این آثار و خواص برای پیامبر نیز از راه دلیل نقلی اثبات می‌شود.

در مسأله امامت خاصه نیز - مثل نبوت خاصه که تصریح پیامبر پیشین دلیل بر نبوت پیامبر بعدی است - تصریح پیامبر بر امامت امام و همچنین تصریح امام سابق بر امامت امام بعدی، دلیل بر امامت او است. با این تفاوت که اصل در اثبات نبوت راه معجزه است زیرا راه اصلی اثبات نبوت اولین نبی منحصر در معجزه است و این تنها دلیل قابل اعتماد در دعوی نبوت است. هر چند انبیا بعد از او نبوتشان هم از طریق تصریح نبی قبلی و هم از طریق معجزه قابل اثبات است و سنت الهی هم بر این جاری شده که پیامبران را با معجزه مبعوث فرماید! چون اثبات نبوت از طریق معجزه برای همگان قابل درک است.

ولی طریق تصریح پیامبر سابق فقط حجت بر مؤمنین به آن پیامبر سابق می‌باشد، به این خاطر است که می‌گوییم راه اثبات از طریق معجزه یک راه عمومی است که برای همه حجت است، مع ذلک اثبات صدور معجزه از نبی برای فردی که غایب از زمان و مکان صدور معجزه است منحصر در راه نقل است. البته فقط قرآن مجید یگانه معجزه‌ای است که اثبات آن نیاز به دلیل نقلی هم ندارد، چون باقی است. چنانکه تصریح خود

قرآن به عدم امکان آوردن مثل قرآن بر معجزه بودن آن در همه زمان‌ها دلالت دارد.

در مسأله امامت، امامت اولین امام فقط با تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اثبات می‌شود و چون در باب امامت عامه اثبات شده است که امامت امام به تعیین نبی از جانب خداوند است، معجزه‌ای که از امام ظاهر می‌شود همان‌گونه که به طور مستقل دلیل بر صدق دعوی امامت است، دلیل بر نص نبی هم هست - اگر چنین نصی و تصریحی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در دسترس نباشد و تمسک به دلایل عقلی بر مسأله امامت خاصه برای اثبات وجود نص است.

مثل این که گفته شود بر پیامبر واجب است - با این که خداوند حکیم بر طبق حکمت پیامبر را مأمور به تنصیص بر امامت نموده - امام بعد از خود را معین و معرفی کند، هر چند نص او از دسترس ما خارج شده یا اجمال پیدا کرده باشد یا در دلالت آن شبهه شود. چون ادعای نص در حق احدی جز یک شخص معین - حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام - نشده است پس عقلاً فرد تعیین شده از جانب خدا و رسول غیر از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام نخواهد بود.

یا گفته می‌شود چون شرط امام - که منصوب از جانب خدا و پیامبر برای زعامت در امور دین و دنیای بشر است - عصمت است و در حق احدی غیر از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام هم ادعای عصمت نشده است، بنابر این عقلاً حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام امام منصوب و معصوم است.

همچنین در مورد امامت امام دوازدهم گفته می‌شود که بر حسب ادله نقلی زمین بدون امام و حجت خدا - یا ظاهر یا غایب - نخواهد بود. و نباید در این مدت طولانی بیش از هزار سال سلسله امامت منقطع شود. و چون برای غیر آن حضرت یا ادعای امامت نشده است یا اگر ادعا شده، بطلان آن ثابت شده است پس غیر آن حضرت که غایب هستند شخص دیگری امام نمی‌باشد و ایشان امام هستند اگر وی امام نباشد ایرادهای دیگری که در مسأله امامت عامه بحث‌اش گذشت دوباره مطرح می‌شود.

در حالی که جایی برای طرح آنها نیست چون نتیجه آن حرف‌ها به اموری چون صدور فعل قبیح از خداوند حکیم و... منجر می‌شود که ذات خداوند از این‌گونه امور پاک و منزّه است.

* * *

شاد ویت



منبع اصلی اعتقاد به اصل امامت
و ایمان به ظهور حضرت مهدی علیه السلام

پرسش پانزدهم:

اعتبار و جایگاه امامت و رهبری و ایمان به ظهور حضرت مهدی علیه السلام از چه منابع اسلامی استفاده شده است؟ و رویدادها و گذشت زمان در تکمیل ابعاد مختلف این اصل چه تأثیری داشته است؟

پاسخ:

اعتقاد به اصل امامت و رهبری جامعه از مسائل اساسی اسلام است و در متن تعالیم آن قرار دارد.

بر طبق آیه‌ای از قرآن کریم، امامت منصبی است که به حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام پس از آن آزمایش بزرگ - ابتلاء به کلمات - اعطا شده است (۱)، طبق روایاتی که متواتر هم هستند، شیعه و سنی هر دو آن‌ها را

۱ - سوره بقره (۲)، آیه ۱۲۴: ﴿اِذَا ابْتَلٰی اِبْرٰهٖمَ رَبُّهُ بِكَلِمٰتٍ فَاَتَمَّهِنَّ...﴾.

نقل کرده‌اند، این منصب در اهل بیت پیغمبر ﷺ هم قرار داده شده است و آنان به این موهبت بزرگ الهی اختصاص یافته‌اند.

بر این اساس مقرر شده است که در هر عصری، فردی از این خاندان که واجد صلاحیت‌های لازم از جمله علم و عصمت است عهده‌دار منصب امامت و رهبری باشد.

چنین شخصی حجت خدا و عدل قرآن و راهنمای مردم و نگهبان دین و شریعت است، امامت اصلی است که از دوره رسول خدا ﷺ تا زمان ما برقرار بوده است و از زمان ما تا پایان جهان هم ادامه خواهد داشت و نقطه کمال ظاهری و شکوفایی کامل آن در دوره ظهور مسرت‌بخش حضرت مهدی علیه السلام و برپایی حکومت عدل واحد جهانی آن حضرت است که با شکوفایی همه استعدادهای بشری و تکامل اندیشه‌ها و آشکار گشتن برکات زمینی و آسمانی جهان پر از قسط و عدل و خیر و برکت خواهد شد.

برنامه تشکیل امت نوین جهانی که باید منتهی به گسترش عدالت و حاکمیت توحید گردد، از متن تعالیم اسلام استفاده می‌شود. قرآن کریم در چند سوره آن را اعلام کرده است و صدها روایت نبوی از جهانی شدن اسلام و حکومت عدل و استقرار امنیت کامل در روی زمین، پس از ظهور مهدی موعود علیه السلام - که از دودمان رسالت و فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام و هم‌نام و هم‌کنیه پیامبر ﷺ است - خبر داده است.

اعتقاد به ظهور حضرت مهدی علیه السلام با اوصاف ذکر شده مطلبی است

که در نصوص اولیه اسلامی مطرح شده است. و بر حسب احادیث متواتر، پیامبر ﷺ از این واقعه مبارک خبر داده‌اند و از امت خود درخواست کرده‌اند که در انتظار این روز بزرگ باشند.

اگر چه مسأله ظهور از بشارات کلی مربوط به عالم‌گیر شدن اسلام و غلبه حق بر باطل، استنباط می‌شود؛ ولی این به آن معنی نیست که مسأله ظهور تنها یک مفهوم استنباطی از مضمون احادیث است. چون متن و عین عبارات نصوص روایی به‌طور مستقل بر آن دلالت دارند و استناد عمده اهل ایمان به همین نصوص است که با صراحت به ظهور حضرت مهدی علیه السلام و علائم آن دلالت دارند.

وقتی که معلوم شد مبنای پیدایش این عقیده، بشارات‌های کلی و نصوص و متون روایی است می‌توان گفت اوضاع و رویدادهای تاریخی که بعد از پیامبر ﷺ رخ داد در پیدایش آن نقشی نداشته است.

زیرا مبدأ این اندیشه عصر رسالت است و احادیث مربوط به آن متجاوز از هزار روایت است که در کتاب‌های حدیث و تفسیر و بسیاری از کتاب‌های دیگر نقل شده است و علمای بزرگ اهل سنت هم درباره آن کتاب‌های مستقلی تألیف کرده‌اند و کتاب‌هایی که بیش از دوازده قرن از تألیف آن‌ها می‌گذرد و توسط بزرگ‌ترین خبرگان و محققان علوم اسلامی نگاشته شده‌اند با صراحت دلالت دارند که شخص پیامبر اکرم ﷺ مسأله ظهور مهدی موعود علیه السلام را بشارت داده‌اند و این بشارت‌ها را صحابه آن حضرت و تابعین صحابه و بعد از آن‌ها طبقات دیگر از مردم نقل کرده‌اند.



پرسش شانزدهم:

درباره ولایت ائمه اثنی عشر علیهم السلام و حکومت عدل حضرت مهدی علیه السلام و جهانگیر شدن اسلام به کدام آیه از قرآن کریم می توان استشهاد نمود؟

پاسخ:

آیاتی که از مضمون آنها استفاده می شود که ائمه اثنی عشریه - اعلی الله کلماتهم - ولایت و امامت دارند بسیار است. از جمله آنها است آیه:

﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ (۱)

[«تو فقط بیم دهنده ای و برای هر گروهی هدایت کننده ای است.»]

و آیه:

﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ (۱).

[«پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد! - و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم می‌باشند، شایسته این مقامند»].

و آیه:

﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ﴾ (۲).

[«آیا کسی که هدایت به سوی حق می‌کند برای پیروی شایسته‌تر است»].

این آیات از آن جهت به این مطلب دلالت دارند که از آن‌ها خالی نبودن جامعه از امام و عصمت صاحب مقام امامت و اعلی‌ت او از دیگران استفاده می‌شود که این امر از اصول اعتقادی اختصاصی شیعه است و از آیه شریفه:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (۳)

[«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا را و اولو الامر [= اوصیای پیامبر]»].

این مبنای شیعه - که امام و ولی امر باید معصوم باشد - استفاده

۱ - سوره بقره (۲)، آیه ۱۲۴.

۲ - سوره یونس (۱۰)، آیه ۳۵.

۳ - سوره نساء (۴)، آیه ۵۹.

می‌شود. زیرا در این آیه به طور مطلق دستور داده شده که از اولی الامر اطاعت شود. اطاعت از رسول را که در مطلق امور است با اولی الامر در یک کلمه - یک صیغه امر اَطِيعُوا - پیش هم بیان کرده است.

بدیهی است کسی که مؤمنین این گونه به طور مطلق مأمور به اطاعت از او می‌شوند باید معصوم و برکنار از خطا و اشتباه باشد، و چنانکه مسلم است در بین تمام فرقه‌های اسلامی فقط شیعه قائل به عصمت امام است. علاوه بر این، تفاسیر و احادیث معتبر نیز به این دلالت دارند که مراد از آیه کریمه ﴿اَطِيعُوا اللَّهَ...﴾ و آیات دیگر، ائمه اثنی عشر علیهم السلام است و در این تفاسیر به نام‌های مبارک آن بزرگواران هم تصریح شده است.

و اما در مورد جهان گیر شدن دین اسلام و غلبه آن بر تمام ادیان کافی است به آیات ۳۲ و ۳۳ از سوره توبه، و آیه ۲۸ از سوره فتح، و آیه ۶ و ۸ از سوره صف، و آیات متعدد دیگر توجه شود، در آن‌ها وعده ظهور و غلبه دین حق بر تمام ادیان داده شده است و وعده‌ای که با ظهور حضرت مهدی علیه السلام تحقق خواهد یافت و این تخلف ناپذیر است.

و اما در خصوص ظهور حضرت مهدی علیه السلام آیات بسیاری به آن تفسیر شده که در کل متجاوز از یک صد آیه است و کتاب «المحجّة فیما نزل فی القائم الحجة» همه آن‌ها را گردآوری کرده است.

و از جمله آن‌ها است این آیه کریمه:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا

اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيْمَكَنَّ لَهُمْ
 دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيَبْدِلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ
 خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ
 مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ
 الْفَاسِقُونَ ﴿١﴾

[«خداوند به کسانی که از شما ایمان آورده و
 کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که
 قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد
 همان‌گونه به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را
 بخشید و ترسشان را به آرامش و امنیت مبدل
 می‌کند آن‌چنان که تنها مرا می‌پرستند و چیزی را
 شریک من نخواهند ساخت و کسانی که پس از آن
 کافر شوند آنها فاسقاند»].

و این آیه کریمه: ﴿وَ تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي
 الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ
 الْوَارِثِينَ﴾ (۲).

[«ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و
 آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم»].

۱- سوره نور (۲۴)، آیه ۵۵.

۲- سوره قصص (۲۸)، آیه ۵.

و این آیه کریمه: ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ (۱).

[در زبور بعد از ذکر - تورات - نوشتیم بندگان
شایسته‌ام وارث - حکومت - زمین خواهند شد.]



**عقیده به ظهور مهدی و منجی
و پیدایش متمدنیان**

پرسش هفدهم:

عقیده به ظهور مهدی و منجی موجب پیدایش متمه‌دیان در طول تاریخ شده است، و بعضی این پیشامد را توجیهی برای کنارگذاشتن این تفکر قرار می‌دهند، این دیدگاه تا چه حد می‌تواند قابل قبول باشد؟

پاسخ:

این دیدگاه به هیچ وجه قابل قبول نیست و گرنه باید بشر همه دیدگاه‌های مثبت را کنار بگذارد. چرا که همه آن‌ها کم و بیش مورد سوء استفاده قرار گرفته‌اند. این همه اشخاص که دعوی خدایی کرده‌اند و یا خود را مظهر خدا، و متحد با خدا و خدا را حال در خود دانسته‌اند همه از اصل اعتقاد به خدا سوء استفاده کرده‌اند این کار به هیچ وجه به مسئله اعتقاد به خدا ضرری نمی‌زند.

همچنین این همه پیغمبران دروغین که ادعای پیامبری کرده و

مردمی را گمراه کرده‌اند، به صحیح بودن اصل نبوت آسیبی نمی‌رساند. این مسأله کم و بیش در هر فن و صنعتی پیش می‌آید ولی آن پیش‌آمد به اصل آن فن ضرر نمی‌رساند.

خلاصه هر اسم و کلمه‌ای که معنای خوب و جاذب دارد، اگر در ضدش به کار گرفته شده مثلاً به خائن امین؛ و به ظالم عادل، و به جاهل عالم، و به فاسق متقی گفته شده است و یا این که همه خیانت‌ها و مظالم را تحت عنوان‌های خیرخواهی و اصلاح‌طلبی در طول تاریخ انجام داده‌اند هیچ‌کدام به اصل این ارزش‌ها و امور خیر صدمه نمی‌زنند.



**تأثیر عوامل اجتماعی و اقتصادی
و سیاسی در تفکرات دینی**

پرسش هجدهم:

عوامل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در تفکرات و عقاید
دینی و اعتقاد به ظهور مهدی چه اثری داشته است؟

پاسخ:

از دیدگاه جهان بینی الحادی همه امور و حوادث را باید به علل تاریخی
و مادی نسبت داد.
اما از دیدگاه جهان بینی دینی از بین تفکرات گوناگون و عقاید مختلف،
آن چه اصیل و حق است منبع آن وحی و دعوت انبیا و درک فطری خود
بشر است که از آن تعبیر به هدایت عقل و فطرت و وحی و نبوت می شود.
از نظر این دیدگاه همه راه های انحرافی و افکار مضر معلول علل مادی
و تاریخی و اغراض شخصی و نقص فرهنگ اجتماعی و تربیتی است و
عقائد دینی مأخوذ از وحی و نبوت همه اصیل و واقعی هستند و زمینه ای در
فطرت بشر دارند.

تاریخ و گذشت زمان و علم بشر و علل مادی آن‌ها را به وجود نمی‌آورد. بلکه منشأ اعتقاد به اموری چون مبدأ رسالت انبیا و امامت ائمه علیهم‌السلام و همه عقاید حقه عقل و فطرت انسانی و وحی عن الله است.

بر این اساس حتی در پیدایش اعتقاد به ظهور مهدی منجی علیه‌السلام هیچ عامل اجتماعی یا اقتصادی یا سیاسی مؤثر نبوده و نیست. منشأ و مأخذ آن اخبار انبیا و صحف آسمانی و رهنمودها و اخبار و سخنان شخص حضرت خاتم الانبیا صلی‌الله‌علیه و آله و سلم و حضرت امیرالمؤمنین و سائر ائمه علیهم‌السلام است.

گرچه دعاوی دروغین در مورد مهدویت بر اساس مقام‌پرستی و غرض‌های سیاسی بوده است. مع‌ذلک از تحلیل و شناختن ریشه اصلی بروز این دعاوی و ظهور مدعیان دروغین به این واقعیت هم می‌رسیم که یک حقیقت مسلمی در کار بوده که این دعاوی و تحریفات در اطراف آن پیدا شده و دست‌آویز اشخاصی قرار گرفته است.

چنانکه در اصل اعتقاد به خدا و وحی و نبوت می‌بینیم که یک واقعیت‌های وجود دارد و زمینه قبول آن‌ها هم در دل مردم موجود است که افرادی فرصت طلب از این امر سوء استفاده کرده در طول تاریخ ادعای خدایی یا پیامبری کرده‌اند.

و مسأله مهدی علیه‌السلام نیز - چون از طرف خود پیامبر صلی‌الله‌علیه و آله و سلم مطرح شده و صحابه از آن حضرت شنیده و بازگو کرده‌اند - یک واقعیتی است که مورد قبول همه بوده است.

به همین خاطر مورد سوء استفاده قرار گرفته است و افرادی آن را برای اغراض مختلف - که در اغلب سیاسی بوده است - دستاویز قرار داده‌اند. اگر مسأله مهدویت واقعیت نداشت، افرادی این همه در اطراف آن به تحریف دست نمی‌زدند، پس این سوء استفاده‌ها خود این مطلب را ثابت می‌کنند که این مسأله به عنوان یک واقعیت مورد پذیرش همه بوده است. حوادث ممکن است بشر را به حقایق راهنمایی کند، همان طور که حضرت ابراهیم علیه السلام آن موحد بزرگ، با استفاده از حوادث خداشناسی را به مردم آموخت.

آن حضرت چون شب شد ستاره‌ای را دید، اول گفت: این است پروردگار من. ولی چون ستاره غروب کرد گفت:

﴿لَا أَحِبُّ الْآفِلِينَ﴾^(۱).

[«غروب کنندگان را دوست ندارم!»].

با استفاده از این حادثه طلوع و غروب ستاره حضرت ابراهیم علیه السلام مردم را تعلیم می‌دادند به این که ستاره نمی‌تواند خدا باشد.

پس از آن ماه طلوع و غروب می‌کند و از این حادثه نیز نتیجه می‌گیرد که ماه هم خدا نمی‌تواند باشد.

سپس آفتاب طلوع و غروب می‌کند و از آن هم به همان ترتیب نتیجه می‌گیرد.

بدین وسیله از همه عقاید شرک آلود بیزاری می جوید و مردم را به خالق جهانیان راهنمایی می کند.

پس حوادث می توانند انسان را به حقایق برسانند، اما حقایق اعتقادی را نمی توان معلول حوادث دانست.

بلی این را می توان گفت که: گذشت زمان موجب تقویت اعتقاد مردم به آل علی علیه السلام و رسوخ تفکر شیعی در دل های آنها شد. اما اگر کسی بگوید تشیع و غیبت امام علیه السلام به مرور زمان مطرح و تکمیل شده است این حرف صحیح نیست چون دلیل های زیادی که به آنها در بحث های قبلی اشاره شد این نظر را تکذیب می نماید.

کسی نمی تواند بگوید اخبار ائمه علیهم السلام که همه را از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل فرموده اند، همه ساختگی می باشند چرا که تمامی آنها علاوه بر تواتر به همراه خود قرینه های خارجی دارند، در حقیقت مثل خبر از شهادت عمار می باشند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«تقتلک الفئة الباغية» (۱).

[«تو را گروه ستم کار خواهد کشت»].

کسی نمی تواند بگوید بعد از این که عمار به دست معاویه و لشکرش شهید شد این حدیث جعل گردید. یعنی حدیث، معلول آن حادثه است. چرا که قبل از این واقعه این روایت را صحابه نقل می کردند. همین طور

است مسأله امامت ائمه علیهم السلام که از زبان سه نفر از آنها یعنی علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام نقل شده است که پیامبر ﷺ فرمودند: تعداد ائمه دوازده نفر است (۱) که آخرین آنها هم نام من است (۲) و در خارج همچنین واقع شده است. با این حال کسی نمی تواند ادعا کند که این احادیث ساختگی می باشند و بعد از وقوع این امور ساخته شده اند.

* * *

۱ - مدرک پیشین، ج ۳۶، ص ۲۸۶، ح ۱۰۶.

۲ - مدرک پیشین، ص ۳۶۸، ح ۲۳۳.



مهدی به مفهوم و اصطلاح خاص

پرسش نوزدهم:

آیا مهدی یک عنوان و لقب خاص است که بر شخص خاص با اوصاف و خصایص خاص اطلاق شده است یا مفهوم و لقب عام است که بر هر کس که خدا او را هدایت کرده باشد اطلاق می شود و به عبارت دیگر مهدی و اعتقاد به مهدویت شخصی و یا نوعی است؟

پاسخ:

مفهوم لفظ مهدی مفهومی عام است که در عرف و لغت به کار بردن آن به هر فرد که خدا او را هدایت کرده باشد جایز است. با این مفهوم همه انبیا و اوصیا مهدی هستند و به کار بردن آن در حق شخص پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین و سایر ائمه علیهم السلام جایز است زیرا همه مهدی و هدایت شده بودند. بلکه به کار بردن این واژه درباره افراد دیگری که در مکتب آن بزرگواران تربیت شده و هدایت یافته اند جایز

است. به عنوان مثال اصحاب امام حسین علیه السلام همه هدایت شده بودند. همچنین به کار بردنش نسبت به شیعیان خاص و بلکه همه شیعیان و هرکس که به حق هدایت شده باشد و در حال هدایت باشد جایز است. ولی همه می دانند که مقصود از مهدی که بر لسان مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم جاری شده - مانند: «المهدی من ولدی [مهدی از فرزندان من است]»^(۱) یا «المهدی من عترتی من ولد فاطمه [مهدی از اهل بیت من و از فرزندان فاطمه است]»^(۲) یا «المهدی من ولدک [مهدی از فرزندان تو است]»^(۳) - این یک عنوان خاص و لقب مختص شخص معین و فوق العاده عزیزی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ظهور او بشارت داده است و اهل بیتش علیهم السلام و همه مسلمانان را فراخوانده است که در ردیف منتظران ظهور آن حضرت باشند.

مهدی به معنای هدایت شده به حسب معانی متعدد هدایت از قبیل ارائه طریق و ایصال الی المطلوب و موارد دیگر در غیر انسان نیز به کار می رود و آیه

﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾^(۴)

۱ - بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۰۹، ح ۱۴۸.

۲ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۰۲.

۳ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۷۸.

۴ - سوره طه (۲۰)، آیه ۵۰.

[«گفت: پروردگار ما همان کسی است که به هر موجودی، آنچه را لازمهٔ آفرینش او بوده داده؛ سپس هدایت کرده است!»].

به این معنی دلالت دارد.

با این همه به نظر می‌رسد از بررسی مواردی که این کلمه در آن‌ها به کار رفته است، این نتیجه به دست می‌آید که هدایت، اغلب در افرادی که هدایت خدا در آن‌ها مؤثر بوده است به کار می‌رود. بر این اساس باید گفت:

«المهدی من هداه الله و قبل هدایت و اهتدی بها
بعنایة منه و توفیقه».

یعنی کسی که هدایت خدا شامل حال او شده، مهدی است. به عبارت دیگر هدایت به معنای ارائهٔ طریق، متوجه او شده است و به واسطهٔ عنایت و توفیق الهی در او نتیجه بخش واقع شده است که عالی‌ترین مصادیق آن انبیا و ائمه علیهم‌السلام هستند.

بر حسب اخبار معتبر، «مهدی» لقب همان موعود آخرالزمان است که حتی نسب و اوصاف او در احادیث معتبر مورد اشاره قرار گرفته است که آن جز بر امام دوازدهم فرزند حضرت امام حسن عسکری علیهما السلام بر احدی قابل تطبیق نیست و لقب مهدی به این معنی که مورد هدایت خدا و احیاء کننده اسلام و پرکننده جهان از عدل و داد و دارای صفات ممتاز، است - اولین بار در مورد آن حضرت به کار رفت و این کار در عصر خود

پیامبر ﷺ به توسط شخص آن حضرت انجام گرفت و مهدی به عنوان منجی و رهایی بخش - و الفاظ مترادف دیگر از این قبیل از جانب خدا تنها - لقب اوست.

و مهدویت به مفهوم نوعیه از هیچ یک از روایات نقل شده از پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام قابل استفاده نیست.

* * *



اختلاف در تاریخ ولادت حضرت مهدی علیه السلام

پرسش بیستم:

اختلاف در تاریخ ولادت حضرت مهدی صاحب الزمان علیه السلام که به گفته بعضی مطابق با عدد حروف نور است - ۲۵۶ - ولی بر حسب بعضی روایات در سال ۲۵۵ هجری واقع شده است این چگونه قابل توجیه است؟ غیبت آن حضرت در چه سالی واقع شده است؟

پاسخ:

اختلاف در این گونه امور به اصل موضوع ضرر نمی زند و شبهه ای پیش نمی آورد.

در تاریخ ولادت بیشتر رجال و شخصیت های تاریخی این گونه اختلافات وجود دارد بلکه در خیلی از موارد تاریخ ولادت و وفات آنها نامعلوم است.

اختلاف در تاریخ ولادت حضرت صاحب الامر علیه السلام از اختلافی که در تاریخ ولادت بعضی از ائمه و شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وجود دارد کم تر است.

قول معتبر سال ۲۵۵ هـ، ق است که فضل بن شاذان نیشابوری - که از محدثین بزرگ و هم‌زمان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می‌باشد - روایت کرده است و واسطه او شخصیتی مثل جناب «محمد بن علی بن حمزة بن حسین بن عبیدالله بن عباس بن علی بن ابی طالب» علیه السلام است (۱).

و اما غیبت حضرت صاحب الامر علیه السلام :

از همان موقع ولادت به طور متعارف همگان اذن تشرّف به زیارت ایشان را نداشتند و پدر بزرگوارشان فقط اصحاب و شیعیان خاص را از سعادت زیارت آن یگانه فرزند عزیز و «کلمة الله باقیه» بهره‌مند می‌فرمودند، شروع غیبت صغری که آغاز دوره امامت آن حضرت هم بوده است در همان روز شهادت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام یعنی سال دویست و شصت هجری واقع شده است.

مطلبی که در این جا لازم به تذکر است این که: طرح مسأله غیبت امام در زمان وقوع آن برای شیعیان و معتقدان به امامت مسأله غیر منتظره‌ای نبوده است، چون پیش از آن در روایات زیادی به آن اشاره شده بود و مردم می‌دانستند که حضرت صاحب الامر علیه السلام دارای دو غیبت است - غیبت کوتاه به نام صغری و قصری و غیبت طولانی به نام غیبت کبری و طولی - . خبر مفصل آن در کتاب‌ها و اصول شیعه که قبل از ولادت حضرت صاحب الزمان علیه السلام تألیف شده بودند به طور کامل ذکر شده بود.



اتفاق نظر شیعه

در امامت حضرت صاحب الامر علیه السلام

بعد از رحلت امام حسن عسکری علیه السلام

پرسش بیست و یکم:

بر حسب آن چه نوبختی در کتاب های فِرَق الشیعه نوشته است
شیعه ها بعد از امام حسن عسکری علیه السلام به چهارده فِرَقه تقسیم
شدند، این حرف تا چه حد صحیح است و این فرقه ها تا چه
زمانی بودند؟

پاسخ:

همان طور که گذشت، نوبختی می نویسد (۱):
شیعه بعد از رحلت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به چهارده گروه و
یا فرقه تقسیم شد، اما به نظر می رسد که در این نظریه مبالغه شده است،
زیرا وی و سایر مؤلفان کتاب های مربوط به فِرَق همه آرای را که پیدا شده
است - اگرچه قائل آن فقط یک نفر باشد و او هم در آن نظر تا آخر ثابت قدم
نمانده باشد - جمع آوری کرده اند و چه بسا از فرقه هایی یاد کرده اند که به

۱ - فِرَق الشیعه، ابی محمد الحسن بن موسی النوبختی، ص ۹۶.

کار بردن تعبیر فرقه و گروه در مورد آن‌ها صحیح نیست.
چون تعداد قائلین آن‌ها اگر دارای افرادی بوده‌اند معلوم نیست به نظر نمی‌رسد از چند نفر تجاوز کرده باشد و یا معلوم نیست که آن‌ها در نظر خود تا چه مدت و چه مقدار ثابت‌قدم مانده‌اند، لذا نباید آن‌ها از فرق محسوب شوند، وگرنه تعداد فرقه‌ها به صدها و هزارها خواهد رسید.

شیخ مفید و شیخ طوسی رحمتهما نیز همین‌گونه نظر داده‌اند.
شیخ مفید در جلد دوم «الفصول المختاره» این فرقه‌ها را به نقل از نوبختی نام می‌برد و می‌فرماید: هیچ یک از این فرقه‌ها به جز شیعه در زمان ما - سال ۳۷۲ هـ - وجود خارجی ندارند.

بنابر این معلوم می‌شود که اصلاً این فرقه‌ها از موجودیتی آن چنانی که قابل اشاره باشند برخوردار نبوده‌اند.

البته اگر رأیی به آن‌ها نسبت می‌دهند، هرچند اظهار کننده مشخصی نداشته باشد باید مورد بررسی قرار گیرد، چنانکه شیخ مفید و شیخ طوسی این بررسی‌ها را انجام داده‌اند و بطلان دیدگاه‌های همه این فرقه‌ها غیر از امامیه اثنی عشریه را ثابت نموده‌اند.

و خلاصه کلام این که کتاب‌های ملل و نحل در شمارش گروه‌ها و فرقه‌ها گرفتار مسامحه و مبالغه شده‌اند.

لذا به مطالب این قبیل از کتاب‌ها - جز در مورد فرقی که هم‌اکنون موجودند و یا تاریخ و مصادر معتبر موجودیت آن‌ها را به عنوان یک گروه تأیید می‌کند - نمی‌توان اعتنا کرد.



القاب امام دوازدهم

پرسش بیست و دوم:

آیا زیاد بودن لقب‌های امام عصر - ارواحنا فداء - به خاطر
زیادی ویژگی‌های ذاتی و روحی و جسمی او است و یا این امر
ناشی از بزرگی کارهای اصلاحی او می‌باشد؟

پاسخ:

از روایات استفاده می‌شود که نام‌های مبارک امام دوازدهم علیه السلام
عبارتند از: قائم، مهدی، غایب و حجت. به علاوه احادیث مختلف از آن
حضرت با عناوینی چون: حجة الله، خلیفة الله و القائم هم یاد شده است و
علت زیاد بودن لقب‌های آن حضرت همان دو جهتی است که به آن اشاره
شده است، البته در میان این القاب بعضی مشهورترند.

ممکن است اوضاع و احوال در یک زمان موجب توجه بیشتر مردم به
یکی از این لقب‌ها و یا صفات بشود و یا جنبه خاصی از مسأله بیشتر
مطرح گردد، در نتیجه سخن‌رانان و نویسندگان و یا شاعران آن لقب یا
جنبه خاص را بیشتر مورد توجه قرار دهند، نظیر اسماء الحسنی خداوند

متعال که شرایط و احوال شخصی یا عمومی مردم موجب می‌شود که به یکی از آن اسم‌ها مثلاً اسم «الشّافی» یا «السّلام» یا «الحافظ» یا «الرّازق» بیشتر توجه داشته باشند و خدا را با آن اسم بخوانند، اما این بدان معنی نیست که سائر اسماء الحسنی وجه تسمیه ندارند.

بنابر این هر یک از اسم‌ها و القاب امام زمان علیه السلام به یکی از اوصاف یا اعمال آن حضرت اشاره دارند و از اغلب آن‌ها در روایاتی که اصل مسأله امام دوازدهم و ظهورش را مطرح کرده‌اند یاد شده است، یعنی آن حضرت حتی سال‌ها قبل از آن که خود و پدرشان متولد شده باشند با این نام‌ها و لقب‌ها مشهور بوده‌اند.

و در این جهت که امام دوازدهم همان حضرت مهدی و حضرت مهدی همان امام دوازدهم است، عالمان بزرگ اهل تسنن با شیعه موافقت دارند و از همین رو افرادی مثل ابو داود - مؤلف کتاب سنن - اخبار امامان دوازده‌گانه را در کتاب «المهدی» روایت کرده است که در القاب آن حضرت، به موعود انبیا بودن و حَسَب و نَسَب او اشاره می‌شود.



لقب القائم

پرسش بیست و سوم:

چنانکه همه می دانند یکی از القاب حضرت مهدی علیه السلام «قائم» است در وجه ملقب شدن آن حضرت به این لقب روایتی نقل شده است که قابل تأمل است، زیرا ظاهر آن دلالت دارد که این نام گذاری به این جهت بوده است که آن حضرت بعد از وفات ظهور خواهد کرد در حالی که حدود بیش از هزار روایت راجع به آن حضرت و غیبت و حیات و طول عمر ایشان در دست است که با توجه به آن ها این خبر قابل اعتماد نیست ولی درباره سند و متن و مضمون آن اگر توضیحاتی داده شود سودمند است؟

پاسخ:

شیخ بزرگوار طوسی رحمته الله حدیث غیر معتبری^(۱) را نقل می کند که

ظاهرش دلالت بر این دارد که قائم به این سبب قائم نامیده شده که بعد از وفات قیام خواهد کرد. شیخ درباره این حدیث توضیحاتی داده است ولی ما پیش از آن که وارد بحث در این باره بشویم لازم می‌دانیم که به صورت مختصر، مبانی امامت را در تشیع که آیات قرآن مجید و احادیث و دلایل عقلی آن را اثبات می‌نماید متذکر شویم، این مبانی عبارتند از:

۱- امامت، عهدی است الهی که از سوی خدا افرادی - که شایستگی عهده‌دار شدن آن را داشته باشند - برای احراز این مقام معین و منصوب می‌شوند و این نصب و گزینش الهی به وسیله پیامبر ﷺ به مردم اعلام می‌شود.

۲- مهم‌ترین شرایط امام عصمت و اعلیت او از همگان است که همه به علم و هدایت و ارشاد او محتاج باشند ولی او از همه بی‌نیاز است همان طور که از «خلیل بن احمد» نقل است که درباره امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت: «احتیاج الكل الیه واستغناؤه عن الكل دلیل علی انه امام الكل» (۱).

۳- زمین هرگز بدون حجت و امام باقی نخواهد ماند و هرکس امام زمان خود را نشناسد و بمیرد، به مردن جاهلیت مرده است.

۴- امامان برحسب نص روایات متواتر از پیامبر ﷺ دوازده نفرند.

۵- آن‌ها دوازده نفرند و همه از اهل بیت پیامبر علیهم السلام و برحسب دلالت احادیث متواتر ثقلین، در ردیف قرآن هستند و هرگز از قرآن جدا نخواهند

شد.

۶- امامان به غیر از نبوت که به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ختم شده است همه مناصب دینی و حکومتی را، دارا هستند و همان طور که حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام در نهج البلاغه فرموده آنها «قَوَامُ اللَّهِ»^(۱) بر خلق می‌باشند. و یا بنابر روایت دیگر، آنها کشتی نجات امت‌اند.

«لا يدخل الجنة الا من عرفهم و عرفوه و لا يدخل النار الا من انكرهم و هم سفن النجاة و امان الامة من الضلال و الاختلاف»^(۲).

[«به بهشت داخل نمی‌شود مگر کسی که آنها را بشناسد و آنها او را بشناسند؛ و به آتش داخل نمی‌شود مگر کسی که آنها را انکار نماید؛ و به آنها کشتی‌های نجات و پناه امت از گمراهی‌ها و اختلاف هستند»].

۷- اسم و اوصاف و ترتیب امامت ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام از سوی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مشخص شده است و علاوه بر آن هر امامی امام بعدی را مشخص ساخته است.

این‌ها از جمله مبانی مهم اعتقاد به اصل امامت است و برای هر مسلمان معتقد به عالم غیب و مؤمن به خدا و رسالت حضرت خاتم الانبیا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، میزان حقانیت این مبانی، یا با برهان عقلی، یا با آیه

۱- نهج البلاغه، صبحی الصالح، خ ۱۵۲، قسمت ۷.

۲- بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۳۳.

قرآنی، یا به وسیله حدیث قطعی و متواتر است. و اغلب این مبانی از هر سه طریق قابل اثبات است.

بر این که امامت یک عهد الهی است و خداوند آن را معین می کند هم به دلیل عقلی و هم قرآنی و هم به سنت متواتر، استدلال شده است. علامه حلی در «الفین» هزار دلیل بر این مسأله اقامه کرده است و اساساً این مسأله ریشه در توحید دارد و چون اصل توحید شامل توحید در حاکمیت و ولایت بر خلق هم می شود:

«له الحکم و له الامر و هو السلطان و هو الحاکم و هو الولی و هو العالم بمصالح عباده لا امر و لا نهی لأحد دونه».

[«فرمان و دستور از او است، او پادشاه و فرمانروا و ولی امر است، او آگاه به نیازهای شایسته بندگانش می باشد و برای کسی جز او امر و نهی نیست»].

در مسأله لزوم عصمت و اعلمیت امام نیز دلایل عقلی و قرآنی و روایی زیادی هست از جمله آنهاست این آیه:

﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقَّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا آَن يُهْدَىٰ...﴾ (۱).

[«آیا کسی که هدایت به سوی حق می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت

نمی شود مگر هدایتش کنند».

مرحوم علامه بر مسأله لزوم عصمت نیز، هزار دلیل اقامه کرده است. بر این اصل که زمین بدون حجت و امام باقی نخواهد ماند علاوه بر آیاتی مثل:

﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾^(۱).

[«و برای هر گروهی هدایت کننده ای است»].

﴿وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ﴾^(۲).

[«ما آیات قرآن را یکی پس از دیگری برای آنان آوردیم»].

﴿يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أَنَسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾^(۳).

[«به یاد آورید - روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان می خوانیم»].

اخبار متواتری دلالت دارد که از جمله آن ها است همان خبر معروف «کمیل بن زیاد» از امیرالمؤمنین علیه السلام که در نهج البلاغه و سایر کتاب های شیعه زیدیه و امامیه و حتی کتاب های معتبر اهل سنت مثل «تذكرة الحفاظ» ذکر شده است از این جا معلوم می شود - که همه بر این مطلب اتفاق دارند که زمین هرگز از حجت خالی نخواهد ماند - البته فرق نمی کند حجت ظاهر و آشکار و یا غایب و مستور باشد.

۱ - سورة رعد (۱۳)، آیه ۷.

۲ - سورة قصص (۲۸)، آیه ۵۱.

۳ - سورة اسراء (۱۷)، آیه ۷۱.

و در «صواعق» و دیگر کتاب‌های اهل سنت از حضرت امام زین العابدین علیه السلام کلامی نقل کرده‌اند که در آن به مسأله خالی نبودن زمین از امامی از اهل بیت علیهم السلام تصریح شده است.

بر این اصول حتی در دعا‌های ائمه اهل بیت علیهم السلام هم تصریح شده است. در این باره تنها به قسمتی از دعای روز عرفه حضرت امام زین العابدین علیه السلام اکتفا می‌کنیم، حضرت در آن جا می‌فرمایند:

«اللّٰهُمَّ اَنْتَ اَيَّدْتَ دِينَكَ فِي كُلِّ اَوَانٍ بِامَامٍ اَقَمْتَهُ
 عِلْمًا لِعِبَادِكَ، وَ مَنَارًا فِي بِلَادِكَ، بَعْدَ اَنْ وَصَلْتَ
 حَبْلَهُ بِحَبْلِكَ، وَ جَعَلْتَهُ الذَّرِيعَةَ اِلَى رِضْوَانِكَ، وَ
 افْتَرَضْتَ طَاعَتَهُ، وَ حَذَرْتَ مَعْصِيَتَهُ، وَ اَمَرْتَ
 بِامْتِثَالِ اَوَامِرِهِ، وَ الْاِنْتِهَاءِ عِنْدَ نَهْيِهِ، وَ الْاِتِّقَاةِ
 مَتَقَدِّمٍ، وَ لَا يَتَاخَّرُ عَنْهُ مَتَاخَّرٌ، فَهُوَ عَصَاةُ الْاَثْنَيْنِ، وَ
 كَهْفُ الْمُؤْمِنِينَ وَ عُرْوَةُ الْمُتَمَسِّكِينَ وَ بَهَاءُ
 الْعَالَمِينَ» (۱).

[«بار خدا یا! تو دین خود را در هر زمان و روزگاری
 به وسیله امام و پیشوایی که او را برای - گمراهان -
 بندگان علامت - راهنما - و در شهرهای نشانه -
 راه حق - برپا داشته‌ای، تأیید و کمک کرده‌ای پس
 از آن که پیمان - دوستی - آن امام را به پیمان - به

دوستی - خود پیوسته، و او را سبب خوشنودی
خویش گردانیده‌ای، و طاعت و فرمانبری از او را
واجب نموده، و از فرمان نبردن از او ترسانیده‌ای، و
به فرمان‌بری فرمان‌هایش، و باز ایستادن از نهی و
بازداشتن او، و به این‌که کسی از او پیشی نگیرد و از
او واپس نماند فرمان داده‌ای، پس او است نگه‌دار
پناهندگان و پناه اهل ایمان و دستاویز چنگ
زدگان، و جمال و نیکویی جهانیان».

هر کس در این بخش از دعا دقت کند هم دیدگاه شیعه امامیه را درباره
اصل امامت می‌شناسد و هم می‌فهمد که این منزلت و شوون از اول برای
ائمہ علیهم‌السلام ثابت بوده و کسی چیزی بر آن اضافه ننموده است.
اما این مسأله که «هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد،
مثل مردن جاهلیت مرده است» این هم یک اصلی است که احادیث
معتبری به آن تصریح دارند، احادیث متواتر ثقلین و سفینه و امان، همه به
این مطلب دلالت دارند.

و بر این مطلب - که امامان دوازده نفرند و همه از اهل بیت پیامبرند و
یازده نفر آن‌ها از نسل علی و فاطمه علیهم‌السلام می‌باشند که اول آن‌ها
امیرالمؤمنین علیه‌السلام است و پس از او امام حسن مجتبی علیه‌السلام و پس از او
سیدالشهدا امام حسین علیه‌السلام و بعد از او نه نفر از فرزندان او که نهم از آن‌ها
که دوازدهمین امام است حضرت مهدی علیه‌السلام است - در احادیث متواتری
تصریح شده است.

بنابر این چون این اصول با ادله محکمی ثابت شده‌اند لذا بزرگانی چون شیخ طوسی، شیخ مفید، ابن بابویه، علامه مجلسی رحمته‌م در مقابل هر کسی که پیش از این بزرگان یا بعد از آن‌ها در این باره سخنی بر خلاف گفته یا حدیث نادر و غیر مقبولی را مورد توجه قرار داده است به این اصول تمسک جسته، حرف وی را رد کرده‌اند، چون سند دلیل‌های این اصول به حدی معتبر است که حتی می‌توان ادعا کرد که بعد از اصل توحید و نبوت هیچ اصلی به این اندازه قابل اعتماد نیست.

با این همه، هیچ عالم شیعی معتقد نشده است که قیام قائم بعد از مرگ وی تحقق خواهد یافت. و هر کس هم در این زمینه به احتمالات بی اساس معترض شده است با توجه به مطالب گفته شده چون آن‌ها کاملاً بر خلاف واقعیت‌های علمی هستند، لذا نباید به آن‌ها اعتنا شود چون ارزش علمی ندارند.

بعد از این مقدمه و بیان این نکته حیات حضرت و غیبت طولانی ایشان بر اساس این اصول، ثابت شده است، دیگر جایی برای این روایت که می‌گوید قائم علیه السلام بعد از رحلت قیام خواهد کرد نمی‌ماند، زیرا این حرف موجب انقطاع رشته امامت و خالی ماندن زمین از وجود امام معصوم و رد اخبار بسیاری که دلالت بر عمر و غیبت طولانی آن حضرت دارد، خواهد شد.

گذشته از همه این ایرادها خبر مذکور از نظر سند غیر معتبر است و کسی از علما و فقها حتی در یک مسئله فرعی به مانند این خبر استناد ننموده است. زیرا یکی از روایت کنندگان آن «موسی بن سعدان حناط»

است که علمای علم رجال او را تضعیف کرده، خبرش را بی اعتبار می دانند. او این خبر را از عبدالله بن قاسم روایت کرده است که او را «البطل الکذاب» - پهلوان بسیار دروغ گو - لقب داده اند. او هم از ابو سعید خراسانی روایت کرده است که اگر وجود او را مجهول نشماریم برحسب مصادر رجالی، حال او - که راست گو یا دروغ گو است - روشن نیست.

حال ملاحظه کنید در برابر آن مبانی محکم و صدها حدیث معتبر چگونه می توان به این خبر - که راوی اش قهرمان دروغ پردازی است - اعتماد کرد و بر طبق آن نظر داد.

اما وجه به کار بردن لقب قائم برای امام عصر علیه السلام :

قائم یعنی قیام کننده. زیرا حضرت در برابر اوضاع سیاسی و انحرافات دینی و اجتماعی قیام خواهد کرد و عالم را بعد از آن که از ظلم و جور پر شده از عدل و داد پر خواهد نمود. به علاوه از آن لقب مسأله قیام به شمشیر و مبارزه مسلحانه نیز استفاده می شود.

با این حال چون قیام مراتب ضعیف و قوی دارد، از اخبار استفاده می شود که همه امامان قائم به امر بوده اند و بر همه آنها به مناسبت مواضعی که داشته اند به کار بردن این لقب صحیح و به جا است ولی چون قیام حضرت مهدی علیه السلام یک قیام جهانی است که همه اوضاع و احوال اجتماعی و فردی و سیاسی و اقتصادی بشر را فرا می گیرد و وعده های خدا به انبیا و وعده های انبیا به مردم را تحقق می بخشد این لقب به طور مطلق در حق آن حضرت به کار می رود و لذا هر کجا «قائم» بگویند و قرینه ای بر اراده شخص دیگر از امامان نباشد، از آن، حضرت مهدی علیه السلام

فهمیده می شود.

در حدیثی که شیخ صدوق رحمته الله در کتاب کمال الدین از حضرت امام محمد تقی علیه السلام - امام نهم - روایت کرده است آمده است که:

«انّ الامام بعدی ابنی علی...؛ امام بعد از من پسر من علی - حضرت علی النقی علیه السلام - است که امر او امر من، سخن او سخن من و پیروی از او پیروی از من است و امامت بعد از او در پسرش حسن - امام حسن عسکری علیه السلام - قرار داده شده است. امر او امر پدرش و گفته او گفته پدرش و اطاعت از او اطاعت از پدرش می باشد.

راوی می گوید: بعد حضرت ساکت شدند.

من عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، پس امام بعد از حسن علیه السلام کیست؟

حضرت نخست تا حد زیادی گریه کردند و سپس فرمودند: پس از حسن پسر او «القائم بالحق المنتظر» است.

گفتم: ای پسر پیامبر، برای چه آن حضرت «قائم» نامیده شده است؟ حضرت فرمودند: برای این که او بعد از آن که نام و یادش به فراموشی سپرده شود و بیشتر معتقدین به امامت وی از عقیده خود برگردند قیام خواهد کرد.

گفتم: برای چه منتظر نامیده شده است؟

فرمود: چون برای او غیبتی است که مدّت آن بسیار طولانی است، به گونه ای که خروج و ظهور او را مؤمنان واقعی انتظار می کشند، ولی اهل شک و ریب انکار می نمایند و نفی کنندگان به او استهزاء می کنند و

کسانی که وقت برای آن معین می‌کنند فراوان می‌گردند و عجله‌کنندگان در آن غیبت، هلاک می‌شوند ولی مسلمین - اهل تسلیم - نجات می‌یابند» (۱).

علامه مجلسی رحمته الله فرموده‌اند: مقصود از مردن، که در آن روایت ضعیف آمده بود این است که آن حضرت پس از به فراموشی سپرده شدن نام و یادش قیام خواهد کرد.

و شیخ مفید در ارشاد روایتی را از حضرت صادق علیه السلام نقل می‌کند که در آن می‌فرماید: «سَمَى الْقَائِمَ لِقِيَامِهِ بِالْحَقِّ» (۲)؛ قائم نامیده شده است به خاطر این که قیام به حق خواهد نمود.

و از بعضی اخبار وجه دیگری که استفاده می‌شود این است که آن حضرت به این لقب از جانب خدا ملقب شده چون در عوالم قبل از این عالم، آن حضرت قائم بودند و نماز می‌خواندند.

درباره نام‌گذاری آن حضرت به لقب «المهدی» نیز وجوه مناسبی ذکر شده است و البته چنان نیست که «القائم» عنوان اصلی و «المهدی» عنوان فرعی باشد. هر دو لقب است و نام‌گذاری با هر کدام از آن‌ها علتی جداگانه دارد. بلکه می‌توان گفت چون مفهوم مهدی «من هداه الله» است یعنی کسی که خدا او را هدایت کرده است، به حسب رتبه باید کسی قائم باشد که خدا او را هدایت کرده باشد.

۱ - کمال الدین، ج ۲ ص ۳۷۸، ب ۴۶، ح ۳. در کتاب معانی الاخبار نیز حدیثی مشابه این وجود دارد.

۲ - ارشاد شیخ مفید، ص ۳۶۴، فصل فی سیرته علیه السلام.

یعنی قائم باید «من هداه الله» باشد اما لازم نیست که همیشه «من هداه الله» قائم باشد. اما اعمال و اصلاحات و حرکت و قیام و نهضتی که از مهدی علیه السلام صادر می شود مثل تشکیل حکومت جهانی متوقف بر قیام و فعلیت یافتن لقب قائم است.

این القاب به اصلی و فرعی تقسیم نمی شوند و همه از زبان مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه طاهرین علیهم السلام شنیده شده اند و قدیم و جدید هم ندارند. و هر یک مفهوم خاص خود را دارد و هر کدام با توجه به جنبه خاصی به کار رفته اند، در عبارات گاهی همه این القاب با هم ذکر می شوند و گاهی یکی و زمانی هم یک لقب بر لقب دیگر مقدم ذکر می شود.

در هر حال اطلاق این القاب بر اساس اوصاف ذاتی و فعلی است که آن حضرت دارای همه آنها است.



دو نوع غیبت

پرسش بیست و چهارم:

بر حسب مضمون روایات موجود غیبت حضرت صاحب الامر علیه السلام به دو صورت واقع شده است در غیبت اولی ارتباط با آن حضرت به وسیله ثواب و وکلا ایشان ممکن بوده است ولی با تمام شدن این دوره و شروع غیبت دوم که غیبت تامه است دوره مأموریت وکلا و ثواب خاص هم پایان یافته است.

سؤال این است که، آیا تعبیر از این دو غیبت به صغری و کبری از اول رایج بوده است یا این کار در عصرهای بعدی مثل عصر صفویه رواج پیدا کرده است؟

پاسخ:

بحث در مثل این مطالب نباید بحث لفظی باشد خواه کسی غیبت نخستین را که کوتاه تر و کم تر بوده غیبت صغری و کوچک تر یا غیبت قصری و کوتاه تر بخواند یا غیبت دوم را که مدتش طولانی است غیبت کبری و بزرگ تر یا غیبت طولی و دراز تر بگوید یا با هر لفظ دیگر از این دو

غیبت یاد کند این کار واقع و حقیقت امر را تغییر نمی‌دهد در هر حال این دو غیبت واقع شده است.

مسئله این است که اصل دو شکل بودن غیبت حتی قبل از وقوع آن در اصول و کتاب‌های حدیث مورد تصریح بوده است و نعمانی و دیگران که قبل از پایان غیبت صغری می‌زیسته‌اند آن را نقل نموده‌اند و این امر دلیل بر مطرح بودن دو شکل از غیبت است. به علاوه با وجود چندین روایت معتبر در این زمینه هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که تعبیر غیبت صغری و کبری ساخته صفویان یا غیر ایشان می‌باشد.

در دوره غیبت صغری اگر چه موقعیت شیعه حساس بوده است با این حال هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که این همه احادیث که از ائمه علیهم‌السلام در کتاب‌های چون غیبت فضل بن شاذان یا نعمانی و کمال الدین صدوق؛ روایت شده است. همه مجعول و بعد از وقوع غیبت ساخته شده‌اند.

این که می‌بینیم شیعیان شهرها و نقاط مختلف مراجعه به نواب می‌نمودند، این‌ها بدون دلیل این کار را نمی‌کردند، حتماً علایم و دلایلی در دست بوده است که نشان می‌داده که این‌ها با امام ارتباط دارند. وگرنه محال است که افرادی مانند علی بن بابویه با آن مقام علمی و عظمت فکری از طریق نواب در پی ارتباط با امام علیه‌السلام برآید بی آن که ارتباط آن‌ها برایش مثل روز روشن شده باشد؛ این واقعه خود نشان می‌دهد که آن‌ها دلیل روشنی بر حقانیت نواب در دست داشته‌اند.

و مسأله دیگر این است که اگر چه ابو جعفر عمروی - عثمان بن سعید - و سایر نواب وسیله اتحاد شیعه بودند و وکالت آن‌ها از امام در همه محافل و

مناطق شیعه‌نشین به خصوص در مثل شهر قم مورد قبول کامل همه بوده است، ولی این اتحاد، به خاطر اعتقاد به امامت امام دوازدهم بوده است، این مسأله موجب نفوذ معنوی سفرا شده بود نه این که آن‌ها بدون در نظر گرفتن مسأله امامت سبب اتحاد شیعه شده باشند.

اتحاد و اتفاق شیعه در اعتقاد به امامت امام دوازدهم سبب اتحاد آن‌ها در پیروی از نواب امام علیه السلام بوده است.

چنانکه امروزه هم اعتقاد به امامت آن حضرت سبب نفوذ معنوی علما و فقها به عنوان نایب عام آن حضرت در دل‌های مؤمنان می‌باشد.

در غیبت صغری تعیین نواب بطور مستقیم توسط شخص امام علیه السلام بوده است و این که می‌بینیم بزرگانی در مقابل نواب سر تسلیم فرود می‌آورند دلیل آن این است که این انتخاب توسط شخص امام علیه السلام بر اساس شایستگی نواب بوده است و اصل تسلیم همه طبقات و شخصیت‌های علمی و سیاسی دلیل بر این است که رهبری اصلی در دوره غیبت صغری با شخص امام علیه السلام بوده است.

و در اثر وجود شواهد و دلایل قانع کننده بوده است که رجال علمی شیعه و شخصیت‌هایی نظیر «ابو سهل نوبختی» و «ابن متیل» و «حسن بن جنانصیبی» و دیگر بزرگان شیعه به حقانیت نواب معتقد بوده‌اند.

چنانکه بعد از درگذشت نایب چهارم - علی بن محمد السمری - نیز این مسئله که دوره غیبت و نیابت خاص نواب به پایان رسیده است مورد پذیرش همه قرار گرفت و اگر کسی ادعا نیابت می‌کرد بر اساس همین اصل او را تکذیب می‌کردند و ضمناً می‌توان گفت که یکی از حکمت‌های

مهم غیبت کوتاه، آشنا کردن شیعه با مسأله غیبت و زمینه‌سازی برای عصر غیبت طولانی بوده است، تا شیعه بتواند در دوره‌ای طولانی بدون حضور ظاهری امام علیه السلام به حیات خود ادامه دهد و این امتحان بزرگ الهی را با موفقیت پشت سر گذارد.

* * *



تولد معجز آسای امام زمان علیه السلام

پرسش بیست و پنجم:

درباره ولادت امام علی علیه السلام معجزات و خوارق عاداتی نقل می نمایند که اعتبار این معجزات در چه حد و چگونه قابل اثبات است؟ و چرا بعضی تاریخ نویسان آن ها را نقل نکرده اند؟

پاسخ:

۱- اصل ولادت حضرت مهدی علیه السلام امام دوازدهم - فرزند امام حسن عسکری علیه السلام - را تاریخ نگاران مثل سایر وقایع تاریخی ثبت و ضبط کرده اند.

۲- درباره برخی معجزات که در ولادت آن حضرت یا سائر رجال از انبیا و اوصیا واقع شده است اگر منابع تاریخی متداول چیزی به دست نمی دهد. این نقص منابع مذکور محسوب می شود چرا که همین تاریخ نویسان در بسیاری از موارد به بعضی جوانب تاریخی اشاره کرده اند که به لحاظ اهمیت چندان مهم نبوده اند، این کم توجهی تاریخ نگار به بعضی

جوانب یک مسأله گاهی ناشی از یک تعصب عقیدتی است، اما این کار به هر دلیلی که باشد به نقل قول‌های دیگران که با استناد به مصادر و مأخذ معتبر، انجام گرفته است ضرر نمی‌رساند.

تاریخ پیامبران آکنده از معجزه است و ولادت و نشو و نماهای اغلب انبیا غیر عادی بوده است. به عنوان مثال: خلقت آدم، ولادت حضرت ابراهیم علیه السلام، تولد اسحاق و موسی و یحیی و عیسی و سخن گفتنش در گهواره همه از جمله حوادث غیر عادی است.

که این‌ها همه یک سلسله حوادث تاریخی‌اند، هر چند فلان مورخ آن‌ها را نقل نکرده باشد - از همین قبیل است تفصیل ولادت امام عصر علیه السلام که از وقایع مسلم تاریخی است، که ترک نقل آن از سوی تاریخ‌نگارانی که یا مغرض بوده‌اند یا قصدشان اختصار و یا امور دیگر بوده است، به اصل مسأله صدمه نمی‌زند.

آن‌چه از سوی شیعه به امامان معصوم: نسبت داده می‌شود شبیه مطالبی است که در مورد حضرت ابراهیم و اسحاق و اسماعیل و موسی و عیسی و یحیی و... گفته شده است که البته همه دارای سند معتبری هم هستند.

وقایع مربوط به ولادت امام دوازدهم از بیشتر وقایعی که در تاریخ به چشم می‌خورد از نظر سند و مأخذ معتبرتر است.



فلسفه تأخیر کهور با فراهم بودن شرایط

پرسش بیست و ششم:

در طول تاریخ گاهی به شرایط و فرصت‌هایی بر می‌خوریم که گمان می‌رود زمینه ظهور فراهم شده مثلاً استقبال مردم از دین و فداکاری در راه اسلام و بذل جان و شهادت به خاطر آن به قدری زیاد و با شور و هیجان است که به نظر می‌آید که نه تنها سیصد و سیزده نفر بلکه بیش از هزارها نفر آماده جان‌نثاری در رکاب امام علیه السلام هستند با وجود این، سر تأخیر ظهور چیست؟

پاسخ:

راجع به فراهم بودن شرایط ظهور امام زمان علیه السلام ،
 اولاً: کسی نمی‌تواند به طور یقین اظهار اطلاع کند یعنی بگوید همه
 شرایط فراهم شده است، زیرا خود این ادعا احتیاج به علم به جمیع شرایط
 دارد چون ممکن است احادیث متضمن بیان همه شرائط نباشند.

ثانیاً: بر فرض که شرایط، منحصر در آن موارد باشد که در روایات آمده است با این حال همان طور که صدوق - علیه الرحمه - فرموده است واقعاً نمی توان مطمئن بود که فرضاً همان سیصد و سیزده نفر اصحاب خاص و سائر شرایط موجود شده باشد.

چون اگر تمام اوضاع و شرائط بر حسب ظاهر حکایت از فراهم بودن زمینه ظهور داشت، بدون این که مثلاً وجود افراد خالصی را که بتوانند در شمار سیصد و سیزده نفر از اصحاب حضرت صاحب‌العلیه باشند انکار کنیم. این ادعا را هم نمی توانیم بکنیم که همه افراد مانند «سلمان» و «ابوذر» و «مقداد» و «رشید هجری» و «اصحاب کربلا» می باشند.

در وضعیت کنونی با همه ادعاهایی که در جامعه ما برای بازگشت به اسلام و اسلام خواهی مطرح می شود و البته باعث افتخار است اما باز هم می بینیم احکام الهی را در بسیاری از مسائل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، خیلی ها زیر سؤال می برند و تا آن جا که بعضی احکام دین را که اختصاص به زمان و یا مکان خاصی ندارد مختص به همان عصر پیغمبر ﷺ می دانند به این بهانه از زیر بار تکلیف شانه خالی می کنند، با وجود چنین اشخاصی و حوادثی چگونه می توانیم بگوییم اوضاع برای ظهور آماده شده است تا چه رسد به این که از علت تأخیر سؤال کنیم.

بنابر این در این مسئله سزاوار است تسلیم حکم و اراده خداوند عالم باشیم و فضیلت انتظار ظهور را از دست ندهیم و همان گونه که در روایت

«علی بن مهزیار» اشاره شده است محبوب بودن آن حضرت را به اعمال خود نسبت بدهیم و همیشه یاد آن حضرت را در دل‌های مان زنده نگهداریم و سعی کنیم از طریق اصلاح اعمال خود زمینه ظهور حضرتش را هرچه بیش‌تر فراهم کنیم.

* * *



مدت زمان غیبت
و امتحانات سخت و دشوار

پرسش بیست و هفتم:

بر حسب آن چه که مشهور است در دوره غیبت حضرت مهدی علیه السلام که بسیار طول خواهد کشید امتحانات سخت پیش می آید بگونه ای که شخص با ایمان صبح می کند ولی در حالی که کافر شده است به شب وارد می شود آیا این گونه امتحان ها در زمان های نزدیک به ظهور است یا در تمام طول مدت غیبت چنین امتحان هایی جریان دارد؟

پاسخ:

بر طبق اصول اسلامی، دنیا محل امتحان و آزمایش است و مردم در هر واقعه ای که برایشان پیش می آید در حال امتحان هستند. در حال جوانی، یا پیری، در توان گری، در نیازمندی، در تندرستی، در بیماری، در قدرت، در ریاست، چه در زمان حضور امام علیه السلام یا در دوره غیبت آن حضرت باشند فرق نمی کند، همیشه در حال امتحان اند.

قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

﴿أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾ (۱).

[و آیا مردم گمان کردند همین که بگویند - ایمان آورده‌ایم - به حال خود رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد؟!]

چنانکه می‌دانیم در زمان خود پیغمبر ﷺ در عین حال که همه برنامه‌ها و رویدادها امتحان بود گاهی امتحان‌های شدیدی پیش آمد که جز عده‌ای اندک از عهده آن سالم بیرون نمی‌آمدند. مثلاً در جنگ‌ها غیر از افرادی چون علی بن ابی طالب علیه السلام و ابو دجانة و... در جهاد و دفاع از اسلام و پیغمبر نمی‌توانستند زیاد مقاومت کنند چون در آزمایش‌های سخت تعداد معدودی توان پایداری دارند چه بسا افرادی که از ترس فرار می‌کردند نقل شده است که در یکی از جنگ‌ها عثمان از صحنه جنگ گریخت و بعد از سه روز برگشت، یا پس از رحلت پیغمبر ﷺ آن امتحان سخت پیش آمد که سه یا هفت نفر بیشتر نتوانستند از عهده آن سالم بیرون بیایند و در خطی که پیغمبر ﷺ معین کرده بودند ثابت قدم بمانند بعدها هم این قبیل امتحانات ادامه یافت و هم‌چنان ادامه خواهد داشت تا به قول قرآن

﴿لَيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ﴾ (۱).

[«این‌ها همه به خاطر آن است که خداوند -

می‌خواهد - ناپاک را از پاک جدا سازد»].

این امتحان‌ها حکمت و فوائد بسیاری دارد که از جمله آن‌ها است آماده شدن طبع افراد جهان و جامعه برای آن ظهور باشکوه که در آن مؤمنان ثابت قدم و پای‌دار از سایر افراد تمیز داده خواهد شد، حفظ ایمان در دوره غیبت حضرت صاحب الامر علیه السلام همراه با تحمل سختی‌های بسیار شدید امکان‌پذیر است و از این مدرسه و مکتب امتحان البته میلیون‌ها نفر با افتخار و سربلندی بیرون می‌آیند یعنی از طریق صبر و شکیبایی و استقامت بر مشکلات پیروز شده دین و ایمان و شرف خود را حفظ می‌نمایند.

بر حسب مضمون بعضی از روایات در این دوره حفظ دین از نگاه داشتن آتش در کف دست دشوارتر خواهد شد و ظلم و ستم و فساد و فحشاء شیوع پیدا می‌کند و ارزش‌ها، ضد ارزش و ضد ارزش‌ها، ارزش محسوب می‌گردد، گناهان افتخار و هنر شمرده می‌شود، دوستان شخص او را به گناه ترغیب و تشویق می‌نمایند و از این‌که با اهل ظلم و گناه و فساد هماهنگی نکرده او را سرزنش می‌کنند.

زن‌ها در کارهای مخصوص به مردها وارد می‌شوند. جنگ‌ها و بلاهای

طبیعی زیادی پیش می‌آید. در روایت جابر انصاری که درباره تفسیر آیه
﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ...﴾ (۱).

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را، و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر - اوصیای پیامبر - را...].

وارد شده است حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از خلفا و جانشینان خود از حضرت علی علیه السلام تا حضرت مهدی علیه السلام خبر می‌دهد و همه را یک به یک اسم می‌برد و فتح شرق و غرق جهان را به دست مبارک حضرت مهدی علیه السلام به مردم مژده می‌دهد و در ضمن می‌فرماید:

«ذلک الذی یغیب عن شیعته و اولیائه غیبه لا یثبت فیها علی القول بامامته الا من امتحن الله قلبه للایمان» (۲).

[«او کسی است که از شیعیان و دوستانش پنهان می‌شود چنان پنهان شدنی که بر ایمان به امامت او پایدار نمی‌ماند مگر آن کسی که خداوند قلب او را به ایمان داشتن امتحان نموده باشد»].

و امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه نیز از این شداید و آزمایش‌ها خبر

۱ - سوره نساء (۴)، آیه ۵۹.

۲ - اعلام الوری، ص ۳۹۷.

داده‌اند و از جمله می‌فرمایند:

«ما اطول هذا العناء و ابعد هذا الرجاء»^(۱).

[«چه طولانی است این رنج و محنت و چه دور

است این امید و آرزو!».]

و حتی در حدیثی دیگر وارد شده است که:

«ان لصاحب هذا الامر غيبة المتمسک فیها بدینه

كالخارط للقتاد ...»^(۲).

[«همانا برای صاحب این امر غیبتی است، هر کس

که در آن زمان به دین چنگ زده باشد مانند کسی

است که با دست خار بکند.».]

پس همان‌گونه که از روایات استفاده می‌شود تمام مدت غیبت دوره

امتحان و آزمایش است که البته نوع آن آزمایش‌ها در زمان و مکان‌های

مختلف متفاوت است، باید مؤمن در این دوره در التزام به احکام دین و

تلاش برای اعلاء کلمه اسلام و عزت مسلمین و دفع نفوذ و سلطه

فرهنگی و سیاسی بیگانگان ثبات قدم داشته باشد و با تمام اوضاع و

احوال منفی و غیر مساعد در حال مبارزه و جهاد باشد و به پیروزی اسلام و

مسلمین و نصرت خدا امیدوار باشد و در مقابل قدرت کفار و ایادی آن‌ها

۱ - نهج البلاغه صبحی الصالح، خ ۱۸۷، قسمت ۴.

۲ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۱۱، ح ۲۱.

خود را نبازد و به اخلاق و رفتار غلط آن‌ها گرایش پیدا نکند و در ضمن یقین داشته باشد که وعده‌های خدا و پیغمبر خدا حق است و بالاخره اسلام پیروز و عالم‌گیر خواهد شد و در نتیجه آن عدل و داد جهان را پر خواهد کرد.



قاعده الحنفی و امامت امام غایب

پرسش بیست و هشتم:

آیا قاعده لطف مستفاد از احادیث و روایات اهل بیت علیهم السلام است یا از ارتباط شیعه با معتزله این قاعده در کلام شیعه پیدا شده است؟ و نحوه تطبیق این قاعده با وجود امام غایب با چه بیانی است؟

پاسخ:

از آن جا که درباره اصل امامت شیعه ادله زیادی به غیر از قاعده لطف در دست دارد با وجود آن دلائل اگر به قاعده لطف هم تمسک شود این کار به منظور تایید ادله است.

اما ارتباط شیعه با معتزله که گاهی در مقابل اشاعره به آن ها عدلیه گفته می شود باید معلوم باشد که معتزله - فرقه ای است از اشاعره که بعد از شیعه پیدا شده است منشعب شده است - گرچه با شیعه در بعضی از عقاید و مسائل کلامی موافقت کردند ولی این دلیل بر تأثیر آن ها در مذهب شیعه

نیست بلکه به عکس این دلیل بر تأثیر پذیری آن‌ها از عقاید شیعه است چون اشاعره فرقه‌ای هستند که بعدها پیدا شده‌اند بعلاوه همان طور که گفته شد عقاید شیعه همه از عقل و قرآن مجید و احادیث اهل بیت عترت علیهم السلام گرفته شده است قاعده لطف نیز از خود شیعه و برگرفته از همان مأخذ و مصادر است.

در حدیث است که جابر، فایده وجود امام غایب و چگونگی استفاده از وجود او را در زمان غیبت از رسول خدا ﷺ سؤال کرد حضرت در جواب فرمودند:

«ای و الذی بعثنی بالنبوة! انهم ینتفعون به و یتنصتون بنور ولایته فی غیبه کانتفاع الناس بالشمس و ان جللتها السحاب» (۱).

[آری! قسم به کسی که مرا به پیامبری برانگیخت مردم از او بهره می‌برند و از نور ولایتش در زمان غیبت او کسب روشایی می‌کنند همان‌گونه که از خورشید در پشت ابر بهره می‌برند].

نفی کلی لطف بودن وجود امام غایب از شخص عاقل که از امور غیبی بی اطلاع است صحیح نیست پس از ثبوت اصل امامت و غیبت او یقین به وجود لطف و ترتب فایده بر وجود او حتمی است زیرا نصب امامی که

مكلف به غیبت باشد اگر لطف به بندگان نباشد لغو و بی فایده است و خداوند از کار لغو و بی فایده منزّه است. پس نصب امام غایب از سوی خدا قطعاً لطف است.

بلی اگر بخواهیم با قاعده لطف هم لزوم نصب امام و هم امامت شخص غایب را ثابت کنیم این اشکال پیش می آید که باید اول لطف بودن امام غایب معلوم باشد وگرنه با جهل به لطف بودن آن، امامت او ثابت نخواهد شد. در حالی که با قاعده لطف لزوم نصب امام را ثابت می نماییم و با دلایل محکم دیگر امامت امام غایب را، و با انضمام این دو دلیل به این مطلب که از خدا کاری که عبث باشد صادر نمی شود لطف بودن امامت امام غایب ثابت می شود و سخن محقق طوسی که می فرماید: «وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منّا» مبتنی بر این اصل است که وجود امام مطلقاً لطف است، خواه در ظاهر باشد یا غایب شود. و این یک اصلی است که بر حسب فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که می فرمایند:

«لَا تَبْطُلُ حُجَجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ»^(۱)

حجت ها و نشانه های خدا با وجود امام، چه ظاهر باشد یا پنهان، حفظ می شود - ثابت شده است.

شایان ذکر است که اگر اشکال نبود لطف نسبت به امام غایب وارد باشد

نسبت به امامی که غایب نیست ولی متمکن از تصرف در امور هم نمی باشد جاری است و امامت او نیز به همان علتی که امامت امام غایب، بدون لطف محسوب می شود بی لطف خواهد بود. در حالی که در امام حاضری که قادر به تصرف در شئون و اعمال مربوط به امامت نیست، این اشکال مطرح نشده است. همان گونه که در مورد پیامبری که در اثر شرائطی متمکن از هدایت نباشد یا هدایت هایش مؤثر واقع نشود و یا در مورد پیامبری که بعثت اش عمومی باشد ولی معاندان و مخالفان مانع از رسیدن دعوتش به همگان شوند این اشکال نشده و لطف بودن اصل رسالت او مورد انکار قرار نمی گیرد.

ممکن است به همین بیان دلیل عقلی بر امامت امام غایب علیه السلام اقامه نمود که نصب امام و تعیین او از جانب خدا لطف است و لطف هم بر خدا واجب است. بنابر این خداوند بعد از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام شخصی را به امامت منصوب کرده است و آن غیر از امام غایب فرزند او نخواهد بود. چون دیگران که ادعا امامت کرده اند عدم صلاحیت و بطلان ادعایشان ثابت شده در حال حاضر هم کسی چنین ادعایی ندارد. پس یا خدا از لطف نسبت به بندگان خود در عصر غیبت دریغ نموده که این خلاف حکمت حق است و یا این که از باب لطف تعیین امام نموده است که در این صورت او غیر از امام دوازدهم کس دیگری نیست.



مسأله بداء و حدیث ابی حمزہ

پرسش بیست و نهم:

روایتی بوسیله امی حمزه ثمالی از حضرت باقر علیه السلام نقل شده است که بر طبق آن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده‌اند پس از سال هفتاد گشایش پیش خواهد آمد، ولی به سبب شهادت حضرت امام حسین علیه السلام این مسأله تا سال صد و چهل به تأخیر افتاد و سپس چون شیعیان رازداری نکردند خداوند باز آن را به تأخیر انداخت بگونه‌ای که وقتی را برای آن در نزد امامان قرار نداد.

توضیح دهید این حدیث با احادیث بسیار دیگر که دلالت دارند فرج موعود بعد از مدت‌های طولانی به دنبال وقوع حوادث و وقایع بزرگ واقع خواهد شد

چگونه قابل تفسیر است؟ و آیا وقوع بدا که از این خبر استفاده می‌شود موجب این توهم نمی‌شود که چیزی بر خدا - العیاذ بالله - پس از آن که معلوم نبوده است معلوم شده است؟ در هر حال تفسیر صحیح آن چیست؟

پاسخ:

اولاً: این خبر از نظر سند ایراد دارد زیرا بر حسب کتاب‌های رجال ابو حمزه ثمالی از طبقه چهارم محدّثین نبوده است وفات او در سال ۱۵۰ قمری واقع شده و حسن بن محبوب که طبق سند، این خبر را از ابی حمزه روایت کرده است از طبقه ششم است که در هفتاد و پنج سالگی - در سال ۲۲۴ ق - در گذشته است. بنابر این حسن بن محبوب در سال وفات ابی حمزه یک سال بیشتر نداشته با این حال روایت او از ابی حمزه اصلاً امکان ندارد و حتماً شخص دیگری بین او و ابو حمزه واسطه بوده که چون معلوم نیست او چه کسی بوده است نمی‌توانیم این حدیث را معتبر بدانیم و بعلاوه خبر واحد اگر چه صحیح باشد در اصول اعتقادی نمی‌تواند حجّت باشد تا چه رسد به آن که سندش هم مجهول باشد.

ثانیاً: با وجود احادیث بسیار معتبری که همه با صراحت دلالت دارند که ظهور حضرت مهدی علیه السلام و حکومت عدل صالحان به این زودی‌ها صورت نخواهد گرفت و تا ظهور آن حضرت باید منتظر تحولات شگرف و حوادث خطیر در طیّ زمان‌های بسیار طولانی بود، با این حال چگونه می‌توان به یک خبر واحد مجعول در برابر آن همه احادیث اعتماد نمود؟ بعلاوه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه‌ها و روایات زیادی نقل شده است که در آن‌ها هم به طول مدتی که باید در طیّ آن به انتظار این ظهور بود، اشاره شده است و هم از پیش‌آمدهای بزرگ و امتحانات شدید

مؤمنان خبر داده شده است. با وجود این چطور ممکن است گفته شود خبر واحد مجهولی که می‌گوید آن حضرت وقت ظهور را سال هفتاد معین کرده است، صحیح است؟

دیگر این که تغییر در تقدیرات الهی امری ممکن است ولی این بدان معنی نیست که خداوند متعال در ابتدا نسبت به امور بی اطلاع است سپس به آن‌ها علم پیدا می‌کند چنین عقیده‌ای از نظر شیعه باطل است چون همه شیعیان خدا را از جهل و این که امری بر او بعد از خفا آشکار گردد منزّه و مبّرّا می‌دانند «بدا» به مفهومی که شیعه به آن عقیده دارد یک اصل قرآنی و اسلامی است و بخش مهمی از مسائل الهیات و همچنین مسائل نبوت بر آن مبتنی است.

از جمله آیات مربوط به «بدا» عبارتند از:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا
عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن
كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^(۱)

[و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها، ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند به برکات آسمان و زمین را بر آن‌ها می‌گشودیم، ولی - آن‌ها حق را - تکذیب کردند، ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات

کردیم».

﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ
أَيْدِي النَّاسِ﴾ (۱).

[«فساد در خشکی و دریا به خاطر کارهایی که مردم
انجام داده‌اند آشکار شده است».

﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ (۲).

[«پروردگار شما گفته است مرا بخوانید تا - دعای -
شما را پذیرم».

﴿أَسْتَغْفِرُوا رَبُّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً يُرْسِلُ
السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً﴾ (۳).

[«از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار
آمرزنده است تا باران‌های پر برکت آسمان را پی در
پی بر شما فرستد».

﴿وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا
بِعَشْرٍ﴾ (۴).

[«و با موسی، سی شب وعده گذاشتیم سپس آن را با

۱ - سوره روم (۳۰)، آیه ۴۱.

۲ - سوره غافر (۴۰)، آیه ۶۰.

۳ - سوره نوح (۷۱)، آیه ۱۱ - ۱۰.

۴ - سوره اعراف (۷)، آیه ۱۴۲.

ده شب - دیگر - تکمیل نمودیم، [

﴿فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ﴾ (۱).

[چرا هیچ یک از شهرها و آبادی‌ها ایمان نیاوردند که - ایمانشان به موقع باشد و - به حالشان مفید افتد مگر قوم یونس هنگامی که آن‌ها ایمان آوردند عذاب رسواکننده را در زندگی دنیا از آنان برطرف ساختیم و تا مدت معینی - پایان زندگی و اجل‌شان - آن‌ها را بهره‌مند ساختیم، [

﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾ (۲).

[و اگر شکرگزاری کنید - نعمت خود را - بر شما خواهم افزود، [

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾ (۳).

[و هر کس تقوای الهی پیشه کند خداوند راه نجاتی

۱ - سوره یونس (۱۰)، آیه ۹۸.

۲ - سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۷.

۳ - سوره طلاق (۶۵)، آیه ۲-۳.

برای او فراهم می‌کند و او را از جانی که گمان ندارد
روزی می‌دهد، [

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا
عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ (۱).

[«این به خاطر آن است که خداوند هیچ نعمتی را
به گروهی داده تغییر نمی‌دهد، جز آن‌که آن‌ها
خودشان را تغییر دهند»].

بدائی که شیعه ضمن اعتقاد به علم و قدرت مطلق الهی بدان معتقد
است معنایی است که از این قبیل آیات استفاده می‌شود، مثلاً در آن‌ها
گفته می‌شود: شکر موجب زیاد شدن نعمت از جانب خدا می‌شود؛ خدا به
واسطه تقوا فرد پرهیزکار را از سختی‌ها رها می‌سازد و او را از راهی که
گمان نمی‌برد روزی می‌دهد؛ به وسیله دعا حاجت‌ها را برمی‌آورد؛ به خاطر
توبه و ایمان، عذاب را از افراد دور می‌سازد و به جهت سوء استفاده از
نعمت‌ها، آن‌ها را از بندگان باز می‌ستاند.

البته احادیث فراوانی که از طریق شیعه و سنی رسیده است و
همین‌طور حکایات بسیاری که در متون اصیل اسلامی نقل شده است بر
این معانی دلالت دارند. اصولاً اگر «بدا» واقعیت نداشته باشد بسیاری از
برنامه‌های دینی مثل دعا، توکل، توبه، صدقه، صله رحم، شکر، استغفار،

موعظه، بشارت، انذار و تزکیه توجیه‌پذیر نخواهند بود. «بدا» یعنی ایمان به تأثیر این امور در حیات انسان.

چه ما بتوانیم با توجه به علم مطلق خدا و احاطه او به همه امور، «بدا» را تفسیر کنیم یا در فهم سر و حقیقت آن درمانیم، بهر حال باید بر طبق مفاد آیات بسیار قرآن و احادیث متواتر به مسأله «بدا» معتقد باشیم.

چرا که گاهی با این که همه علل و زمینه‌های تحقق یک امر فراهم می‌شود در عین حال علل دیگری باعث سلب تأثیر آن‌ها و در نتیجه مانع وقوع امر مزبور می‌شوند؛ در چنین شرائطی هم ثبوت و تحقق آن عوامل، و هم تداوم آن‌ها، و هم موانع تأثیر آن‌ها، همه به تقدیر الهی با نظم و ترتیبی که او مقرر کرده است، در «امّ الکتاب» محفوظ‌اند. این امور اگرچه به افعال اختیاری بشر هم ارتباط پیدا می‌کنند به اراده خدا و تقدیر او واقع می‌شوند یعنی نه جبری در کار است و نه تفویضی، بلکه یک حقیقتی ما بین این دو تا است.

«لا جبر ولا تفویض بل امر بین الامرین»^(۱).

به عنوان مثال خداوند مقدر فرموده است که آتش بسوزاند و یا هر مخلوقی در مسیر خاص خود رشد پیدا کند، ولی اگر مانعی پیش آمد آن امر تحقق نمی‌یابد. البته باید توجه داشت که موجبات اثبات حوادث در شرائط وجود موانع تحقق آن‌ها در موارد مادی «بدا» خوانده نمی‌شود تنها در

مواردی که اموری نظیر صدقه و صله رحم و دعا در پیدایش و یا عدم پیدایش امری دخالت داشته باشند به گونه‌ای که بشر وجود یا عدم آن را از نظر علل ظاهری قطعی بداند، در این موارد خلاف آن را «بدا» می‌گویند. در حالی که به ظاهر این مورد دوم با اول چندان فرقی ندارد جز این که موضوع محو و اثبات در مسأله اول در امور محسوس است و برای بیشتر یا همه افراد قابل درک می‌باشد. ولی در مسأله دوم در امور غیر محسوس است، لذا بیشتر یا اغلب افراد از درک آن عاجزند، نوع دوم بر وجود و تأثیر عالم غیب و وجود خدا بیشتر دلالت می‌کند، هرچند همه امور از او است.

خلاصه مفهوم «بدا» همان مفهومی است که از این آیه قرآن که در ضمن آن خدای متعال عقیده باطل یهود را رد می‌فرماید به خوبی استفاده می‌شود:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ
وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ
كَيْفَ يَشَاءُ...﴾ (۱).

[و یهود گفتند: «دست خدا - با زنجیر - بسته است». دست‌های‌شان بسته باد! و به خاطر این سخن، از رحمت - الهی - دور شوند! بلکه هر دو دست - قدرت - او، گشاده است؛ هرگونه بخواهد

می بخشد!].

پس «بدا» به معنای صحیح آن نفی این اعتقاد نادرست یهود است که می گوید دست خدا از تصرف در امور بسته است؛ به عبارت دیگر «بدا» معنایش باز بودن دست خدا و محدود نبودن قدرت مطلق اوست، بدون این که این امر با علم مطلق او منافات داشته باشد.

یا به تعبیر دیگر حقیقت «بدا» به معنای صحیح آن بگونه ای که هم با علم مطلق خدا هماهنگی داشته باشد، هم با منزّه بودن ذات باری از هرگونه جهل مطابقت نماید و هم موافق با نظر نادرست یهود و سایر منکران مسأله «بدا» که قدرت حق را محدود می دانند، نباشد باید به این نحو توصیف شود که بر طبق مقدرات الهی اشیاء هر یک دارای آثار خاصی می باشند که کارها بر طبق آن آثار، به مقتضای قضای الهی وجود پیدا می کنند.

به عبارت دیگر تقدیر الهی این است که مثلاً آتش خاصیت سوزاندن داشته باشد، ولی فعلیت این خاصیت - تحقق آن - به قضای الهی است و از طرف دیگر یک سلسله اسباب غیبی مانند توکل و صدقه و دعا - که امور غیر عادی مادی اند - داریم که هر کدام اثر خاصی دارند در مرحله عمل هر یک از آن علل مادی و معنوی - ظاهری و غیبی - که قوی تر باشد در تحقق امور مؤثر واقع می شود و مقتضای آن وجود پیدا می کند؛ مثلاً در بسیاری از موارد علیرغم وجود موانع صله رحم که به عنوان یک عامل طول عمر مقدر شده است بر همه عوامل دیگر پیروز می شود و در نتیجه

عمر فرد طولانی می‌گردد؛ لذا در روایت وارد شده است:

«صَلِّ الرِّحْمَ تَزِيدُ فِي الْعُمُرِ وَ تَدْفَعُ مِيتَةَ السُّوءِ» (۱).

[«صَلِّ رَحْمَ عُمُرَ رَا طَوْلَانِي، وَ سَخْتِي هَاي مَرَكَّ رَا بِرَطْرَفٍ مِي كَنْد.»]

خلاصه حقیقت بدا این است که اسباب و مقتضیات منحصر در اسباب مادی نیست بلکه در کنار اسباب مادی یک سلسله اسباب غیر مادی نیز بر حسب تقدیر الهی در کارند.

بر این اساس باید هم به اسباب غیبی ایمان داشت و هم به اراده الهی و این که ﴿كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾ (۲) و استمرار تدبیر و تصرف او در رزق و شفا و هدایت و... بدون خواست خداوند تأثیر ندارد، هر چند ما نتوانیم تفصیلات این شئون الهی و ارتباط آن‌ها را با یکدیگر درک کنیم.

ممکن است مراد از محو در «بدا»، محو این تقدیرات به تقدیرات دیگر باشد. مثل محو اثر بیماری و شفا به دوا یا دعا که به خواست خدا انجام می‌گیرد. همان تقدیر و تأثیر بیماری نیز به مشیت الهی است همان‌گونه که در اسباب و مسببات مادی و ظاهری می‌بینیم که فلان عامل از سقوط انسان در دریا یا از بلندی یا وقوع یک حادثه و تصادف مانع شد. گاهی هم این تحول با تأثیر اسباب غیبی محو یا اثبات می‌شود.

۱ - بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۷۲.

۲ - سوره الرحمن (۵۵)، آیه ۲۹.

ممکن است مراد این باشد که تقدیرات حتمی نیستند تنها به واسطه خواست خداوند است که این تقدیرات محو یا اثبات می‌شوند و بدون آن هیچ تقدیری به نتیجه نمی‌رسد و مراد از ﴿وَعِنْدَهُ أَمَّ الْكِتَابِ﴾^(۱) هم این است که همه روابط و تقدیرات در ام الكتاب است. یا این که آن چه تحقق می‌پذیرد خلاف آن وجود پیدا نمی‌کند همه در ام الكتاب است.

در هر صورت، «بدا» یک معنی معقول و منطقی دارد و چنان نیست که گفته شود به معنی ظهور امر مخفی و مجهول بر خدا است. مقصود از بیان مسأله «بدا» به هر یک از تفاسیری که بیان شد این است که بشر از طریق درک این واقعیات توجهش نسبت به خدا بیشتر شود و در هیچ حالی خدا را فراموش ننماید، در همه امور تکیه و اعتمادش تنها به اسباب ظاهر و عادی نباشد و با فراهم شدن آن اسباب باز هم خود را به عنایت فعلی خدا محتاج بداند و اگر اسباب مادی را فراهم ندید، باز هم ناامید نشود چه بسا خداوند از طرق دیگر زمینه فعل را فراهم کند.

خلاصه مثل یهود، خدا را دست بسته نداند و به این حقیقت بزرگ توحیدی معتقد باشد که

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ
تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ
تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ

کُلْ شَیْءٍ قَدِیرٌ ﴿۱﴾

[«بگو: بارالها! مالک حکومت‌ها تویی؛ به هر کس بخواهی، حکومت می‌بخشی؛ و از هر کس بخواهی، حکومت را می‌گیری؛ هر کس را بخواهی، عزت می‌دهی؛ و هر که را بخواهی خوار می‌کنی. تمام خوبی‌ها به دست تو است؛ تو بر هر چیزی قادری.»]

اصولاً بدون چنین اعتقادی تربیت انسان و سیر او در عوالم معرفت و ترقی واقعی و عروج به مقامات ملکوتی میسر نخواهد بود و این واقعیتی است که در فطرت انسان هم زمینه دارد و حتی اگر با زبان هم مسأله «بدا» را منکر شود به کمک وجدان خود به آن اعتراف می‌کند، لذا در پیش آمدهای خطرناک خدا را برای دفع آن‌ها فرا می‌خواند و به اسماء حسناى او مثل الرزاق و الشافی و الکافی و الحافظ و... که همه با اعتقاد به مسأله «بدا» مفهوم پیدا می‌کنند متوسل می‌شود.

و چنانکه در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ﴾ (۲).

۱- سوره آل عمران (۳)، آیه ۲۶.

۲- سوره انعام (۶)، آیه ۴۰.

[«بگو: «به من خبر دهید اگر عذاب پروردگار به سراغ شما آید، یا رستخیز برپا شود، آیا - برای حل مشکلات خود - غیر خدا را می خوانید اگر راست می گوید؟ - نه - بلکه تنها او را می خوانید»].

بر اساس این اهمیتی که اعتقاد به بداء در پرستش خدا و توجه به او دارد، در روایات شیعه وارد شده است: «مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِثْلَ الْبَدَاءِ»^(۱) - خداوند به چیزی نظیر اعتقاد به بداء مورد پرستش واقع نشده است - . خلاصه بحث این است که مسأله «بداء» به هر تفسیری معنی شود با علم مطلق الهی منافات ندارد. یعنی او همان طور که «بِکُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» است «بِکُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» است.

در مسأله بداء دو شبهه مطرح شده است:

شبهه اول: از طرف قائلین به جبر است که می گویند وقتی علم خدا به چیزی تعلق گرفت تخلف علم از معلوم ناممکن است. بنابر این اگر مفاد ﴿كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾^(۲) این باشد که هر روز و در هر آن بهر چه علم او تعلق پیدا کند آن واقع می شود، بنابر این خلق می کند و روزی می دهد و منع می کند، همه افعال از او است خارج از محدوده علم او چیزی تحقق نمی یابد، و بلکه خارج از این محدوده صدور فعلی جایز و ممکن نخواهد بود. چنانکه تحقق افعالی که علم او به صدور آنها تعلق گرفته است واجب

۱ - بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۰۷، ح ۱۹.

۲ - سوره الرحمن (۵۵)، آیه ۲۹.

خواهد بود. زیرا صادر نشدن آن افعال مستلزم جهل او خواهد بود، در حالی که ذات باری از همه انواع جهل و یا عیب و نقص منزّه است. از این جا شبهه مجبور بودن خدا و حتی بندگان خدا را مطرح می کنند.

البته این شبهه از طریق مراجعه به وجدان مردود می شود، چرا که هر کس به گونه ای روش و آشکار در کارها خود را مختار می بیند و این در واقع یک نوع شبهه در بدیهیات است مثل این است که کسی در سوزاندن آتش یا گرم کردن آن تردید کند.

پاسخ دیگر از این شبهه آن است که اولاً: این شبهه به فرض که وارد باشد مسأله «بدا» و محو و اثبات را ردّ نمی کند، زیرا با اعتقاد به جبر و عدم اختیار، محو و اثبات هم که از جمله افعال الهی است در نهایت امر مانند سایر افعال به جبر یا اختیار واقع می شود.

به عبارت دیگر قائل به جبر با این شبهه نمی تواند محو و اثبات را نفی نماید، فقط می تواند بگوید محو و اثبات که هر دو از افعال الهی است حتمی الصدور است.

ثانیاً: جواب صحیح اصل شبهه این است که محو و اثبات هر دو از افعال اختیاری الهی است و مثل سایر افعال از او با اختیار صادر می شوند و «علم خدا به صدور آن به اختیار» نمی تواند منافاتی با اختیاری بودن آن داشته باشد. زیرا مفهومی لزوم تأثیر علم در معلوم است و این محال است و همین طور نسبت به افعال بندگان نیز خدا عالم به صدور اختیاری آنها از بندگان است و چنین علمی اختیار بنده را نفی نمی کند و گویا حکیم و

محقق طوسی آن جا که در پاسخ به خیام فرموده است:

علم ازلی علت عصیان گفتن نزد عقلا ز غایت جهل بود

به این جواب اشاره دارد که علم به وقوع و صدور افعال از افراد مختار به اختیاری بودن آن ها آسیبی نمی رساند.

شبهه دوم: این است که اخبار انبیا و اولیا از امور غیبی آینده بخصوص اخبار حضرت رسول خدا ﷺ و ائمه طاهرين علیهم السلام با امکان «بدا» در آن ها چگونه قابل تفسیر و توجیه است یعنی آنان چگونه از این همه وقایع بدون ملاحظه این که شاید در خبری که می دهند «بدا» واقع شود به طور جزم خبر داده اند؟

جواب: امکان وقوع «بدا» و وقوع آن در بعض موارد، به معنی وقوع آن در همه موارد نیست. بنابر این خبر غیبی آن بزرگواران - که علم شان از علم خدا و تعلیم و الهام او نشأت می گیرد - به واقع نشدن «بدا» دلالت دارد و با امکان وقوع «بدا» منافاتی ندارد.

و اگر شبهه این گونه طرح شود که بر حسب بعضی از روایات در مواردی خبرهای انبیا و ائمه علیهم السلام وقوع نیافته و علت آن را وقوع «بدا» یا اموری دیگر ذکر کرده اند و این امر مستلزم اخبار از خلاف واقع و متهم شدن به کذب و موجب وهن مقام نبوت و ولایت می شود.

به علاوه شخص نبی یا ولی که از آن خبر می دهد یا عالم به وقوع «بدا» است یا عالم نیست. در صورت اولی بدیهی است خبر از وقوع امری که واقع نمی شود با علم خبر دهنده از وقوع نیافتن آن کذب است و مقام انبیا منزّه

از آن است.

در صورت دوم نیز با احتمال وقوع «بدا» خبر جزمی از امری که وقوع یافتن یا نیافتن آن به سبب احتمال «بدا» محتمل است اگر کذب نباشد برای صاحب مقام نبوت و امامت چندان موجه نیست.

پاسخ: اولاً: بر حسب اخبار معتبر آن چه خداوند از علوم و آگاهی به امور غیبی به نبی و ولی عطا می کند و آن ها را مأمور اخبار از آن ها می نماید از امور حتمیه است که «بدا» در آن ها نیست. مثلاً در خبر پیامبر ﷺ از قتل عمّار به دست گروه ستمگر یا خبر آن حضرت از شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و شهادت حضرت سید الشهداء علیه السلام و سایر مصیبت ها که بر اهل بیت علیهم السلام وارد می شود، و یا این که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از اهل بیت اولین کسی خواهد بود که به آن حضرت خواهد پیوست، و این که دین اسلام عالم گیر می شود، و حضرت مهدی علیه السلام در آخر الزمان ظهور می نماید و بیان صفات و خصایص او و ده ها خبر مسلم دیگر و همین طور است خبرهای غیبی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که بسیاری از آن ها را اهل سنت هم روایت کرده اند و خبرهای سائر ائمه علیهم السلام از امور غیبی که این خبرها «بدا» پذیر نیستند و به عبارت صحیح تر در این وقایع «بدا» واقع نخواهد شد و گرنه آن بزرگواران از آن خبر نمی دادند.

اخباری که از وجود «بدا» در خبرهای غیبی ایشان سخن گفته است یا بسیار نادر است یا ضعف سند دارند و یا دلالت آن ها کامل نیست. به عنوان

مثال همین روایت ابی حمزه که بحث آن گذشت.

اگر روایت صحیح هم در این زمینه باشد آن خبر عمرو بن حمق از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که می گوید به حضور امیرالمؤمنین علیه السلام در وقتی که ضربت خورده بود شرفیاب شدم حضرت فرمودند: ای عمرو، من از شما جدا خواهم شد ... تا سال هفتاد بلاهایی واقع خواهد شد - سه بار این جمله را تکرار فرمودند -.

من عرض کردم یا امیرالمؤمنین فرمودید: تا سال هفتاد بلاهایی پیش خواهد آمد، آیا بعد از هفتاد گشایش هست؟

فرمودند: بلی ای عمرو، بعد از هر بلایی آسانی و گشایشی است.

﴿يَسْمَحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ
الْكِتَابِ﴾ (۱). (۲)

[خداوند هرچه را بخواهد محو، و هرچه را

بخواهد اثبات می کند و امّ الکتاب نزد او است.]

این روایت خبر از ظهور و قیام امام زمان علیه السلام نمی دهد بلکه خبر از یک سنت الهی می دهد که ﴿إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾ [مسلماً با - هر - سختی آسانی است] ^(۳) با این حال این نکته را هم متذکر می شود که وقوع این

۱ - سوره رعد (۱۳)، آیه ۳۹.

۲ - تفسیر العیاشی، ابی النضر محمد بن مسعود بن عیاش، ج ۲، ص ۲۱۷، ح ۶۸

۳ - سوره انشراح (۹۴)، آیه ۶.

گشایش در صورتی خواهد بود که «بدا» پیش نیاید به علاوه حضرت با قرائت آیه

﴿وَيَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ
الْكِتَابِ﴾ (۱)

در حقیقت می خواهند بفرمایند این امر صد در صد حتمی نیست چه بسا «بدا» حاصل شود و مانع از فراهم شدن زمینه آن گردد (۲).

* * *

۱- سوره رعد (۱۳)، آیه ۳۹.

۲- برای اطلاع بیشتر به کتاب «سرّ البدا»، تألیف آیه الله صافی گلپایگانی و کتاب های بسیار دیگر که محققان بزرگ در این موضوع نوشته اند مراجعه فرمایید.



عقیده به رجعت
در ارتباط با اعتقاد به مهدویت

پرسش سی‌ام:

بر حسب احادیث بسیاری در آخر الزمان جمعی از اموات از ائمه علیهم‌السلام و غیر ایشان به دنیا باز خواهند گشت. آیا اعتقاد به غیبت حضرت مهدی علیه‌السلام و ظهور آن حضرت با اعتقاد به رجعت هماهنگی دارد؛ به عبارت دیگر آیا اصل اعتقاد به غیبت و ظهور، رجعت و سائر وقایعی را که قبل از قیام قیامت واقع می‌شوند شامل می‌شود یا این یک عقیده مستقل و جدای از رجعت است؟

پاسخ:

عقیده به ظهور مهدی و منجی از اهل بیت و فرزندان فاطمه علیهم‌السلام یک اعتقاد عمومی و اجتماعی مسلمین است و اختصاص به شیعه ندارد، اگرچه شیعه شخص او را نیز از نظر حسب و نسب معرفی می‌کند ولی اصل

این عقیده، یک اعتقاد همگانی است که در ادیان گذشته در تورات و زبور نیز به آن بشارت داده شده است، و اصلی است که بر حسب اصول مذهب شیعه اثنی عشریه ایمان بدون آن کامل نمی‌گردد و قبولی اعمال مشروط به قبول آن است و کسی که بمیرد و به این مسأله ایمان نداشته باشد و یا حضرت مهدی - ارواح العالمین له الفدا - را به امامت نشناخته باشد به حکم «من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة» (۱)

به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است، این باور از جهت تاثیر و اهمیت در این حدّ است.

اعتقاد به مسأله رجعت هم گرچه ریشه در قرآن و روایات دارد ولی اینطور نیست که مسأله غیبت و مهدویت بدون آن مطرح نباشد. بنابر این اصل امامت و مسأله مهدویت بدون مسئله رجعت هم در کتاب‌ها مورد بحث قرار گرفته است.

با این همه لازم به تذکر است که اصل مسئله رجعت و بازگشت اموات یک مسئله اسلامی است و وقوع آن در زمان‌های گذشته بر حسب آیات متعدد قرآن مجید ثابت است، وقتی این طور شد به دلیل این که در گذشته نظیر داشته است امکان وقوع مجدد آن در آخر الزمان نمی‌تواند مورد انکار باشد.

۱ - بحارالانوار، ج ۸، ص ۳۶۸ در ضمن بیان علامه مجلسی.

زمانی که در امام گذشته رجوع اموات اتفاق افتاده و بر طبق یک خبر مشهور در بین اهل سنت:

«لتسلکن سبل من کان قبلکم حذوا النعل بالنعل
و القذة بالقذة حتی لو ان احدهم دخل حجر
ضب لدخلتموه»^(۱)

آن‌ها باید وقوع آن را در این امت نیز جایز بدانند. بنابر این نفی امکان و وقوع آن از طرف غیر شیعه بر طبق مضمون این روایت صحیح نیست.
در خاتمه - با صرف نظر از آیاتی که وقوع رجعت را در امام گذشته خبر داده‌اند - برای تیمن و تبرک آیه‌ای را که شاهد بر وقوع رجعت در این امت است یادآور می‌شویم:

﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يَكْذِبُ
بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ﴾^(۲)

[به خاطر آور روزی را که ما از هر امتی، گروهی را
از کسانی که آیات ما را تکذیب می‌کردند محشور
می‌کنیم؛ و آن‌ها را نگه می‌داریم تا به یکدیگر
ملحق شوند.]

۱ - بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۲۵۷.

۲ - سوره نمل (۲۷)، آیه ۸۳.

این آیه دلالت بر روزی دارد که در آن از هر امتی گروهی از کسانی که تکذیب آیات الهی را کرده‌اند محشور می‌شوند که طبعاً این روز غیر از روز قیامت است.

و لا حول و لا قوّة الا بالله العلی العظیم
و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

کتاب‌هایی که تا کنون

« انتشارات مسجد مقدّس جمکران »

منتشر نموده است :

- ۱ - در کربلا چه گذشت
- ۲ - نجم الثاقب
- ۳ - خزائن الأشعار جوهری (اشعار)
- ۴ - خوشه‌های طلایی (اشعار)
- ۵ - در جستجوی قائم علیه السلام (کتاب‌نامه)
- ۶ - یاد مهدی علیه السلام
- ۷ - عقد الدرر
- ۸ - کلیات مفاتیح الجنان
- ۹ - منتخب المفاتیح
- ۱۰ - هدیة احمدیه
- ۱۱ - تاریخچه مسجد مقدّس جمکران (فارسی)
- ۱۲ - تاریخچه مسجد مقدّس جمکران (عربی)
- ۱۳ - تاریخچه مسجد مقدّس جمکران (انگلیسی)
- ۱۴ - تاریخچه مسجد مقدّس جمکران (اردو)
- ۱۵ - زیارت ناحیه مقدّسه
- ۱۶ - کرامات المهدی علیه السلام
- ۱۷ - در جستجوی نور
- ۱۸ - آخرین خورشید پیدا

- ۱۹ - فدک ذوالفقار فاطمه علیها السلام
- ۲۰ - اعتکاف، تطهیر صحیفه اعمال
- ۲۱ - امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام
- ۲۲ - غیبت، ظهور، امامت
- ۲۳ - اهمیت اذان و اقامه و ...
- ۲۴ - پرچم دار نینوا
- ۲۵ - حضرت مهدی علیه السلام فروغ تابان ولایت
- ۲۶ - از زلال ولایت (چهل حدیث از امام حسین علیه السلام)
- ۲۷ - مهدی موعود (عج)
- ۲۸ - انتظار بهار و باران
- ۲۹ - ناپیدا ولی با ما
- ۳۰ - علی علیه السلام مروارید ولایت
- ۳۱ - خصایص زینبیه (ویژگی های حضرت زینب علیها السلام)
- ۳۲ - گفتمان مهدویت

